

پروکتش

می افراشت و فاش در ماه ذی الحجه شصت و پنجین اتفاق افتاد و در مهابه هرات مدفون گشت امیر سید علی بن شهاب بن محمد الهادی  
 حاوی علوم ظاهری و باطنی و جامع فصایل صوری و معنوی بود و در اول حال بخدمت امارت ملازمت شیخ شرف الدین محمود بن عبد الله لرد قانی منسوب و  
 از شیخ سید علی الدین علی الدوستی کسب شیخ طریقت فرمود و بعد از وفات شیخ سنی الدین باذریج شیخ شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان حبیبیت شیخ متوجه شد  
 که حکم چنانست که در اقصاء بلاد عالم بگروی امیر سید علی بموجب فرموده عمل نموده سه فرستاد مع سکون از طواف کرد و صحبت هزار و چهار صد  
 رسید و چهار صد و یک مجلس دید مصنفات امیر سید علی مانند کتاب اسرار النقطه و شرح اسماء الالهیه و شرح مضمون الحکم و شرح مصیبه خمریه فارسی  
 و ذخیره الملوک در میان عرفا شصت و چهار و در وفاتش در سادات ذی تجلیه شصت و شصت و بیست و سیار اتفاق افتاد و مرقد عطرش در ولایت ختلا  
 بابا سنکو در ویشی مجذوب بود و از وی کرامات و خوارق عادات منور می نمود در سنه ۸۲۷ هـ که صاحبقران مخوف بعزمت فتح خراسان  
 افتاب آموید عبود فرموده در منصبه اند خود با وی ملاقات کرد و در ویش از سر خیزد بینه کوشش لطرف امیر تیمور کورگان گذاشت صاحبقران این سخن  
 تعالی نموده گفت خدا بیتی سینه روی زمین را که خراسان است با اندانی داشت و فحاشت بابا سنکو در اند خود روی نمود و بر شش بهمان جا  
 مولانا زین الدین ابوبکر تاسیادی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در علوم ظاهری شاگرد مولانا نظام الدین بروی و چنانچه  
 در فحاشت مطوره است مولانا زین الدین ابوبکر بحقیقت او ایسی بوده است و از روحانیت حضرت شیخ الاسلام احمد جامی قدس سره تربیت  
 یافته در وقتی که امیر تیمور کورگان داعیه تخریب راه داشت در منصبه تاسیاد با جناب مولوی ملاقات نمود و آن جناب زبان صحبت آنحضرت  
 گشود و سخنان سودمند فرمود و گفت که در انشا ربیل و حال صاحبقران سوره خصالی از آن قدوه صاحب وجد و حال سوال کرد که شما چه بر کز  
 ملک عینا شالدین بر علی را ارشاد فرمودید تا ترک اعمال ناشایسته و مولانا زین الدین که در اصیغت کردم قبول نمود و لاجرم از دعای شمارا برود  
 گماشت و اگر تو نیز بایندگان خدای تعالی برنج عدالت سلوک تمامی دیگری بر تو متوالی خواهد شد امیر تیمور کورگان فرمود که کیست آن شخص که او را  
 بر من بیستادست و بد جناب مولانا گفت غزنیل امیر صاحبقران از شنیدن این سخن خالی نیک گرفته گفت بجهت از سلاطین بار من بفرودست  
 خواهد بود و در تعالی من از دار طلال با جمل طبعی خواهد بود و فحاشت مولانا زین الدین ابوبکر در پیشگاه سلطنت الحرام سلسله روی نمود و ملک عباد  
 زودنی در تاریخ و فاش این قطعه نظم فرمود قطعه سده احدی و پنجمین بود تاریخ گذشته بمقتضای سلیح محرم شده نصف النهار از غنیمت که روح با  
 مولانا ی اعظم سوی خلد برین رفت و ملایکت همه گفتند از جان خیر مقدم و دیگری از فضلا درین باب کویده بیتی تاریخ و فحاشت قطب  
 او تا بیک نقطه بنه باخر صداد خواجه بهاء الدین نقشبند نامش محمد بن محمد بخاریست و او را نظر قبول فرزند می از خواجه محمد بابا تاسیادی  
 و نظم آداب طریقت بحسب صورت اقتضا میر کلال نموده در فحاشت مطوره است که خواجه بهاء الدین بحقیقت او ایسی بوده است و از روحانیت  
 خواجه عبدالحق غنوی تربیت یافته کسی از وی سوال کرد که در ویشی شمارا مورد وثیقت یا کتبی خواهد بود که حکم جذب من جذبات الحق توانی علی  
 الشکلی بن سعادت مشرق گشتم با زیر سید که در طریق شهادت که هر خلوت سماع عبادت فرمود که عینا شد گفت پس بنا و طریق شهاب حبیبیت فرمود  
 خلوت در انجمن بظاہر با خلق و باطن با حق سجده غیب از درون شواشناء و از بردن بیکانه دشواری بچنین ریناروش کم می بود اندر جهان و فحاشت  
 خواجه بهاء الدین در شب دوشنبه سیم ماه ربیع الاول سنه احدی و پنجمین و بیست و سیار اتفاق افتاد و یکی از فضلا حبه صحنه تاریخ آنوقت این قطعه در سلسله  
 نظم نظام دوا و قطعه خواجه اعظم بهاء الدین نقشبند انکه مشهوره است که کمال عشق مسکن و مادی او چون بود در حضره از جان حضرت عارفان  
 زین سبب آن جناب جلالتش خواجه علاء الدین عطار موسوم محمد بن محمد بخاریست و در سلسله اعظم اصحاب خواجه بهاء الدین نظام  
 داشت و خواجه در ایام حیات خود تربیت بعضی از سالکان راه حق را بد آن جناب حواله می نمود و میفرمود که علاء الدین با بر ما سبک کرده است  
 و فحاشت خواجه علاء الدین در شب چهارشنبه سیم رجب سنه شصت و شصت و شصت از روی نمود قبرش در ده نوجانیان است مولانا سعید الدین  
 مسعود بن محمد انصاری ولادت با سعادت انصاری بانی و علامه عالم فانی در مکه منزه شصت و شصت و بیست و سیار در قریه الرجال انصاریان  
 که از ولایت سناسست روی نمود و چون ازین خلوت بر تبه صبی زنی فرمود آقا به تحصیل علوم و کسب فنون محسوس و معنوم کرده در اذک زمانه در

و بیچان شد

ابو کروی و ابوباد

در فحاشت در قصه با بد است

و نهش صفت بسبب از علما معتقدین و متاخرین در بود سیمیم ظم مشکین قیش مشام جان مستحقان روح فضایل مستطکر دایند و فرغ خاطر افادت  
 ما شش یا من معتقدین انوار کمالات ز نصارت مجتهده انجناب در شانزه ساکی غایب تصنیف کرده شرح صرف زبانی را در قوم خانه بلاغت انکاست  
 بعد از آن طول با هم سفر الدین حسین کرت التیقا نموده انگاره در خوارزم که در آن زمان مجمع اعیان جهان بود موقوف شد مختصر تجویز انبیا مانی بیکت خان که  
 ستم از عدالت و احسان و حق ذکر یافت در سکت انشا کشید و بی شایسته لاف و کراف چنانچه از موافقات آن عالم حمیده صفات بوضوح می بود  
 لطافت تحریر و علاوات تقریر و توضیح غیبات و تلویح غیبات و کشف مشکلات در رفع معضلات بر طبع نهادش ختم بود و بر ذمه تبت بلند نفس و با  
 و حتم و در آن اوان که امیر عموی که در کان غزنیست پورش خوارزم خرم فرمود ملک محمد سرخی سپهر خود تر ملک میرالدین حسین پیرا در زاده خود ملک  
 محمد بن ملک غیبات الدین پیر علی که در آن سفر طراز مومکب بنایون بود مقام داد که هرگاه خوارزم فتح شود از آن حضرت حضرت علی بن موسی بن جعفر  
 را بر سر روانه کرد و انی بنا علی بنا چون لسان تیغ عالم ستان صاحبقران تخطیر در حیطه تخریب کشید و بگو چنانچه ان بابی و موالی از انجا اشارت کرد  
 ملک پیر محمد از آن حضرت التماس نمود که مولانا سعد الدین را اجازت رفتن بجانب سرخس فرماید و امیر تیز طمس ملک زاده را بر قبول اقران و  
 جناب مولوی میر حسن رفت و بعد از آنکه حضرت صاحبقران بمرقت بازگشت علما و فضلا و مشایخ ماوراء النهر بر من رسانیدند که اگر چه تخریب خوارزم  
 بندگان آستان سلطنت ایشان را تیسیر پذیرفت اما حاصل آن تعلق ملک محمد سرخی گرفت آنحضرت اینجمله استفسار نموده انجا عت و رضه  
 که حالا سر راه علمای عالم و معتقدای فضیلتی بی آدم مولانا سعد الدین سعود انقارانی است که لغات مصنفات صفات صفاتش چون شعاع  
 خورشید شرق و غرب عالم را مورد گردانیده و لغات موافقات بلاغت آیاتش مانند نسایم فروردین شمال جنوب تمامی روی زمین آنحضرت  
 و نصارت مجتهده نظم چنان گرفت جهان را ظهور غیبش که آفتاب بود در ذره بوقت ظهور و قایق سخن او غنی است بچو سهما و لیکت گشته  
 خورشید در جهان مشهور سررگش در کشف مشکلات علوم چنانچه نغمه او در ادای زبور افاضل نام اقتباس انوار انواع فنون از رشته  
 صغیر سریش چنانچه و اما مثل کرام التماس اصناف علوم از رشحات فیض خاطر حطیرش میفرماید میر عموی از شعاع امثال این بختان در رقم تاسف بر محایف  
 روزگار خویش نکاشت و حکم جهان مطاع جهه استدعا حضور جناب مولوی میر حسن ارسال داشت مولانا سعد الدین بخت بهای غزنیست سفر محراب  
 ان مجلس را اجابت نمود و چون نایب فرمان صاحبقران در ان باب نفاذ یافت بجانب بمرقت توجیه فرمود و چند سال بر مسند عروج جلال در ان  
 شهر با طوابع بل کمال اشغال داشت و جنبه تصنیف محترم در ان مجمع فضلا و اشور بر اوراق روزگار یاد کار گذاشت و امیر عموی در عظیم آن پادشاه  
 علما و حضردانمندان به ان توبیاسی نمود و در مجالس آن جناب را بر زبر تو شک خویش جامی داده در وقت مراجعت تا سر طناب پیش  
 خانه مشایعت میفرمود و وفات مولانا سعد الدین در شهر سنه ۹۷۰ بوقوع پوست قبرش در بلده سرخس واقع است و تصانیف انجناب تا می  
 علوم علمی و نقلی از فایده اشتهای حاجت بعد از نادر و خرد خرد و ان تحصیل آن کتب از جمله کتب حاصل شماره دو از مولانا سعد الدین  
 بیکت سپراند مولانا محمد نام و مولانا محمد نیز در سکت علما مشتم بود و مدتی ملازمت امیر عموی نمود از جناب شیخ الاسلامی طاولا نامی  
 الله و الدین محمد بن شیخ الاسلام قطب الدین محمد بن مولانا محمد بن مولانا سعد الدین سعود استماع افاده که فرمود در ان اوقات که جناب مولانا  
 در بمرقت تشریف داشتند بدین مولانا محمد در شهر براه ساکن میبود و در ان ایام خبر بزباد مرغاب و بعضی دیگر از علما تهموی تاب رسید که مولانا  
 سعد الدین در مجلس صاحبقران نظر فرین با کل طحاحی که طلیت آن معلوم نیست مبادرت نموده و بنیاید و ابطان زبان طعن و تشنیع در آن کرده گفتند  
 چگونه جانیر باشد که معتقدای علما روزگار بمرقت بهر خوزه مولانا محمد از شعاع ان بختان در کتاب شده در ان باب رفته بیدر بزرگوار خود نوشت  
 و التماس نمود که دیگر در مجلس حضرت صاحبقرانی دست بجانب خودی بزد و ان نامه را بتو ای که از براه متوجه ماوراء النهر بود و ادو نومی  
 کتوب مولانا زاده را با یک کاتب در دول میان خود نداده چون بمرقت رسید دول میان بر مجلس پیش امیر عموی برد و صاحبقران در ان ساد مطاب  
 مکاتبات چشم بر نوشته مولانا محمد افاده مضمونش معلوم کرده از ان بابی شیخ گفت و کتوب را مولانا سعد الدین ظاهرا ساخت و بعد از چند  
 گاه مولانا محمد بمرقت تشریف آورده صاحبقران بلند منزلت ما ملازمت فرمود آنحضرت مولانا زاده ما حکم کرده القعات بسیار اظهار نمود

زایورده  
 طلیت

انهار نموده در آن مجلس خواجهمحمد شهاب را که منصب وزارت داشت گفت که مبلغ پنج هزار دینار یکی تسلیم خدام مولانا زاده غامی حاضر  
 ما محتاج خود کند خواجهمحمد شهاب یعنی که از او میرفتی بود گفت در خزانه نقد نمانده اگر گمان شود مبلغ مذکور بر هزاران و لایات برات نویسم  
 امیرتو فرمود که از هزاران آنچه در بر تو بمول میرسد و آنچه هم که مولانا زاده درین شهر تقیض کند خواجهمحمد شهاب مذکور از هزارتو عرض  
 دوروز بمجلس می بود اگر فرمانیده آنچه را خواهی داد و محاش مولانا زاده نماید حضرت صاحبقران فرمود که فی الحال برات نوشته نشکند  
 و خواجهمحمد شهاب مذکور در مجلس مبلغ مذکور را برتقاضا فرستاد برات نوشته پس مولانا محمدنما و حاجتیار فاکحه خوانده برات برداشته از بارگاه سپرد  
 عزیمت در محلی که در رکاب کرده سوار میشد حضرت شهاب فرستاد تا خدمتش را بارگاه و را در دینار کاتب فرموده گفت مولانا زاده کسی که زود  
 نهار که حرام ترین وجوه است برسم انعام از ما قبول نماید چگونه جایز باشد که مثل این پدری را که در عالم بعلم و دانش او کسی نیست از خوردن طعام  
 سیرتو منع کند مولانا زاده از استماع این خطاب مجمل و شرمسار شده گفت من داعیه داشتم که از منزل برات را بخواجهمحمد شهاب باز فرستم امیرتو  
 گفت اگر چنان بودی ایستی که در وقت نوشتن برات از کرا بیت در بشیره شاپید اشدی و حال آنکه از وی فرج و سرور از قبول فرمود  
 آنگاه اشارت علیه نفاذ یافت که برات مذکور را از مولانا محمدتسانده چهار دینار نقد از خزانه تسلیم نمودند و مولانا محمدتسانده بعد از فوت صاحب  
 قرآن در بلده فاخره برآه ساکن میبود و در ششده بعلت طاعون از عالم انتقال نمود امیرتو شریف الدین علی الجرجانی در سن  
 اربعین و سبعمائه و در قریه طاعون از اعمال اسرا با قدم از کتب عدم بعالم وجود برآه فضایی جرجان بل تمام جهان را بمن مقدم شریف شرف  
 گردانید و بعد از تری پس رشد و تیز آواز بختل فرموده در اندک زمانی سرآمد محققان عالم و معتدای مدققان علماء محترم گردید در وقت  
 الصفا مسطور است که در سنه پنجاه و هفتاد و نه که شاه شجاع بن محمد مظفر در قصرند و اقامت داشت امیرتو شریف الدین بنو حاجی اردو  
 خواست که با پادشاه ملاقات نماید و او را میواسطه بحال خویش داناکردند در آن اثنا مولانا سعد الدین محمود دانی را دید که بخدمت  
 پادشاه میرود خود او را لباس شکران بوی نموده گفت مردی غریب و تیراندازم و از ولایت ما نذرانم باین داعیه آمده ام که نظر  
 اشرف شاه شجاع سه چوبه تیراندازم امید آنکه هنگام فرصت همس را بر عرض رسانید و در رکاب مولانا سعد الدین تا در بارگاه پیاده  
 مولانا گفت تو در همین موضع توقف نمایی حضرت دخول حاصل گنم چون مولانا بشرف ملاقات پادشاه جایز شد سخن تیرانداز عربی  
 عرضه کرد شاه شجاع فی الحال او را طلبید امیرتو شریف بارگاه و زده چون شاه شجاع از کیفیت تیراندازی پرسید عرض کرد که از تیز طبع  
 شریف او مثل برادر صفت اصحابتانیف بود از نعل سپردن آورده بدست شاه شجاع و او شاه از مطالعه آن صحبت بحال امیرتو شریف و اناشد  
 مراسم تعظیم و کرم تقدیم رسانید و نقد و عنس بسیار انعام فرموده آنجناب را همراه خویش شیراز برد و منصب تدبیر دارالشفا خود را بآن  
 فضیلت استقامت و تقوی که در دست شریف ده سال در فارس با فاداه بل فضل و کمال پر داخته در ششده که امیرتو کورگان شیراز فتح کرد کم  
 فرمود که آنجناب بفرستد شریف بر دو جناب سیادت نباهی افادت و شکای بیوجب فرمان واجب الاذعان بان بلده شافیه تا  
 زمان فوت صاحبقران انجامی بود و در آن اوقات میان آن جناب و مولانا سعد الدین تقاضای مباحثات روی نمود و در اکثر مجالس  
 پند شریف بسبب حدت جمع در مدت دین بر جناب مولود در بحث فطریه که طبیعت خدائی که بلا و پست فرید زبردست هر  
 دست دست فرید و چون امیرتو کورگان بجهان جاودان انتقال فرمود نوبت دیگر آن مدوه اولاد خیر البشر و معتدای علماء دانشوار  
 از ما و دارالتشریح شافیه در آن دیار بی ششده و فایده مصنفات امیرتو شریف بسیار است و در غایت شتار و برکت  
 کتب مند و معتدین و متأخرین حواشی وقت این بلاغت قرین دارد و چنانچه از زمان فرزند نشان آنجناب غایت فالبا هیچ درسی  
 از فاداه حواشی و موافقات ضماحت صفاتش عالی بوده و نسبت مدت عمر شریفش بقضا و شش سال بود مولانا عبدالقدیر بن مولانا  
 لسان الدین محمد افضل حکار زمان و عالم بجهان دوران بود و احکام نجومی او مانند صنفا و قدر مختلف می نمود طبیعت همه بیچ فلک  
 جدول جدول با سطرلاب حکمت کرده بدمل و صاحبقران خود شریف محل نسبت آن فاضل بی بدل القعات بسیار داشت

و آنجناب نیز بمباره لبان بخت و دولت در طاعت بود و در تمام احوال بر محبت و مهربانی ملاحظه نمود  
 شیخ خازانی نیز گویند و اکثر وقایع و حالات صاحبقران مجتبه صفات آن باریج آن فاضل کاست و مطلع سعیدین مطهر است که از مولانا  
 نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اقول که امیر مومنان شکر سید و کشید و سلطان محمد جلایر امیرمزم کرد ایند از مردم و اول السلام اول  
 من ببارگاه عالیپناه رفتم و آنحضرت نظر التفات و عاطفت در من مکرست بر زبان مبارکت راند که خدا بوقالی بر تو رحمت کند و که گفتند  
 موقوفان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا رقیب فرمود و ایضا در کتاب مذکور مذکور است که در وقت محاضرات علمای مولانا نظام الدین  
 در آن شهر اقامت داشت و بعد از فتح کمال اسلام او را پیش فرزند نوری نام برود و رعایت یافت پوشیده ماند که تو فین میان این دو سخن  
 که در یک کتاب مطهر است خالی از اشکالی نیست و بهر تقدیر زود رقم حروف آنچه بصحت پیوسته است که مولانا نظام الدین بعد از آنکه  
 بصحبت صاحبقران طهر قرین مشرف گشت بمباره لبان دولت و اجبال لازم درگاه جاه و جلال بود و در باب وقایع آنجناب تاریخچه  
 فرمود شیخ شمس الدین محمد بجزئی نوزاد مرقد معتمدی محمدان عالیپیمان و پیشوای دانشمندان بلند مکان بود و بزرگ و متوقفا  
 معروف و بصلاح و سدا موصوف در طهر نامه و مطلع سعیدین مذکور است که در آن اوان که امیر مومنان کورگان پلدرم بایزید را اسیر کرد ایند نیز  
 محمد سلطان امیر شیخ نورالدین را بر سفر ستاد و جمعی از کارکنان بار بطرف دریا بار فرار نمودند و شکر طهر شکار عقب شتافته عشیر آن مردم را  
 گرفتند شیخ شمس الدین بجزئی رسید محمد بجا می و مولانا شمس الدین قناری انا بجزی بود و امیر شیخ نورالدین شیخ شمس الدین محمد را همراه خود بیاورد  
 اعلی بوده در کوتا به شرف طاقات صاحبقران مجتبه صفات رسانید و آنحضرت شیخ را منظر نظر افتخار ساخته به محبوب سمرقند فرستاد آن  
 جناب تا ذهن وفات امیر مومنان در ماوراء النهر و وفات شریف میگردانید و شیخ را به حاج راه بخار و سلطنت تالیف کشید بعد از وفات  
 آنحضرت بدایت سلطنت به راه شافت و در ایام دولت میرزا شاه رخ در خامس ربیع الاول سنه ثلث و ثلاثین و ثمانه در شیراز وفات  
 یافت قاضی قطب الدین عبدالقدالامی بقدر در نعت مکان از نامی اکابر و اعیان خراسان ممتاز و مستثنی بود و در آن  
 به بدور مکان استقلال در آن مملکت بتبیت منصب جليلة المراتب قضا قیام و اقدام میفرمود و اختیار داد و دست موقوفات آنولایت  
 نیز چندین کار خلق بخدا م عالیپیمان میداشت و تا آخر ایام حیات بر سنده جاه و جلال ممکن بود و بمباره لبان امانت و دیانت بر ستم ضمیر و  
 صحیفه خاطر می کاشت نسبت شریفین بابو بکر صدیق رضی الله عنه میر سید لاجرم آن نسبت را ملاحظه کرده نام خود را عبدالقدالامی مکتوب  
 میکرد و ایند سید بر بان الدین اشرف بن مبارک گشاه در سلطنت اعظم سادات و علما و اکابر اصحاب درس و فتوی نظام و  
 در در سنه ثلث و ثمانه علم و نیت بصوب عالم آخرت بر افراشت شیخ کمال مجتبی در سلطنت اکابر مشایخ روزگار و اعظم بزرگان  
 بزرگوار نظر بود و علی الدوام بر ریاضات و عبادات اوقات گذرانید که گاهی اشعار بدار بر لوج اعتبار نقش می نمود در نجات مطهر است که  
 طاب اشغال شیخ کمال شرف آن بوده که ظاهراً مشغوب باطن نشود چنانکه خود میگوید غیبت این کفتمانی من در شعر من کلمتی با حمیری  
 نیت از حضرت و کتابها خارج عبدالقدار مرویست که فرمود شیخ کمال چند گاه در شانش ساکن میبود و در آن مدت اصحاب مجبورانی غیبت  
 نمی نمود روزی والدین بوی گفت که چه شود اگر طعامی که در آن گوشت باشد میل فرمایند بر وجه مطایبه فرمود که هرگاه تو کا خود را کبشی گو  
 بجزیم و حال آنکه پدرم را کادی بود در رعایت فریبی چون این سخن شنید فی الحال کا در آبگشت و طعامی ترتیب کرده از شیخ بر شیخ جهت حاضر  
 ایشان مقدار می گوشت تناول نمود پس کلمت نموده سزای حقانین بیا بی حضرت فضل انامی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی نوزاد مرقد  
 در مبارستان این نوابکوش فضلا سخن آراء رسانید که شیخ کمال در لطافت سخن و وقت معانی بر تبه ایست که پیش از آن تصور نتوان کرد تا بسا  
 در آن طریق شعر ویر از سر حد سلامت بیرون برده است آنجناب در شعر تنجی خود در سخن دبلوی بوده اما آنقدر معالی لطیف که در نظم و شیخ  
 در شعر حسن نتوان یافت و اگر شیخ کمال را در سخن میگویند بنابر همان شیخ تواند بود و در بعضی از دیوانها آنجناب این بیت مطهر است غیبت  
 کس بر سر سبب زنده گرفتند معلوم نمی شود که در دهم از حضرت ابوی روحی اشاع افتاد که میرزا میرزا شایسته نسبت شیخ کمال ارادتی

محققان

ارادتی تمام و عقیدتی تکامل داشت و روزی ملازم است انجناب رفتند که وضع برسم نذر نبرو شیخ نهاد و بخلاف مسعود شیخ آن گرامر برداشت  
 بخانه برود بعد از خط که صحبت صاحب مساودت کرد و همه را متوجه یافته پرسید که یاران هر چه بخواهند یکی از حاضران گفت که در دگر و دگر  
 شیخ غیب کرده گفت مگر ایام ندهد قیمت کند و کاش شیخ کمال در نه نشسته و ثانیا اتفاق افتاد قبرش در تبریز است و این بیت را بنگت  
 لوح جز انجناب ثبت کرده اند غیب کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی مولانا محمد شیرین مشهور به سبلی  
 مرید شیخ همسبب سبلی و از صاحب شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینیست و شیخ نورالدین عبدالرحمن از کبار مشایخ روزگار بود و در بغداد  
 میبود و در سنه شمس و ثمانین و چهارم از نزد سلطان احمد برسم رسالت پیش امیر تیمور کورگان آمد و آنحضرت شیخ را تعظیم بسیار نموده مغز و کرم قیمت  
 انصاف داد و مولانا محمد شیرین شیخ کمال خمبندی معاصر بوده اند و ایم با یکدیگر صحبت میداشته اند و دیوان اشعار مولانا محمد مشهور است  
 و این مطلع از غزلیاتش در نغمات مسطوره است غیب ما هر تو دیدیم ز ذرات که شمیم از جمله صفات انبی آن ذرات که شمیم و غایتش  
 در شمع و ثانیا که روی نمودت عمرش شصت سال بود مولانا صغی الدین ختمانی در سلک فضلاء ماوراء النهر نظام داشت و  
 از قلاع امیر تیمور کورگان در غایت ترکی بلوچ بیان میگذاشت شیخ محمود ذکی عجمی که مانی بصفت فضل و لطف طبع موصوف بود و در  
 محاورات اکثر اوقات کلام موزون بر زبانش میگذاشت چنانکه گویند اقل نوبت بهر ای شیخ علی ترکت بجزمت امیر تیمور کورگان رسید و  
 چون آنحضرت پرسید که شما چه گساید گفت غیب دو پیریم هر دو شکسته ایم علی ترکت و محمود ذکی عجمی شیخ محمود بسیاری از وقایع حالات  
 صاحبقران پسندیده صفات و در سلک نظم کشیده و آن نغمه را جوش و خروش نام نهاده و در نه نشسته و ثانیا که آنحضرت از پورتنوم مراجعت کرد  
 بجهد اشغال داشت جمعی از کابر کران مانند مولانا ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین قاضی انولایت بود و سید حمزه سوجه آستان سلطنت ایشان  
 گشتند و شیخ محمود نیز با ایشان همراهی نمود تا کتاب جوش و خروش خود را بگردانده و خود را بجهت نظر التفات آنحضرت گردانده تا بحسب تقدیر  
 در وقتی که این بطن غیب بر کنار آب بسته اند میگذاشت در آب افتاد و آنسوی جانش فرو نشسته رخت بقا باقی داد و آج غرق در پای کرم باد  
 همیشه جان و و پیش شیخ محمود مولانا قطب الدین آن نغمه را بنظر آورده ساینده بصله که آمده محفوظ و بهر روش این بیت مطلع بعضی از غزلیات شیخ  
 محمود است که غیب بنویس شعر محمود اگر تپنده افتد که بطف این زکی در کرم زاید مولانا علی بدر از جمله شعراء و دانشمندان سمرقند بود  
 در سنه که میرزا امیر شاه جده دفع فتنه حاجی بیگت جنی قربانی به راه آمد و در بناغ خان زوال اجلال فرمود مولانا علی بدر شرف طاعت شاهان  
 مشرف گشته نصیبه گذایند که دو بیت او نشانیست نظم ای زهرخ تو ماه نور گشته عالم از حکمت زلف تو مسرگشته خط مشکین تو  
 بر صحرای خور غدار آیت حسن و جمال است مقرر گشته و شاه زاده نسبت مولانا در مقام التفات آمده جمله مناسبت غایت فرموده و حاج  
 عصمته قد نجاری در سلک اعظم نظامان منظم سخن گذاری نظام داشت دیوان اشعارش مشهور است و ابیات بلاغت آثارش  
 بر لواح خاطر فضلا مسطور و از جمله نصیبه است که در مرثیه صاحبقرانی در سلک نظم کشیده و آن نصیبه را تروین و اول سلطان گذایند  
 نظر نظام و احسان کرد و مطلع نصیبه مذکور اینست مرثیه ایفاکت فرگاه ویران کن که سلطان غایبست تخت کور خاک بنشین چون  
 سلطان غایبست و چون خواجه عصمته قد و نظم اشعار شیخ امیر خسرو دبلوی میبود و بسیار می از معانی انجناب را در منظومات خویش درج فرمود  
 یکی از فضلا در آن باب گوید نظم امیر خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بجزاب گفتش عصمته را بکت خوشه چین فرستت شعرا و چون پیشتر از  
 شعر تو شهرت گرفت گفت باکی نیست شعرا و جهان شرفست و تا پنج وفات خواجه عصمته شاعری ادا نموده غیب تا پنج وفات خواجه  
 عصمته هر کس که شنید گفتات مولانا بکلم الدین الطارمی در فن نشاء علم اعلا سبیل زمان خود بود و طاعت میرزا امیر شاه  
 میبود و در آن اوقات کامل التواریخ ابن اثیر را فرموده شاه زاده اشارت به نصیبه ای بر زبان فارسی ترجمه کرده کمال فصاحت و بلاغت دید  
 کتاب بجای آورد خواجه علی تبریزی السطری بنی حافظ کلام آنده بوده تمام صحیح بجای می رانند شیخ شمس الدین محمد جزوی رحمت الله علیه  
 فرمود و در علم حدیث مهارت حاصل نمود و خواجه علی در فن شرح الفقه و فوف داشت که صغیر و کبیر آن روزگار استادی و بر مسلم

داشته و غایبانه مانند حاضران نجابت یگویی باخت و در مجلس شریف امیر تیمور کورگان پوسیده آن حبیب میرداخت مولانا حسام الدین  
 ابراهیم شاه کرمانی حاد فیضانی فسنانی بود در علم طب و معالجه مرضی بی بیجان می نمود و او نیز در قسم زد و شلخ صهارت داشت و طاعت  
 درگاه حضرت صاحبقرانی بود و در مجلس عالی راه می یافت و خواججه عبدالوهاب تبریزی و خواججه یوسف بخاری و استاد شمس الدین کازرونی نیز  
 از جمله شرفیابان صاحبقرانی بوده اند و بمورد طاعت آستان سلطنت ایشان مینموده اند کشتار و در ذکر سلطنت امیرزاد  
 سلطان و بیان اسباب زوال دولت آن شاه زاده عالی مکان و اتقان اصناف روزگار و عارفان بصاریف  
 اخبار باین حکایت عارف و برین روایت واقف خواهند بود که آنچه میرزا خلیل سلطان را از اسباب سلطنت و جانیانی و معتمدات  
 اہبت و ملک سنانی دست داد و عجب اگر کسی را از ابتدای بنامی پادشاهی تا انقضایت میسر شده باشد چه آن شاه زاده و اولاد او را در  
 روی سنبل و نسب غیره پیش صاحبقرانی بود و بعد از وفات آنحضرت اکثر نوئیان کامران و امرای عالی شان و بسیاری از لشکرمان غیر از  
 نشان که در کنگشت بودند او را بسیار شایه برداشته سمیت نمودند و بر جناح احتمال بجانب تبرقند روان شدند و بعد از وصول نمود  
 آن بده فردوس مانند حکام و بزرگان و اعیان شهر بعد مفرمان برداری شاه زاده ما احتمال کردند و معالیه خزان و کنوز بجای ما شرف  
 تو از م نیاز و شایه بجای آوردند در آن زمان شهری آن محمودی و جاسیت در تمامی ریح سکون موجود بود و کار و فاضل و اعظم امثال و  
 علماء و شرف و بر مندان اطراف و کناف در آن عصر جامع مجتمع بودند و فرخزاین و دغاین و کثرت کنوز و ذخایر از خود و اجناس  
 و جوایز بسیار بود که وقت و آنکه سوغیان با برادر و حصا و آن عاجز و قاصری آمد و سایر اسباب پادشاهی از صنوف بیوف و تبرکات  
 و جشن و عیو و خرگاه و سرارده و بارگاه زباده از آن بود که بوسیله تحریر و تقریر زبان شرح آن بشیر پذیرد و مع ذلک چون سابقه غنایت از  
 رقم سعادت لم برنی بر همه حال آن حال کفر از قبالت کشیده بود و در رابطه مشیت بجانی قاعده قصر جانیانی آن نو با و بر با صاحبقرانی با  
 سمت حکام بخشیده و در عرض چهار سال از آن همه موجودات سلطنته جلال اثر نماند و مجموع آن خزان و اموال در معرض تخیل افتاده باقی  
 قصا نشان زوال آن دولت فرو خوانداری نوز ما بچه آفتاب آثار لوی پادشاهی خرد جنات روزگار خواص با که کفایت بر حمت من  
 یسار تا بد و بجز و اجتماع زده کو بر بسیاری سپاه و لشکر مور سلطانی و تمام کشور ستانی نظام و انتظام نیاید بخت زهر که طرف کسری  
 نهاد و نداشت گناه داری و این سروری داند و سبب انقضای ایام کامکاری و اختتام حکام جهان داری میرزا خلیل سلطان  
 عیسه انقضا و ربانی و تقدیر بجانی انشد که شاه زاده در زمان حیات امیر تیمور کورگان نسبت بجلیز شاد ملک نام که سابقا از میرزای  
 امیر حاجی سیف الدین بود و تعلق خاطری پیدا کرد و پنهان از کتبا جعفران او را بجایه کجج در آورد و چون بر تو شور پادشاه مرحوم منحور بر آن قضیه  
 حکم فرمود که بر جاشاد ملک را بدیند بکشند و میرزا خلیل سلطان و دیگر زاینده بدان او ان که فتولات محل نصب بیات حضرت آیات بود  
 فوت دیگر بر جن نبه که شاه زاده شاد ملک را همراه دارد و قهرمان قهر جعفران و فرزند او و امیرزاده انصیفه را حاضر ساخت و حکم  
 فصل او نهاد یافته میرزا یکش خانم بنابر ملاحظه حاضر میرزا خلیل سلطان سرودند داشت که صدق و جود این صورت بد و آینه از صلب میرزا  
 استن است بنابر آن امیر تیمور کورگان فرمود که او ما به بیان آفا سازند تا بعد از وضع محل فرزند را محافظت نموده ما در رابطا می سواد و در  
 آن احوال صاحبقران به حال ناز ارشاد آفتاب و فوات یافت و شاه زاده جعفران آن کججا پر خنج و دلان را در غموش کشیده بر شمشیر  
 و مشرف وصال می گشت که از استواب او اصلا تجاوز نمایند داشت بلکه تمام اختیار ملک و مال را بقبضه تسلط آن پلید گذاشت  
 اہبت بجان بود در بند او جان و نیز دشمن فرخزاین او را جرم مجاری بود ملک و مال میرزا خلیل سلطان از پنج صواب بخلاف داشت  
 و شهزاده بر طبق مدعای محبوبه دست با سرف و اطراف اموال کشتاد و مجموع غنود و اجناس کنوز خزان را که بسیار محاسب و هم از جزو حق  
 آن عاجز بود باندک زمانی صرف نمود و بیشتر را بچی داد که در آن صوب و برانی قصر کامرانی آه کشنده و عقیده آن روش و بخشش اتفاق بود  
 کسی که منزه او را دیناری نبود اشترواری میرود شخصی که شایسته صنوف نوازش بود در آن روزی و میرزا خلیل سلطان تعلیم جانیانی

همی از مردم بکانه را با نفع تربیت و اصطلاح مخصوص بخشید و هر یک را قرینه قانون ساخت و بدین جهت و سروری رسانید از آنکه تمام  
امرا و سران سپاه حال گرفت و دماغ آن فرودایگان بخت شده مواد نسیانست برآید بریت و چون شست ده روزه شاد ملک و در نظر محمد  
سزایده صاحبقران مردم نمی بودجه انخطاط مرتبه آن مخالف میرزاده خلیل سلطان برآید داشت که بر یک از خواتین و سراری آنحضرت را طوق  
و گرفتاری از طایفه آنستان خود در سلک از دواج کشید و گروهی را که نسبت باور بته نادری داشتند با جمعی از مردم با جنس بخشین گردانید و  
فرشته سرشت را به حضرت زشت بدم ساخت و لعل جیشانی را در سلک فرج یابی انداخت طوطی شیرین سخن را با شایسته زراغ و زغن فرستاد و چنگ  
نغمه پرواز با غلغله آواز که مخصوص جایا و دو با سطرصد و اشغال این حال با سنجای طبع صغار و کبک از میرزاده خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش  
اختلال پذیرفته شتاب قبائل سیرمدن و ال سپه چنانچه از بیاق کلام آینه بوضوح خواهد پوست انشارتد تعالی و قدس ذکر خاقان  
منصور مظهر لوامعین السلطنه و الدین شاه رخ میرزا خاقان سعید میرزا شاه رخ پادشاهی بود صاحب عبادت تصف  
بکمال عدل و عبادت و شجاعت رستم باز با دستا بر ابراهیم و هم سعید داشت و هرگز خیالی نگذارد از جاده نعت بهیجا بر این صغیر شیرینکشت بدست  
نماز چاشت آنان پادشاه سلام پناه فوت نشد تا جلوه کمند چدرسد و مادام که حیوان هیچ آفریده را نیازد مگر مقتضای شریعت نموده  
بموازه اند و می خلاص و نیاز بخارمت درویشان و گوشه نشینان می شافت و بهر دیار که در بیامد اول شرف طواف فرات او لیا و  
اعتبار در می یافت بعد از آن در میدان حرب چون کوه باشکوه در برابر خیم شبات قدم میوزید و در محراب طاعت از خوف و خشیت تا  
برکت پیدان با و صبر صبر میزد در ایام عدالتش هیچ عوانی را زهره نبود که نیز دنیا توانی کرد و در او این جلالتش هیچ صاحب فرمانی یا اند  
که بساط ظلم گسترده نظم شد از انصاف آن شاه سرافراز سعیدش باز با جنگ و مساز بصحر کرک و ابوشیر و کجیر هم ایمنه چون شکوه  
شیر عوانی که نمودی ظلم قیت طپانچه حوزدی از دست رعیت ولادت همایون حضرت خاقان سعید در روز پنجشنبه چهارم ربیع  
الآخر شش و سبعین و سیمانه تقاضا و در شهر نیش و تعین و سیمانه صاحبقران بلخ بخش باجستان زمام حکومت خراسان را در قبضه  
اقتدار او نهاد بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه سی و ثمانه آن پادشاه عالیشان از روی اعتلال در خراسان بصلوات و مال برد  
و خطبه و سکه با هم شریفین گشته در شش و ثمانه از زندان و آنحضرت ساخت داد و خرمند احدی عشر و ثمانه ما بجز رایت حضرت آیتش بر تخریب و تاخت  
ماوراء النهر یافت در سنه سی و ثمانه مملکت فارس در حوزة دیوان آنحضرت قرار یافت در سنه و لایت کرمان آن پادشاه عالیشان در کمر  
کردید در سنه قراویس و ذات با فتح آذربایجان بوقوع انجامید و او از جیب نند مذکور میان آنحضرت و اسکندر بن قراویس بجا  
اتفاق افتاد و نیم حضرت و فرزند می پروریم شاه فرشته شیم وزید اسکندر روی بهریت نهاد و در روز جمعه ۲۳ ربیع الآخر شش و ثمانه بکجا  
و محمد نام در مسجد جامع بهرات کاروی بیدن آنحضرت رسانیده همان لحظه کشته شد آنحضرت حکیم علی الاطلاق از آن دم نجات بخشید و در سنه  
اشی و طین و ثمانه نوبت دیگر اسکندر مستقر در ولایت عراق و آذربایجان گشته خاقان سعید به انجانب شافقه در صحرائی سلیمان بن ابی  
حال دست داده باز اسکندر از نهرام یافت بعد از آن ممالک خراسان و بلخ و خشان و ماوراء النهر و ترکستان ماوراء طستان و سیستان و جز  
و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان در رکعت تصرف خاقان کتیستان قرار گرفت و برین بصفت و حسن مصلحتش تمامی آن بلاد در صفا محمود  
و آبادان گشته فامیت خلیان در جزو ممال پذیرفت مهارت بلند نقش در اطراف ممالک هر سه قباخ خیر و ابواب البرمانه مساجد و حرا  
و مدارس و راه بنامه دفری و قصبات مرغوب و مستحلات بقاع بران بقاع وقف فرمود و چون خاقان سعید چهل و سه سال استقلال  
توج سلطنت و جهانبانی بر سر نهاد در ولایت می دردی لجه سنه شصین و ثمانه خنان غریت بصوب عالم آخرت انطاف داد او ذات  
حیاتش بختا دو دو سال بود و بعد از فوت پادشاه عالیجاه دست قضا ابواب خسته بر روی رز در کار عالم و عالمیان کشود و مولانا جلال  
لطف الله مولانا سعید الدین ابواسم و سپهر عالی کوش مولانا محمد امین و مولانا سعید سعید قرومی در ایام عدالت آن پادشاه عدالت  
رایت عبادت می فرستند و خواجوه عیاش الدین سالار سمنانی و سید فخر الدین و خواجوه نظام الدین احمد داود و خواجوه عیاش الدین

پیر احمد خوانی و خواجہ سعیدی احمد شیرازی و امیر علی شخانی و خواجہ شمس الدین الیچوردی و سلاطین و بزرگان و بزرگان و بزرگان  
جلوس میرزا شاهنواز بر سر سلطنت خراسان و وقوع مصالحه میان آنحضرت و میرزا خلیل سلطان خان صاحب  
و سلطان صاحب تاج فارس مضارقه منتهی به صلح و الحاقه شاهنواز بهادر که خلف صدق صاحبقران مغفور عقب الخ و الدین  
و الدین امیر تیمور کورگان بود بعد از فوت آنحضرت در ماه رمضان سنه ۸۰۰ و ثمانه در بلده فاخره براه تخت سلطنت و جانی با وجود  
خود مشرف ساخت و تاج خلافت و کثورتانی بر سر نهاده سایه عدالت و رعیت پروری بر مغارت جانیان انداخت و ولایت  
انقیاد و مثال لازم الاقتضای نموده اظهار اطاعت و فرمان برداری کردند و بجای اخلاص عازم آستان آسمان اختصاص گشته شریکها  
و خدمتگاری بجای آوردند و آنحضرت امر او در کانون دولت از جو اطعمه حسنه و عوارف با و شایان نوزدش نموده در باره بگنجین حرام  
انعام و احسان بجهت رسیدن بساط عدالت و ضعف گستره تثبیت تمام شریعت خرد و تقویت امور ملت بصیانتها و علمای نامور گویا  
درین اثنا بساط عدالت رسید که میرزا خلیل سلطان بخیال استقلال در الملکیت بفرموده امر کرد است دولت ساخت و دست با تلافی و اسراف  
خرزین و درین دراز کرده حاصل بکروگان در باره اخت نیابرا بجهت خود شنید نشان چنان اقتضا نمود که پیش از آنکه اختلال با مورطک و مال با پاید  
رایات ظفر الخ قرین دولت و اقبال صوبه ماوراء النهر شتابد و امیر خضراب جاکو و امیر حسین صوفی ترخان و امیر علی که گشتاش بصیانت خراسان  
تعیین نموده اعلام نصرت اعلام از وزارت سلطنته براه بجانب کنار آب سمویه بخدمت نمود و در منزل دره رنگی امیر تیمور خواجہ بن شیخ علی بهادر  
سمرقند بگوشید بهر بساط بوس بساط عدالت و کیفیت حال میرزا خلیل سلطان را شرح معروض داشت آنحضرت بعد از تقدیم ثمرات  
امیر خلیل الدین فرزند شاه بن فرزند شاه احمد تعمیر برج و باره در وزارت سلطنته براه که از ایام استیلا امیر تیمور کورگان تا آن زمان ویران بود با  
گردانید و آنچه خواجہ بطوس فرستاد ما قطع نموده در تعمیر نماید و بنی بنی عازم سمرقند شده چون لشکر شیخ زاده با بزرگ اتفاق برزول افتاد میرزا  
سلطان حسین که در ترکستان با امرها لغت کرده بود بجلازمت شتافت و با مصانف الطاف اختصاص یافت و از همان منزل خاقان سعید  
حمره فوقه ابرسم رسالت نزد امیر زاده خلیل سلطان فرستاد و پیغام داد که تو مرا بجای فرزند و برادری بلکه بجان گرامی براری و بر چه تمنا  
داشته باشی از ملک و مال در بیخ نیست اما بگرم و بکار با تمام معرفت مقادیر طوایف انام در نظام تمام سلطنت دخلی تمام دارد  
و اگر امر بسبب بعد مسافت و تو تمس آفت و رعیت ما اتفاق کرده اند عالیا باید که بخدمت بصیرت پیشانی و در آنچه متضمن استقامت  
حکمت باشد با اتفاق نالی و رایات ظفر ایات از اند خود که شته بساط صلح چون رسید و در آن مرحله امیر شاه ملک از بخارا آمده خبر سلامتی  
شاه زادگان عظام رسانید و موجب تهاج خاطر انور گردید و متعارف انحال الخ میرزا خلیل سلطان شرف بساط بوس در یافته بوسید  
ملک عرض داشت نمود که چون این معنی معین است که آنحضرت خراسان را بصیانت صیانت ماوراء النهر باز نخواهند گذاشت امید آنکه عبادت شتافت  
فرموده حکومت آن ملک را به بنده باز گذارند تا جانی است آنحضرت شریک عدالت بجهت رسیدن رسالت و ما دام الحیواته در مقام فرزند و خدمت  
کاری با شمس خان سعید این طمس را اجابت فرمود و امیر شاه ملک را بجهت آوردن شاه زادگان بخارا فرستاد و عثمان کیران بجانب دار السلطنت  
براه انصاف داد چون بنده خود رسید امیر زاده سلطان حسین بچوچی فرزند خود بد بخانباب رفت و بعد از آن ایام خبر متواتر شد که میرزا خلیل  
اندر قندهار و ن آده عازم کنار آب همچون است لاجرم امر اشهر بخارا را با گذارنده امیر زاده الخ بیکت و امیر زاده ابراهیم سلطان را با بایر  
الحی آورد و امیر شاه ملک بصیانت کنایه نامور گشته چون بد بخار رسید عرض داشتی ارسال نمود همچون آنکه از طرف سمرقند میرزا میرک احمد  
و امیر شمس الدین عباس امیر فرزند شاه آمده اند اگر تو آب کامیاب امیر شیخ نور الدین با بدین جانب فرستد تا ایشان سخن گوید ضایع است  
خواجہ بود آنحضرت فرمود که شمس الدین و فرزند شاه بد بخانباب آیند تا شیخ نور الدین پیش میرزا خلیل سلطان رود و چون بخار با آب رسید آن  
دو امیر بی توقع باستان سلطنت ایشان آمدند از بخانباب امیر شیخ نور الدین بفرستد رفت و در باب موافقت جانیان سعی بلیغ فرمود  
چنان فرموده که امیر زاده خلیل سلطان صحنی از خراسان صاحبقران آنحضرت نشان با نرزه امیر زاده پیر محمد و بعد فرستد و سلطنت ماوراء النهر



نسخه  
تصحیح

باور انهر قناعت نماید بعد از آنکه شیخ نورالدین بارودی خضر قرین با شاه خاقان سعید عازم همراه گردید و در خلال این احوال امیر سلیمان شاه که مقتضای  
 فرمان صاحب خزان حضرت پناه در فرود کوه چمدود رسیده حکومت نمود و از صولت سپاه میرزا امیر شاه که همیشه بموکتب بایون پوسیت و خلعت  
 طلبیده جدا ساختن از اند خود و شیرخان اقامت فرمود و اعلام حضرت اعلام بتاریخ عیبت و دو م ذمی العقد در وزارت سلطنته برآه زول  
 اجلا فرمود ذکر ستمه از کوفرا میرزا و سلطان حسین و کشته شدن او بفرموده خاقان حجاب و بیان مخالفت  
 و یا علی کرمی امیر رکن الدین سلیمان شاه امیرزاده سلطان حسین اگر چه صفت جلالت و پهلوانی موصوف بود اما از نشا چون بهره  
 ماتم داشت چنانچه در وقتی که صاحب خزان مغفور در ظاهر بر دشمنان قتال پادشاه مصر بلوچ حاضر میگشت چینی از آنحضرت که همیشه پیش ملک  
 فرج رفت و بعد از فوت جد بزرگوار با امر او ارکان دولت آغاز مخالفت کرد و لشکری را که با او بودند متفرق گردانید و بجانب سمرقند  
 ایغار نمود و چون دانست که شهر در نمی تواند آمد از آب آموی که کشته بموکتب علی خاقان سعید پوسیت و با آنکه آن پادشاه هم با نظر شفقت و خلوت  
 در وی گرفتار نبود و بر این داشت که در نواحی اند خود از راه می بایون فرار نموده از آب بکشت و در شهر سمرقند میرزا خلیل سلطان ملحق  
 گشت و میرزا خلیل سلطان و همگواران نام و احسان گردانیده با امیران داد و در خون شاه و تیمور خواجه و خواجه یوسف و بعضی دیگر از راه  
 و لشکر بایون کجا چون فرستاد تا از جانب امیرزاده پیر محمد جانگیر که در آن اوان از کابل سبج آمده بود خبردار باشند و در کنار آب خیال انتقال به  
 و باغ امیرزاده سلطان حسین پیدا شده بهمان کنگاش امر او سروران را طلبید داشت و تیمور خواجه و خواجه یوسف را شربت شهادت چشاند و جمعی را  
 مقتدر ساخت امیران داد و چون شاه و بیشتر مخالفان مشاهده نمودند متفرق و ناری امان طلبیده میرزا سلطان حسین ایشان را سوگند داد که از و بزرگوار  
 و نائب خویش گردانند و حاکم آن قریه غایب که مردم میرزا محمد سلطان که با اموال فراوان متوجه بلخ بودند آن حدود رسید میرزا سلطان حسین او را غارت  
 متوجه سمرقند گردید و میرزا خلیل سلطان از شهر بیرون آمده بعد از تعارض فریقین امیران داد و در خون شاه و دیگر امر که بریل کرده طاعت میرزا  
 حسین بگرداند و می باشد نزد میرزا خلیل سلطان رفته تا بران در ششم محرم سنه ۸۵۵ میرزا سلطان حسین از برار لشکر سمرقند فرار نموده در  
 نواحی اند خود و شیرخان با امیر سلیمان شاه پوسیت و پین الحانین قوا عده و پیمان بظاظه ایمان کید یافت و میرزا پیر محمد جانگیر بلخی نزد امیر سلیمان شاه  
 فرستاد و میرزا سلطان حسین را طلبید جناب ادرت نیایی آن سخن گفت شد حضرت پادشاهی میرزا پیر محمد جانگیر را بران داشت که بطریق مسجون  
 بر برایشان نخت میرزا سلطان حسین و امیر سلیمان شاه چاه منحصر در کزیر داشتند و برآه شافقه بجزام بارگاه شاه در می پیوسته و آنحضرت بعد از  
 تقدیم شورت مبلغ صد هزار دینار کبکی و چند سراسر سپاهی با امیر سلیمان شاه عنایت کرده سر حرس را سیور عالی کرد دانید و کم فرمود که با امیر ضرب و سید  
 خواجه که در بند و او بودند پوزند و از جانب میرزا امیر شاه که بکالیوس آمده بود واقف باشند و چون امیر سلیمان شاه روی بعضی او را در شاه  
 صلاح مکت در قتل میرزا سلطان حسین دانستند و شیروان برلاس آن شاه زاده بجاعت همیشه را در بیرون در دانه عراق کردن زد چون این خبر رسید  
 امیر سلیمان شاه رسید آغا مخالفت کرده بجمار کلات رفت و خاقان سعید متوجه آمد و شد و امیر عبد القدر حاجی سعید الدین را که در داد امیر سلیمان  
 شاه بود بکلات روانه فرمود تا او را بصیحت نموده از مقام مخالفت بگذرانند و امیر عبد القدر با امیر شاه الیه ملاقات کرده سخنان دو لخواهانه گفته بی  
 حصول مقصود بازگشت تا که خاقان عالیجا به موجب سده ها امیر سلیمان شاه امیر جهان ملک را زاده فرستاد چون جهان ملک نیز مانند عبد القدر  
 گردید ایات نظرات بر جناح انتقال بصوب کلات خلعت فرمود و امیر سلیمان شاه بعد از تحقق آن خبر طرف سمرقند که بخت و خاقان سعید سلیمان  
 مراجعت نموده در محترم حاکم اوانی شدند بد از سلطنته برآه رسید میرزا علی بکت و امیر شاه ملک را اند خود و شیرخان مورد گردانید و چون  
 شتاب گشت و بار دیگر لشکر بلخ آنرا بهار عازم کوه و دشت صحرا گشت خاقان سعید شادناجاچه مصلحت او را انهر به بلاق با و عیسی فرمود  
 و در منزل قتل با طاهر چهارم میرزا پیر محمد جانگیر و میرزا خلیل سلطان بود و آنجا رسید ذکر چهارم میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان  
 و بیان بعضی از وقایع و حوادث خراسان در آن اوان که امیرزاده الن بکت و امیر شاه ملک در نواحی بلخ و شیرخان بودند و نیز  
 پیر محمد جانگیر قاصد فرستاد امیر شاه ملک را طلبید داشت و آنجا رسید خفته در مخالفت میرزا خلیل سلطان با شاه زاده شاد الیه تعلق

نمود و ایلی خندان چندی گفت و شنید و صحبت حضرت صاحبقران در باب ولایت و عهد و بیعت بفرستادند چون آن صاحب پادشاه میر  
 میسر ز خلیل سلطان رسید و سخن که داشت معروض کرد ایند میرزا خلیل سلطان جواب داد که آنچه او ندی که سلطنت اکثر ممالک جهان را با میر تیمور  
 کورکان غنایت کرده بود اکنون ابالت بفرستد را بمن غنایت فرموده میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک از امتیاح ایجاب در باب شاه میرزا الخ بیگ  
 با خود طغی کرد ایندند و با سپاهی جنگجوی آذربایجان کشته و میرزا خلیل سلطان ایشان را سپید خال نموده در روز و شب ۲۰ ماه رمضان سنه ثمان و ثمانه در حوالی سنه  
 لشکر بر دو طرف صف کشیدند و دلاوران بیخ و ماوراءالنهر از وی شرم و قهر در بیم او پیشه میرزا خلیل سلطان غنیمتین بر قول میرزا پیر محمد کرده ایشان را از  
 جای برداشته نخست قوم ارلات بگریختند و جوانان و برافزاران ایشان شده میرزا پیر محمد و میرزا الخ بیگت و امیر شاه ملک قرین صحت و سلامت با  
 با سبب رسیدند و حضرت خاقان سعید در سیاق با غنیمتین خیر شنیدند عازم ماوراءالنهر گردید و میرزا الخ بیگ امیر شاه ملک در شان راه شرف ممالک  
 در یافته جناب امارت با بی بهانه ضعف الافان نخست یافت که مدت بگاه در باد غنیمت باشد و چون منزل قشون مضرب نیام اردوی همایون گشت  
 ایلی از نزد میرزا خلیل سلطان آمده از زبان شاهزاده معروض داشت که حاج ما بران عهد و وفا کنیم که بسنیم بدوست اما چون میرزا پیر محمد از آب کشته  
 مستقر شد و بفرستد کشت ضرورتی پای در میدان مخالفت نموده دفع او کردیم و حضرت خاقان فرید جونی فریانی را همراه ملازم میرزا خلیل سلطان  
 صوب ارسال داشته پیغام داد که نایز بیج بر جاییم که بودیم و همان جوابه بود لیکن با کنا آب خواهم آمد باید که آن فرزند نیز به اینجا آب آید تا سخن که  
 باشد بگویم و تو را عهد و پیمان را بجهت و آشتی کردیم و اگر خود نیاید بعضی از مردم مستعد را بفرستند و چند روز بکوب حضرت مشا در سیاق و در تان  
 و ایلات توقف نموده در آن یورت فرید باز آمده دولت خواجها نامی را از نوکران میرزا خلیل سلطان همراه آورد و از زبان شاهزاده معروض داشت  
 که آنحضرت هرگز اصحمت دانند بکنا آب فرستند که ما امیرانند او در خون شاه ما نماند آنجا گشت که در ایام خاقان عالیجناب امیر مضرب و جناب  
 پناه قاضی عهدت را بجهت تسخیر آن هم ارسال نمود در خلال این احوال بعضی رسید که امیر شاه ملک بواسطه حال اعتبار و احتیاج از میر سید خواجها که  
 منصب امیرالامرا می داشت در تاست و بلین همه ضعف الافان را بجان ساخته از تویش تکلف نمود است بنابراین خاقان حضرت خندان  
 تو اچی پایش امیر شاهزاده فرستاد و پیغام داد که معتر چنان بود که چون بگاه در باد غنیمت توقف نماید بکوب همایون طغی کرده و حالا چند نفر از  
 سواد کشته باید که فی الحال بدخانب شاه و اولادین مملکت نباشد و با یات حضرت آیات عازم دار السلطنت همراه کشته امیر شاه ملک از  
 ایکه انگشت پنج رفت و چون خاقان سعید قرین دولت و اقبال بتسبیح بر جایه و جلال رسید امیر سید خواجها با وجود جلوس بر بند امیرالامرا می  
 در محل عهدت اسود علی و عالی خیال فتنه و فساد کرده جمعی امیرزادگان مشعل سبف الدین عبده الله و ظاهر و ناصر الدین شیخ علی سپهران اوج قرا با  
 دیور ملک و ولدای را با خود متفق ساخت و نماز شام حرمه ذمی بگوشه شان و ثمانه از بیخ انگشت سوار شده علم غنیمت بصوب ولایت جام برافراشت  
 و همان خطه خاقان سعید از آنکس تا اینجا جبر یافته و بنیشت با جمعی که در آستان سلطنت ایشان حاضر بودند از جهت گریختن بر دانند و علی الصبح  
 در صحای فریاد ایشان رسید و فرمود که بچه جبه خیال فتنه و مخالفت نموده آید سید خواجها با اتباع از اسب فرود آمده روی بر پای مبارک حضرت  
 شاه بر می نموده و بگریه خویش معترف گشته در کاب ظفر انساب متوجه گردید بعد از حصول سپهر بلان خاقان کامکار پیشتر بتسبیح فرود جلالی  
 و بعضی از فغان سید خواجها با وی گفتند که اگر میرزا شاه رخ از بر رویه تو در کند بی شبهه فرود آید یکی را از باججویی قتل فرماید که موجب عبرت خانی گردد و بار دیگر  
 بفرستد و قدم خلاف عازم جلوس گشتند و خاقان سعید بفرستد ترخان و امیر قران شیخ نماز سید خواجها فرستاد تا او را صحبت کند و باز کرد آن دو را  
 صائب تدریس سید خواجها رسید و بی سبب نموده که از سر مخالفت در کرد و در بطن بطنه موافقت در آورد اما فائده بران مرتب گشت و مقام آن حال  
 توکل تیمور نو اچی از پیش امیر مضرب و قاضی عهدت آمده معروض داشت که تا غایت در کنا آب انتظار کشیدیم و میرزا خلیل سلطان خطه و عهد نموده بکوب  
 فرستاد و حکم همایون لغا ذ یافت که مشا را ایها بانه کردند و آیات حضرت آیات حضرت خاقان در غنیمت و بیعت و بیعت و بیعت و بیعت  
 نموده روزی چند مرزا میر سید خواجها که ظفر انجام گشت و در انجام امیر مضرب از کنا آب رسید سعادت بساط بوسه یافت و مقام آن حال  
 از جانب طلب فریاد امیر سبف خلیل که دار و عهد اینجا بود آمده کنونی را که امیر سید خواجها بکوب سبف خواجها میرزا اسکندر بن شیخ فرستاد بود

حسین

عزیم

بود و بعد از آنکه کرده که مغرب مالکست خراسان از اجتهاد و شایسته میگردانم بنظر انور رسانید و آنحضرت دل از طاعت مبتدعانه و بر کفر تاجی چون  
 محرم الحرام شد تسبیح و ثنائیه متوجه طوس شد چون در مشهد مقدسه رضویه علی رفته با کتف الصلوة و التقیه زوال اجلال اتفاق افتاد سید خواجه که در قفقاز  
 کتف نبوده بود روی بصوب سراسر باد نهاد و در ایات نظر نشان بصوب جرجان در حرکت آمد پس از وصول سیلغون اوج خوشان امیر شاه مالکست از سیلغون  
 رسید بنظر اتفاقات کوه پید و خاقان سعید قرین حضرت آمانید از آنجا کتف فرموده بیلیان بلیقان از قرقر زان جایون عبرت افزای ضمای کردن گشت  
 و از آن مقام مشر و جم احتشام سنگی میوزنایان با که آداب رسالت و رسوم معاشرت نیکو میدانست پیش برکت بادشاه حاکم جرجان فرستاد و پیغام داد  
 که سید خواجه را از خصیص دولت و خواری با وج حرمت و مبروری رسانیده بوم او کفران محنت نموده از آنکه کتف به با کتف است طریقه آنکه کتف  
 عهد و پیمان قدیم با آب حلال و اتفاق سر سبز دارند و سید خواجه و اتباع او را در اولایت نگذارند و بعین دانند که اگر از فرموده تکلف خواستند  
 در زینت لطف دوست و از بصیرت و قهر دشمن گذارند بدین خواجه یافت و آنچه در پس پرده غیب است بومی ظاهر خواهد گشت که تدارک بند برود و  
 میوزن و برکت بادشاه رفته و میرزا شاه رخ در همان موضع چند روزی توقف نمود و در آن ایام میرزا عمر بدرگاه عالیپناه رسید از آنجا خلاص گشت  
 فرمود و چون خامه و ستان سرخی سخن بدینجا رسید مناسب چنان نمود که نخست حالات میرزا امیر شاه و اولاد عظام آن عالیجاه تازان طافات میرزا شاه  
 و میرزا عمر در سلکت تحریر انتظام باید انگاه پروا به تمام بر تقریر شرح استرا با دما به کشتار در بیان و قالیعی که بعد از فوت امیر میوزن کورگان  
 بمیرزا امیر شاه و اولاد عظام او دست داد و ذکر رسیدن میرزا عمر باستان سلطنت ایشان خاقان حد است  
 نماید صاحبقران و الازار در وقت مراجعت از پورش بیعت ساله تحکما بلا کوهان را با میرزا عمر شریح بن میرزا شاه عنایت فرمود و ایات  
 در استلام بغداد را بر برادر بزرگترش میرزا ابابکر بر جرح نمود و مقرر ساخت که میرزا امیر شاه در بغداد باشد و میرزا ابابکر بجار و عمار میرزا عمر  
 کتف از سقوب او در گذرد و بنا بر آن چون خبر فوت امیر میوزن کورگان با بد با بجان رسید میرزا عمر از پدر و برادر کلا تر حسابی بر گرفت و خطبه  
 سکته بنا خود کرده از روی استقلال ضبط امور ملک و مال پرداخت و امیر جهان شاه جا که امیر الامراء میرزا عمر بود بعد از تحقق خبر فوت امیر میوزن  
 با خواجه جمعی از اهل سنند و قندقل نوکران محترم میرزا عمر نموده صباح روز ۲۲ ماه رمضان باستان اقبال ایشان رانده مولانا قطب الدین اوبی بود از این  
 خوشی شریح توحید و عهد الحاقی و له میوزن کورچی را با بعضی دیگر از بیگناگان محدود من تیغ سیاست گردانید و بجای استقلال روی بسز پرده پادشاه  
 نهاد و میرزا عمر پای و قالی سوار داشت طایفه از انبیا خان و خانه بچکان را اسکل مسلح بجنگت امیر جهان شاه فرستاد و لطف مظهر مردم شاه زاده زیاده  
 میشدند و هر دم اتباع جناب مارت بائی کتف می کشند بنا بر آن امیر جهان شاه روی بگریز آورد و عمر تان با همی از بهادران او را تقاضا نموده  
 نازد دیگر همان روز روی رسیدند فی الحال تعینش رسانیدند و میرزا عمر کلاحت مقصور عمر تان را معاتب ساختند باز ماندگان امیر جهان شاه را  
 بنواخت متعارف انجال میرزا ابابکر از که مار بعد از جنگ آمده قصد بیلیان بجان کرد و وجه استجازه ایچی نزد برادر فرستاد و میرزا عمر فرستاده را نواخت  
 نموده پیغام داد که تمس خپاست که آن برادر بر روی بدینجانب تشریف آورند تا محامات حکمی و مالی را با اتفاق یکدیگر فیصله دهیم و میرزا ابابکر نیز  
 سخن اعتماد کرده با دو بیست سوار میرزا عمر پوست و عمار و زر کشتار شده در قفقاز محبوس گشت و چون میرزا امیر شاه از قفقاز و حسن میرزا  
 ابابکر خبر یافت بصوب خراسان در حرکت آمد تا کالیوس پست را بدینان بکران باز کشید و میرزا عمر بعد از گرفتن برادر و کتف به پراخت  
 هر چه تا تر با ستالت سپاهی و رحیت پرداخت و در آن شاندره پیشی با پایکی نام در مراغه پیدا شده کرامات و عوارق حادثات ظاهر ساخت  
 و میرزا عمر قبضه و پیش حکم فرموده با در جین عنایت مفرغت بر زبان مانده که روزی ما چنین معذرت بود اما معلوم خواهد کرد که بعد از این چه پیشا  
 حادث خواهد شد چون از آن واقعه با سار روز گذشت بدست محرم الحرام سنه شان و ثنائیه خبر مخلص میرزا ابابکر متواتر گشت بتدبیر انجال کتف میرزا  
 ابابکر بعد از آنکه کتف زمانی که مقید و محبوس بود جمعی از اهل قفقاز را خود یا دیگر کرده متفق ساخت و بنیاد حیات عادل خرابی و حبسی قوی و شیخ حاجی را  
 که از جمله مخالفانش بودند بر انداخت و قفقاز سلطانی را در خیر تحیر آورد و خزانه و جیه خانه را تصرف کرده مجموع آن نفوذ و اسلحه را بر ملا زمان خود  
 حتمت نموده روی بصوب خراسان نهاد و در کالیوس استرا با سپه پست چنان مراجعت العطاق داد اما میرزا عمر بعد از رسیدن بخیر

مصلحتی نداشت و آن بلده را بکسی از اهل اقطاع سپرده اند و بجای او سرزمینی با قاعده حرکت آمد. معارف آن احوال شیخ حسن و شاهی از جانب تیمور  
 رسیده و معلوم شد که هر چه میرزا ابابکر از خزانه سلطانی برده باندک زمانی کفایت نماید و حال را در مصا و در کشیده بمثل آن تبریز و کجیلات نامند و چون  
 و میرزا عمر بدینجه نکه امیر سلطام جاگیر را که با وی در مقام اتفاق بود بدست آورد و عزیمت شهرا فرمود و بطعام از راه قراباغ با میر شیخ ابراهیم  
 پوست بنابرین میان میرزا عمر شیخ ابراهیم نایب زراع اشغال یافت و هر یک با لشکری بکنار آب کوشافته در برابر یکدیگر منزلی کردند و پس از چند  
 خبر با دوی میرزا عمر رسید که میرزا امیر شاه و میرزا ابابکر بر قطعه سلطانی استیلا یافته هر کس که باجا و مدسیر کردند و هر چه یافتند لغارت برد  
 لاجرم میرزا عمر با میر شیخ ابراهیم کرک آشتی کرده طبل مراجعت فرود گفت و بعد از قبول منزل میبایج کردند و عمر تا بان و سلطان بجز حاجی سفید این  
 و بعد از آن که امیر سلطان قوچین و شیخ حسن و شاهی طریق پویانی مسلک داشتند میرزا ابابکر و میرزا امیر شاه طی شده و میرزا ابابکر در قون و اولاد و اولاد  
 منظور نظر تربیت گردانید و شیخ عالم را با سایر کورکجکان بسیار رسانید نگاه به حساب بعضی مصلحت اندیشانی رزقین رعیت نموده میرزا امیر شاه را  
 نشانده و اسم پادشاهی بروی اطلاق کرده روزی چند بکین و سور و لهد و سور برداخت و میرزا عمر بعد از تفرق لشکر اندامه کار و در بر گرفته بدو امیر  
 ترکمان و سایرین بر لاس و جسی از سلطه و زیان تفرقه شده بجانب تبریز در حرکت آمد و علیکم بن خانی پیشتر تبریز شافته از غلظت و تقدی کرد لاجرم حاجی  
 مام حرم کرده خوابه پیرلی را که منیع صند برادر دنیا کجیصل نموده بود لقب رسانیدند و ترا که راز شهر بیرون کرده در روز بار امضویط ساختند و میرزا  
 عمر را در کمان با اجازت حرب و او در آن شاخه قرب و حصول میرزا ابابکر تحقیق پوست و چون میرزا عمر قوت معادله و معاظه داشت علم تربیت  
 بصورتی صغیران بر افراشت حاکم آن بلده میرزا ابراهیم استقبال قیام نموده و از غلظت و جلیل تعجب رسانید و طویبای پادشاهانه کرده اند و قاتی همان نوزدی  
 دقیقه مرغی نکه داشت نگاه آن دو پادشاه شجاعت پناه بر سر تفرق میرزا ابابکر در سوق طاق داخل نشسته بود و ایضا کردند جهات و اموال فراوان بدست  
 آورده با صغیران بازگشتند و میرزا ابراهیم در مفر خود توقف نموده میرزا عمر پیش از رفت و میرزا ابراهیم در باغوز و حرام نام شهر را آورده جنبهای  
 ضرورتی ترتیب داد و جنبهای پادشاهانه بطریق عرض نهاد و میرزا عمر آن نشان در شیراز تیمم دانا و فوات کندایند و در او این فصل با بدرفت میرزا  
 پیر محمد عازم صغیران گشت و میرزا اسکندر نیز از تبریز در حرکت آمد و بدیشان پوست از آنجا جانب میرزا ابابکر چون چند روزی اسم پادشاهی بر پدر  
 اطلاق کرد در قم صلح بر صیغه حاشی کشیده خود بر سر سلطنت تکبیر زد و در او از حجابی الاخری شده که در تبریز شافته لشکران در منازل رعایا  
 خود آمدند و تفرقه بسیار بجز و صفار رسید و چون خبر اتفاق او را در میرزا عمر شیخ با میرزا عمر بیخ میرزا ابابکر رسید بطرف صغیران حضرت فرمود و بعد  
 و حصول خبر با قان شنید که امیر سلطام جاگیر تبریز اسیر گردانیده تمام آذربایجان را از یورش صغیران اولی دانسته همان مراجعت معطوف ساخت و اولاد  
 میرزا عمر شیخ و میرزا عمر این خبر شنیدند از صغیران بیرون شافته و نشان بکیران بگامی میرزا ابابکر یافته و چون بجز در قون از خون بسج میرزا ابابکر  
 رسید لشکران را احتمال داده بفرم زرم اعدا باز کرده و در خودی در کزین طاقی آن سلاطین جلالت آئین دست داده از هر دو جانب مرد  
 مرد و کردان صف بنزد رسیدان کین یافته و از صیاح تا و اح با جدام و افکار یکدیگر پرداختند و از روز ترب چهار هزار و سیصد و سیصد نفر  
 گشته گشته جنگام شام هر یک از آن دو طایفه معسک خویش فرود آمدند و شب جمعه شب پاس داشته روز دیگر که جمعیه خود شیدان تیغ زنانه و بمیان  
 کواکب تخت باز آمد و حاجب افغان و غریو کوس بر جاست و نایب قتال انتماب یافته میرزا مظفر الدین ابابکر با مقتصد سوار جزا بر عقب لشکر  
 مخالف که محل قرار میرزا پیر محمد بود حمله نمود و او را پیش برداشته میمند و میسر و نیزه حال توقف نماند و صغیران در شهر محقق شد میرزا ابابکر با  
 محاصره کرده چون نزدیکت آن رسید که صغیران مخلصی بود میرزا ابابکر شنید که امیر شیخ ابراهیم و امیر سلطام جاگیر فرار گشت و در تبریز نشسته اند شیخ  
 حاجی عراقی با صوره سلطانی مشغولست بنابران با صغیران صلح کردند و هم گیسو همان بصوب آذربایجان انطاف داد و میرزا عمر چون دانست  
 که اولاد میرزا عمر شیخ دیگر در برابر میرزا ابابکر نمیتوانند آید از ایشان جدا شده روی بدو گاه فالپناه حضرت خاقان سعید شاه رسمی آورد و در  
 بریح المادی سست و نماند و شیخ بلیقان بوضع خود در سعادت و سلبوس در یافته منظور نظر لغات و عنایت گشت و جمیع حرم و خدم او  
 با تمام خلعت فاخره و اسپان تازی بر او منتظر و سر فرزند شده معارف آن احوال مکتبی تیمور که بر کم رسالت نزد بیکت پادشاه رفته بود با ناهمه جو با

جواب بر روی صواب نیامد و بنا بر آن خاقان عالی مکان بفرغ قهر جان از بیلاق بیلقان منت نمود ذکر چهارم به حضرت خاقان سعید  
 بایرک پادشاه و انتقال نمودن حکومت استرآباد و با میرزاده عمر بن میرزا امیر شاه در او این فصل فریفت که برین برود  
 در اطراف باغ و بستان آفازدوست برد کرده و در استرآباد لشکر خانی هر دت بومی تابستانی زوی با نهم آورده خاقان سعید بتائید ملک  
 بگلگاه ماندران در آمد چون موضع سیاه بلاد مسکرفرا نغمای بلاد و عباد گشت تا که بایرک پادشاه با اتفاق سید خواجه و عبد العزیز  
 سیف الدین و شمس الدین امیر قزاقب مینمید و میرزا آراسته مانده شیرزبان از بشیه ماندران بیرون آمد و لشکر قیامت اثر برابر احد اصفا  
 کشته میرزا الف بیکت و امیر شاه ملک و امیر موسی کا در برانغا منزل ساخته و میرزا عمر و امیر یوسف خلیل و امیر جانکات و در جوانان علم  
 برافروختند و حضرت خاقانی با امر از خانی در قول قرار گرفتند و دستش کردند و در میان انضرا از صحرای بهادران حضرت فرزند در متوج آمد  
 و جناب سر که بیکار رضا نمود و شمشیرش فصل آید از سرهای کردن کسان را بر خاک مذلت و بهمان افکند نظم زمین شد ز خون طایان لاله  
 کون بر سر روان گشت در بای خون ز شمشیر خون بار بر نماند از بنیاد سرانده بنیاد امیر آراسته خانی از حسب و انضرا لاس عتده  
 بر پرچم علم خاقان عالیجا ورنید و بایرک پادشاه با اتباع و اشباع همه که بود لب و زرد روی و سرخ سرستک پای در وادی فرار نهاد و بایرک پادشاه  
 بخوارزم که بنیاد سید خواجه عبد القدر راه در از شیراز پیش گرفته شمس الدین امیر خواجه سید خواجه بدرگاه عالیپناه التاج کرد و عتده  
 یافتند و تاج خطیر بر جان بخت تصرف خاقان ملکستان در آمده سید عزالدین هزار جویی برادر حوزر با پیشکشهای لایق آستان محدث آشیان  
 فرستاد و خطبه بنام بهایون خواند و التزم بیج و خراج نمود و حاکم ساری سید رضی میرضی و متقا کشته بود اب اخلاص و اطاعت گذاری بدوی رود  
 خویش گشود آنگاه خاقان عالیجا ایالت ولایت استرآباد و امیرزاده غنایت کرده اسباب سلطنت او را مرتب داشت و در ایست حضرت است  
 بصوب دار السلطنه برآه برافروخت در آثار با حکومت مملکت طوس و جنوستان و کلات و امور و دنا و یازد و سنبر و اور و نیشاپور را بایرک  
 الف بیکت توین نمود و در چهارم جمادی الاخری در ضمان حمایت از دین عالی مستقر دولت و اقبال نزول اجلال فرمود ذکر شهادت میرزا  
 پیر محمد بن جهانگیر مجدیر خداوند قدیر میرزا پیر محمد جهانگیر که حسرت سلیم النفس کم آزار و پادشاه که بکم خلق عدالت آثار بود نام امیر بیکت  
 و مال را در قبضه اقتدار پیر علی تارناده اکثر اوقات تخریج آب آتش زنگت و استماع نغمه خود و خنک مشغولی میفرمود او در دلربایی نامی از انتقال  
 سلطنتش خبر میداد و آهنگت روح افزای در باب مرثیه را بنوا میخواند و ابوی شوز در شراب ناب میبود که گفته اند عتبت چه سلطان سراندار باشد  
 ز می فتنه خیز از سرش تاج کی لاجرم مکن پیر علی سمت از دیاد پذیرفته خیال استقلال بدو باغ او جای گرفت و در ماه مبارک رمضان سنه شمس ثانی  
 که میرزا پیر محمد در خوشخانه باطن چراغ انابت برافروخت و از فروغ نایره دست شمع مثال میوخت پیر علی با پاکت با جمعی بیایک بر کرد و سرپرده  
 پادشاهی محظ که دید در چهاردهم ماه مبارک مذکور آن شاهزاده سعید را شبیه کرد اندید میرزا سید احمد میرک در شیرخان از حد و ش  
 اینوا قصه رسان کشته میان با ووزان بجانب برآه شافت و کیفیت جرات پیر علی با بر من حضرت خاقانی را ساینده از شنیدن آن خبر اندوه  
 بجا طر اندر راه یافت و امیر مضراب و امیر حسن صوفی ترخان و امیر نوشیروان را همراه میرزا سیدی احمد میرک کرده بصوب بلخ روان ساخت و میخواست  
 که نفس نفس نیز از عتبر روان شود که ناگاه خبر مخالفت میرزا عمر زلزله در اطراف دیار خراسان انداخت ذکر مخالفت میرزا عمر با  
 حضرت خاقانی و کشته شدن او بقضاء سبحانی چون میرزا عمر در مملکت جرجان لواد استیلا برافروخت فوجی از ابطال جال را  
 بجانب ری فرستاد تا بهر از خانه و از محول را که در آن ملک با آفرق میرزا ابابکر بودند که چاییده بازندان آورند و گشت میرزا عمر در  
 واسط سمت قضا عفا گرفته خیال استقلال از بهمنش سرزده متعارف آن حال شیخ حسن نجفی با جمعی از ملازمان امیر شاه ملک که بنیاد بجرمان رفتند و  
 گفته که لشکر خراسان از امیر شاه ملک آمده خاطرند برگاه را دست خلف نیاه بد بجانب بیضنت نماید اگر بلا زمت چنانکه میرزا عمر این سخن  
 باور کرده در حقوق رتبت خاقان سعید بر طلاق میان نهاد و بهر ترق و با و از استرآباد و خمان کردن کجایب خراسان انخطاف و میرزا  
 شاه نوح بهادر چون بنیاد شجاع فرمود و بهر ششم شوال سال مذکور میرزا عمر را استیصال نمود و روز دوشنبه نهم و بیعده در حدود قریه برودیه از

آخر لاله

ولایت جامنود جرجان و خراسان بیکدیگر رسیده اند و در طرف جنوبی صوفی در آنستند و در آنجا بیکدیگر توپچی که از انجمنان و غیره بود میان  
دولت و اقبال پشت بر میرزا عمر کرده روی بدرگاه خاقان و الا که آورد سایر اموال لشکر این که آنحال مشاهد نمودند که زبان شده برکت نظر  
ز قندج دان قح که مفتاح امان بود برآمد و میرزا هم از دست بر خیزد و در جانب مرور و در کتبت در کنار آب به دست جمعی از نوکران  
امیر خراب گرفتار گشت و او را زخمی بر سر و بندی بر پای در منزل آوردند و روی علی رسانیدند و خاقان سعید رحمت کرده مظهر عنایت نمود و  
و جراح ملازم ساخته بداد سلطنت همراه روان فرمود و میرزا اگر نسبت و پیغمذ بقصد و منزل تقویر باطن این رباط دور روی جهانم دیگر آورد  
و در مقبره محمد العلماء المتأخرین امام فخر الدین الرازی مدفون گشت و در عهده ذی القعدة دار السلطنت همراه از وصول موکب خاقان طراوت  
جنان جاودانی یافت و در نصف عین باه پادشاه عالیجاه بیلایق بادغیس شایست **ذکر دفع شتر سیر علی ناز به یمن و توجه خاقان**  
**سرافران** چون میرزا شهاب با شرف خاقان کشور کیراز جانب میرزا عمر فارغ گردید دفع سیر علی ناز را پیش نهادیمت بلند نمت گردانیدند  
نوردهم محرم الحرام سنه هشت و ثمانه از بیلایق بادغیس است مظهر کار بجانب قندهار اسلام بی در حرکت آمده در اوایل صفر سایه وصول بر خطه  
اند خود انداخت و سیر علی ناز جرات نموده تا سیر علی خراب پیش از آنکه تا چون موکب بجایون بخواجه دو که رسید سیر علی عنان بصوب خراب افتاد و  
بیادید ارباب آورد حضرت خاقان سعید میرزا سیدی احمد با امیر باد کار شاه و امیر نو شیروان و حسن صوفی ترخان تکامیسی آورد و آن فرمود و امر امیر  
رسیده احوال اقبال او را گرفتند و او باندگت مردی بجانب یکدولت بیرون رفت و امر بازگشته در پنج موکب بجایون پوختند و در آن ایام که  
خاقان کردون غلام در قبه الاسلام را بخت گشت بر افراشته بود پر تو القعات بر تمسیر هتفه چند و آن که نذران مظهر یافتن امیر تیمور گورکان بر  
حسین انصافیت خراب و دیران بود انداخت و آنکه زمانی آنحضرت استوار در کمال مناسبت مأمور ساخت و حکومت پنج مقلی میرزا قبا  
وله میرزا پیر محمد گرفته ریاست عالیات بجانب دار السلطنت همراه معاودت فرمود و سیر علی ناز نوبت دیگر لشکری فراهم کشید و در قبه الاسلام  
خرامید تا از صد مات سپاه مظهر انجام منظم کرده در آنجا که ریجسی از کلانتران ملازمانش با هم گفتند که تا این کل نکت بگرام سرور ما خواهد بود  
بواسطه کثرت ایوار و شبکی و مخالفت با اصحاب تاج و سر تیغ فرقه و تشویش با خود بد رسید نگاه با اتفاق سران سرد قرا بل شقاق را از بدین  
بد ساخته بد السلطنت همراه فرستادند و غلاتی با انواع نقره و پریشانی بجات دارند **ذکر رفتن حضرت خاقانی بجانب جرجان**  
گرت ثانی و بیان مخالفت امیر جهانگت بسبب کفایت خواجه عیاش الدین سالار کمنانی در آن اوان  
که موکب حضرت نشان خاقان سعید از قبه الاسلام پنج قرین حضرت و تا شاید بدار السلطنت با شید قاصدی از نزد میرزا الف بیکت آمد به وقت  
عرض رسانید که بیکت پادشاه جمعی کثیر از او باش چنی قربانی و از اهل او کلی به هم کشیده باز نذران شاقه است کسش الدین علی حشیدان که گویند او را  
استر اباد است و در ضمن ضرر و معرض خرافات و بنا بران خاقان عالی شان ابوالفتح ابراهیم سلطان را در دار السلطنت همراه حکومت بگذاشت و در  
جماهی الاخری سنه هشت و ثمانه ریاست مظهر آیت بجانب جرجان بر افراشت و در منزل طرق امیر شاه ملک بتر با طوس رسیده و در جرجان میرزا الف بیک  
گورکان شرف ملازمت دریافت و پیشکش کشید و چون بوضع خواجه قبا سعادت وصول تبر حضرت از غیرت خلعت حضرتش با بوسلم و لدا و ج خراب  
از نماندن آمده عرضه داشت که بیکت پادشاه از اتاع توجه موکب مظهر سپاه قدم در راه فرود نهاده بجانب رسد از بیرون رفت نگاه خاقان عالیجاه  
بدار الف بیک استر اباد خرامید و آن زمان در نذران شقاق فرمود و سید خا الدین بزاز جرجی باستان اقبال ایشان شاقه القعات بسیار یافت و مظهر  
و اصفان چور غالی آن تیه سوره خصال شد و ایالت مملکت استر اباد مقلی با میرزا ده الف بیکت گرفت و عنان جهان بخشای بصوب خراسان بسطفت گشته در  
ذقیقه مانند روح در بدن و جان در تن بداد سلطنت همراه در آمد و سخنان اقبال جهان ملک گشت و بعضی دیگر از امر بلند مرتبت باغی شده بجزای  
احمال خویش رسیده بدین اقبال اگر در آنسال خواجه عیاش الدین سالار کمنانی که منصب صاحب دیوانی مشرف بود آغاز کفایت کرده دفری مرتب  
ساخت و آنچه مشایخ از سیر گرفته بودند تمام ایشان جمع کرد بلکه هر کای را کوی و هر جوی و هر منی و هر دایگی را دنیاری عیان نمود و چون جناس در  
او قاشقینی تمام داشت جمعی از اراکمان بر نده که چون دفری مظهر خاقان عالی که رسد آنچه زیاده از موجب خود گرفته باشند بی بر زبان حواله خواهند

ملک

داشت و به آن جهت بی تصریح نخواهند شد و امیر جهان ملک ملک که از قوم قویان بود مدتی در مدینه غایت اختیار و اقتدار ملازم حضرت خاقانی میبود  
 با اتفاق امیر حسن جاندار و پسرش یوسف خلیس و سعادت تیمورتاش و برادرش بلبل میان تیمور و سلطان بایزید عثمان و محمد کت با یکدیگر عهد کرده با همی شده  
 و بیکت ناکاه از شهر پروان رفته در خروج انکت باستاندند و خاقان حقیقی الخاقانی طرف استاب در کاب آورده امیر خراب پشیر خاقان رسید و جنگی عظیم  
 کرده و خم خود و قویان بجای خیر بجای نغان ابلی اقبال در فضای خروج انکت بکستند و امیر جهان ملک و اتباع از گنجا گذشته آب احصار ساختند و آنحضرت درین  
 طرف آب توقف نموده پس از آنکه سپاه خفر نیا به جون جون بویک علی بوستند عاصیان ز سیده هر یکت بحرانی بستند سعادت با شقاوت و برادرش  
 واحد و اقبو فادامردم قشون حسن صوفی ترخان در باد خلیس گرفته آورده و سعادت بسیار سید و برادرش واحد و اقبو فادامردم و سعادت و جهان ملک  
 مذکت ما امیر جریس در باغان بدست آورده و نهد می بر پا و بجانب برادر فرستاد و ایشان در چهل دختران گشته گفتند حسن جاندار و پسرش یوسف خلیس از  
 بیابان طیس پیش میرزا هم با صفهان رفتند و سلطان بایزید در جام گرفتار شده شفاعت میرزا ابراهیم سلطان نجات یافت گفتار در بیان  
 بعضی از حوادث هواق و آذربایجان مصدربند که خروج سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکان چنانچه از من  
 و خارج بودت بخت ساله صاحبقران حضرت نشان امیر تیمور کورگان مستغاد میکرد و سلطان احمد جلایر و امیر قرا یوسف در وقت توجده آنحضرت بجانب  
 روم می مهاجرت کردند و چون در آذربایجان ملک فرج نسبت بصاحبقران بنده مرتب و م از محبت و مودت میزدان سردار اگر فقه بر یکت را در برجی  
 از بروج طغیانه عقیده گردانید تا ایشان یکی از خستاد مانع نمی آمد و در آنحضرت قرا یوسف را پسری متولد گشت و سلطان آن پسر را در دامن خود داشت  
 بفرزند می قبول کرده پیش خود نگاه داشت و در آن ایام میان سلطان احمد و قرا یوسف عهد بمان واقع شد که اگر آن فقه نجات یابد و بار دیگر بدست  
 و اقبال رسد با هم شفق نموده بعد از تعلق بسلطان احمد دانسته باشد و امیر قرا یوسف در تبریز بر سید حکومت نشیند بعد از آن قرا یوسف پیش  
 واقعه دید که امیر تیمور کورگان از آنکشته یابی که در دست داشت یکی را پیرون کرده بانگشت وی در آورد و صباح آن روز بار با سلطان احمد در  
 ۱۱۱۱۱۱۱۱ میان بناده سلطان گفت حکومت قهری از قطار جمالت حضرت صاحبقران تو متعلق خواهد شد القصد چون چند گامی آن پادشاه  
 در مجلس امیر بر دند خبر و خاتام امیر تیمور میر سید ملک فرج ایشان را منظور نظر تربیت گردانید و مقرر فرمود که بر یکت پانصد نوکر نگاه دارد و با محتاج  
 بزرگس از اسب و سلاح و زر نقد و جنس بدیشان تسلیم نموده و از ملازمان سلطان احمد بفرزند کان و شاکر و پیشکان کسی در مصر بود با جرم آنچه از مصر  
 گرفت بدیشان داد تا از توجع امیر قرا یوسف جمعی کثیر از مردم کاری در اندازید بودند و او پانصد کس جمله کل ساخته بر روزه که سوار میشد آنحضرت در خاست  
 آراستگی طارنش می نمودند و از آن جهت شگوه ترا که در خاطر مصریان افتاده قاصد ادلال ایشان شدند و در روزیکه پادشاه مصر با خواص امیر امیدان چون  
 بازی می فرامید قرا یوسف با ملازمان خویش در مقام معارضه ملک فرج در آمده امراء مصر را مبالغه زحمان در آنجا جلالت توانی مزاج نیتا و  
 نوکران امیر قرا یوسف را گفتند سپاره شده میدان را از سنگ یزید پاکت سازید ایشان قبول این حکم سر باز زدند و قرا یوسف تو هم منو بچه چنان  
 سواره نزد یکت سلطان مصر رفت و گفت ما مردم خرمیم و باین ولایت آیدیم و پادشاه در باره ما عنایت و بیخ نداشت اکنون بر حضرت متوجه گردید  
 خویش میکردیم و عنان کیران انصاف داده بجمع ملازمان امیدان پیرون رفت و در ساعت بوشاق خویش شافقه عباس و اطغان همراه گردیدند  
 روی بدیای بگزارد و امراء مصر بر من ملک فرج رسانیدند که پیرون بفرستد باین کیفیت نصی استمد در امور سلطنت اگر اشارت شود ایشان  
 عاقبت ما بیم پادشاه جو اباد که ترا که در کمال بیباکی و متورند و دست از جان شیرین شسته فدائی گشته اند مناسب نیست که کسی از عیب ایشان شتاب  
 بگزارد و تا بطن خود زنده قرا یوسف را زرد و مصر را گناب فرات در صد و بیستاد موضع با کوه الان قلاع سر راه بروی گرفته مقابله و متقا  
 روی نمود و او در تاج چهار کت خفر یافت و چون بدیای بگزارد میان او و ملک شمس الدین حاکم خلاصه و طیس محبت و اتحاد اتفاق افتاد و ملک  
 دختر قرا یوسف را بجهان کج کج کشید و امیر قرا یوسف با عوامی ملک شمس الدین بگزارد و ان و سلطان بر درو اب و امشی و اموال و افعال آن ولایت  
 بگزارد و ب فارت و تاج پاکت ساخت و نامی ایل و اوس ترا که بوی پوینده قطعه او نیکت را بخت اعتراف در آورد و آن سلطان احمد صدارت  
 قرا یوسف در مصر از نظر اعتبار ساخته شد و چون آنقدر ابرو نداشت که مانند قرا یوسف از آن ملک پیرون رود و کینک پوش گشته با مصدربند

در استیفاء

چند خالیست وی بوجه شام نهاد و از آنجا بدین بکره قندهار و بکره خراسان رفت و در گوشه نشست مردم او با من گفتند چو می در طاعت غایت و پوی کردی خانه و وصل سنگ  
 احمد در حق مریش یافت و خندان ابرحیف در بغداد پیدا شد که حاکم آن موضع دولت و اجور ایناق را بحال توقیف نماند لاجرم دست از حکومت باز داشتند روی با راه  
 میرزا تیمور آورد و بعد از آنکه از رهن دولت خواجه سلطان احمد بر وطن بلوخت شامه نبرد و دیگر بر سر دولت نشست و در آخر سنه ثانی ثمانه که میرزا ابابکر بصره ان پهلوان  
 داشت و امیر شیخ ابراهیم شروانی پیشتر بریز در راه است بدین شرح علم و اندکی پکاشت سلطان احمد که با جوده ناز و باش کرد و اوقات و احشام ترا که فراموش آورد و تیمور نیز  
 گشت و اینخیز در راه گرم نسیم و ثمانه بیخ مریش ابراهیم رسیده بر پهل شورت با او خود گفت که آند با بجان سالهای فراوان بنگاه با او جاده سلطان احمد بوده بود و نسبت  
 خاندان پوسه طریق محبت و اتحاد سلوک میداشتم و بنا بر آنکه دست غلام از زمان عرض حایا که تاه کردیم بنجام آمده بودیم حال که خداوند مملکت تو بخواهد خود شست  
 اکت که نایب ولایت خود دریم و خاطر را بجز قرار یافتی امیر شیخ ابراهیم روی بولایت شروان آورده و در راه خرمین با سلطان احمد بخارید و در املکت بریز نزل کرد و تیمور نیز  
 آئین بستاند و سرور نمودند و پنداشتند که چون سلطان بدنی گریخت بخت کشید که مردم و سرور در کاشیده ترک سخی افعال انجام کرده باشد و او اصلا خیز را جلوه خویش  
 نداده بود و در بریز با طبعش نشاط کس کرده که او قاتل کبوتر بازی و صاحب است پسران ساده خدا قیام نمود لاجرم امرا و اعیان ملک بجانب میرزا ابابکر نایل شدند و تیمور  
 او ان میرزا ابابکر اصحابیان صلح کند در بیم بجهت عزیمت تیموری به بریز آورد و سلطان از قدم شاهزاده جزای خیره رحمت بر اس بخور راه داد و روی بصورتی نهاد و چو  
 در آنسالی نایب فراوان بر بریز نایل رسیده بود وقت طلوع خیز روی نمود و مردم متعرق گشتند و میرزا ابابکر در شرمج اول آن بلده در آنجا بکس نماند لاجرم جلای عدل  
 و داد کرده کمالت اخصا با طرف و انجامه سال داشت و حکم فرمود که چون فرید شیخ متعرق حایا کرد و دوران شاشود که فرایوسف قلعه نیک را از دست ولده قلعه  
 استخراج نموده و بسیاری از ترا که پیش او جمع آمده اند و اموال فراوان دارند خاطر بر حرب فرایوسف قرار داده و تو بجز انجامه شده بعد از تلافی فریبین  
 سرور و معاقبت بین الجانبین بختی که روی نموده در روزیم میرزا ابابکر پیشی مقدم در وادی خرد نهاد و ترا که غنیمت بنهایت گرفته میرزا ابابکر آفرنده  
 عثمان باز کشید و سپاه او بر چه آنجا یافتند عارت کردند و بد بریز فرشته انجامه دست بفرست و تاج بر آورده و چون شب شد شیخ قصاب که  
 با جمعی از بریزیان از شهر که تخمه بودند فرمودند تا در صحرای آتش بسیار بر آفره خسته مردم میرزا ابابکر شمار دیده پنداشتند که ترکمانان بگامی ایشان  
 آمده اند بسیاران علی الصبح میرزا ابابکر بریز را گذاشته متوجه سلطانی گشت بعد از آن امیر فرایوسف بخوان آمد و خواهر سیدی محمد کجی که خلاصه زند  
 مشایخ حالیشان بود نزد او رفته از غیبی که در آن اوقات بر بریز نایل رسیده بود و شمر بر عرض رسانید و در وقت و اسما لیت نامه ستانده متعجبی  
 مراجعت فرمود و امیر فرایوسف آن رستان در نواحی مرند قشلاق کرده در ماه جمادی الاخر نسیم و ثمانه امیر بطام جایگزین شست شامه میضبا  
 امیر الامرائی یافت و چنین دیگر سرداران بخارانت سادرت نمودند و او با هم کس بر وجه حسن معاش کرد و وضع و شرف را علی اختلاف مراتب  
 رعایت فرمود ذکر چهارم میرزا ابابکر گرت دیگر با امیر فرایوسف ترکمان و کشته شدن میرزا امیرالدین میر شاه کورگان  
 چون میرزا ابابکر بریز را گذاشته قلعه سلطانی رفت و از ولایت بمان و در کرین و قرقرین سپاهی جلالت آئین دریم کشید و بجزم انتقام و خیزش  
 حد و بریز گشت امیر فرایوسف با اتفاق امیر بطام جایگزین کثیر از سرداران او را بجان سستد معابد و معاقله شده تا پنج ۲۲ بقعه شریف  
 و ثمانه در منزل سرور و تلافی فریبین روی نمود و از هر دو طرف بر افکار و جوانان و قول راسته دیزان روز کار قدم در میدان بیکار نهادند  
 از جانب امیر فرایوسف امیر بطام بر سپاه میرزا ابابکر خسته دو کس با ناچیر ساخت و پیر عمر و پیرم بیک و جلال الدین خلیفه نیر جمعی از خم زده  
 گریز آیدند میرزا ابابکر چون جلالت دشمنان را مشاهده نمود نماند شیر دل که در بعضی بود و بجز آور و میدان باخت و جلال الدین بیک را از پشت  
 زمین بر زمین انداختند که ترا که پیش آمده بودند منظم ساخت و هر دو لشکر در هم آمیخته غیبت از بریز تا دامن سرور رود روان گشت خون سپاهی چو  
 و میرزا ابابکر بیکت و برادرش باو کار شاه که در بر افکار فرایوسف بودند پیش برداشته از عقب ایشان همان باز کشید تا وقتی که سر بیکت بر سر نیزه  
 گردانید و غیبت او ترا که سپاه را که بود میرزا امیر شاه بصره بود و هم شکسته و غلام ترکمانی با داشته جمعی بر میرزا امیر شاه زد و او را از اسب  
 در انداخت و جامه و سلاحش را تصرف نموده سرسبایش با از بدن جدا ساخت و میرزا ابابکر بعد از سه ساعت نیمی از عقب بیکت باز گشته  
 از سپاه خویش متعجبی در معرکه ندید لاجرم همان با وای فرار کرد و ایند و امیر فرایوسف فتح و غلظت اخصا صافیه تا قتل میرزا امیر شاه حکم خصا ص





آنرا در شکت بر اصحابیان افشاد و میرزا ستم و میرزا اسکندر روی بودی قرار بناده عازم خراسان گشتند و میرزا پیر محمد فتح و نظیر اخفصا بن افیت  
فرمان داد که اصلا سبها بیان محض مردم اصحنان نشوند و همگس در ظلال ان جای دهند اصحنان بیان چون این مرده شودند چون چون روی مسجد بگام  
میرزا پیر محمد بنادند و آن نظیر کارم اخلاق تیمور افوازش فرموده چند روز در عزاد شریک و کندمان نشست تا افغان فریبند تا گاه کاشان و جرجان  
و سایر توابع اصحنان را تحت تصرف در آورده بشهر آمد و با آنکه در آن زمان آفتاب بسبیل رفته بود و ظلم اصحنان را بواسطه و با تا آن زمان ندر حیدر  
بودند پس مقدم میرزا پیر محمد طاعون و دیبا تشکین یافته با دیگر اصحنان صحر گشت و ایالت آن مملکت خلق را میرزا و در عین پیر محمد کرشمه صفا اموال  
دیوانی بخوابد نظیر الدین نظری رجوع شد و چون خاطر خیر میرزا پیر محمد از امثال این امور فراغت یافت قرین دولت و اقبال بصوب دارالملکت شیراز  
تافت ذکر رفتن میرزا ستم باستان خاقان دوست نواز و مراجعت نمودن میرزا اسکندر بجانب شیراز چون  
میرزا ستم و میرزا اسکندر از مهر که کندمان عثمان بصوب خراسان یافتند میرزا ده ستم اعتماد بر لطف و کرم خاقان چفته شکر کرده به از تسلطه خراسان  
و با صنف عوارف و خواص مشغول و مباحی گردید و میرزا اسکندر روزی چند در قریه آمد که در میان تون و طیس واقع است بسر برده چون زمانه  
باشاد آن راندن بان کشاد نیم شبی از پیر احمد روی بطرف بلخ و شیرخان نهاد و در حدود آن ولایات جمعی بدو پیوسته میرزا فید و که حاکم بلخ بود بصدور  
نهضت نمود و میرزا اسکندر تاب مقاومت نیاورد و بطرف کنایا آب توی رفت و از آنجا بانه خود افتاده والی افغانیت سیدی احمد ترخان شاک  
زاده را در مقام مناسب فرود آورد و کیفیت حال بعضی خاقان معید رسانید و آنحضرت از غایت کرمت و دایب سفارش میرزا اسکندر بپیر  
پیر محمد نامه نوشت و ز سیدی احمد ترخان فرستاده پیغام داد که رفقه را میرزا اسکندر تسلیم کرده او را مطلق العنان گردانید بصلبه وصول آن نوشته  
میرزا اسکندر عازم خراس گشته در نماز شام ۱۶ ماه رمضان سنه اصدی عشر و ثمانه پیاده بشیر از راه میرزا پیر محمد چون از حال برادر خبر یافت دست  
از طعام باز کشیده بمان ساعت او را طلبید و مقدار از خا لطف و رحمت نمود که خاطرش مطمئن گردید ذکر شهادت میرزا پیر محمد بسبب شمشیر  
خدا حسین شربت دار و جلوس میرزا اسکندر بجای برادر برزگوار در شهر سنه اصدی عشر و ثمانه میرزا پیر محمد غایت تخریب مملکت  
کرمان فرموده میرزا اسکندر بصوب خویش گردانید و چون بموضع دو چای بد رسید حسین شربت دار که بمن التفات پادشاه بسندیده بطوار از شربت  
طلبست بدخوارت ترقی نموده بود از غایت شقاوت جمعی از اهل شرات را با خود متعلق ساخته نیم شبی بزمین خوابه میرزا پیر محمد افرو گرفت و آنجا  
شربت شهادت چشاند و میرزا اسکندر از کیفیت حادثه وقوف یافته علی الفور با دو رفیق مطربین بشیر پیش گرفت و دو شبانه روز علی مسافت کرده بشیر  
در آمد و بهم آرزاه بخانه امیر تیمور خواجه که از قبل با پادشاه شهید حاکم شیراز بود رفته کیفیت حال را بنمود تیمور خواجه و سایر چنان بشیر از نخست مکان بر  
که آن حرکت را میرزا ده اسکندر صادر شده و چون مردم دیگر از راه و بشیر رسیدند حقیقت حال را معروف گردانیدند تا می امرا و اشراف  
دست بعیت میرزا اسکندر دادند اما حسین شربت دار بعد از آنکه شهادت در کام جان میرزا پیر محمد چکانید برادر خود خواجه علی با فرستاد که  
میرزا اسکندر تیر با شامیدن ز بهر قاتل مبتلا گرداند و حال آنکه اصحنان با و بشیر از رفته بود و امیر عبد القدر نیز همان زمان بطرف بزد کریمت  
و باقی امرا طبع حسین شدند و آن طعون محلی از حاطه و ایره خیال سپردن بظاهر بشیر از شاکت میرزا اسکندر شهر را مبنود ساخته و بگردن صبح تا شام  
از جانبین باند اخمن تیر و شکت و افروختن نایز حرب و جنگ پرداختند و هنگام غلام امرا و لشکر این بخدمت جناب اسکندر می تفر گشتند  
و روز دیگر آنقدر بد اختر بطرف کرمان که کعبه در آستانه راه با مراد میرزا پیر محمد که برسم منطالی بطرف کرمان رفته بودند و مراجعت نموده باز خود را  
صدیق او را گرفته بشیر آورد و در سفر از شیخ مصلح الدین مهدی بعضی از بدت و دشمنی آن بگیش باز آئیده و در شماره او را خانه کرده و کلاه بخت بر  
سروش نهاد که کوهی را بگیش گردانیدند و باین بیارت آن غرض بعیت با نظیر میرزا اسکندر رسانیدند شاه زاده از روی پرسید که برادر دم ما چرا گشتی  
داد که اگر او را بقتل آوردم ترا خود بد نیاید و ما بر غضبنا اسکندر می این جواب التماس یافته بدست خویش چشم راست را منطوقی از عید سپردن  
کشید و فرمود تا بزم چاق آن سر در قریل شقاق و نفاق با بلاکت ساختند و سر برشته و با بلاکت اصحنان فرستاده بدل خویش با بعد از دور در کوشش خویش  
ذکر خروج سلطان معتمد و گشته شدن او از دست بر دشگر میرزا اسکندر در پایان رسیدن میرزا ستم با ایالت و کلا

ولایت اصفهان گرفت و یک روز آن اوقات که صاحبقران عالی کبر سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بن امیر محمد مظفر از فارس باو در راه کوه چاه  
پسرش سلطان مستقیم بطرف شام که کجایت و در خلال این احوال مذکور مانا ولایت باو زیبا بجان شافقه طوطی درین حالت امیر قرا یوسف گشت و بعد از چند  
روز که در تبریز حبس و نشاء اوقات گذرانید با اتفاق امیر سلطام با کبر و بدالت قاضی احمد صاعدی حاکم اصفهان شد میرزا امیر شیخ بن میرزا پیر محمد و امیر  
سعید برلاس و امیر علیا شاه که در آن بلده بودند پس تحقیق این خبر بنیت قتال از شهر پروردان فرستادند تا بی آنکه قدم در میدان جبال اصفهان بصورت بزد  
تاقند زیرا که در روز پنجادهم از مخالفت میرزا اسکندر میرزا و امیر ناصر از میرزا امیر شیخ مخالفت کرده در قصر زکیت عادتاً بعضی میرزا اسکندر شجاع  
و انجناب که عزیمت بزد داشت پورش اصفهان تا اولی دانسته همان عزیمت بد آن طرف تاخت و امیر صدیقی و امیر کورث و امیر سربان را از عقب  
مخبر و اتباع او فرستاد و آنده و طایفه در حدود بزد و بیکدیگر رسید دست به تیغ و خنجر بردند و اسکندر باین غالب آمد امیر علیا شاه باین پیوست و  
دیگران راه فراسان پیش گرفتند و بعد از وصول میرزا مستقیم با کجایت نمودند تا از حضرت خاقان سعید اجازت طلبید متوجه اصفهان کردند اما میرزا  
اسکندر چون نزدیک اصفهان رسید سلطان مستقیم موبک اسکندری را استقبال نمود در حوالی اشکاف آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و پیش  
حربش خصال یافته بعضی از اصول اصفهان مستقیم پیوستند و بان جهت اصفهان باین دیر گشته تا نزدیک قول میرزا اسکندر اندند تا آخر الامر  
سپه حضرت و برتری بر پیغم علم اسکندری و بیدجو احوال بان دو دو مان مظفری روی بودی هزار آورده و اکثر کلاستران سپاه عراق و آذربایجان  
و شکر شده سلطان مستقیم منورم کینا جوی رسید و خواست که اسپانیا بجهان چون اوجوانی عظیم الحجه بود و خود را توانست نکا بداشت و بر  
قفا افتاده یکی از لشکران شیراز بوی رسید و بهم در کنار آب مشغول حیاش آب تیغ فرو نشاند با وجود این حال قاضی نظام الدین احمد صاعدی صاعده  
عظیم با پیشانی بسته ابواب شهر اصفهان بر روی میرزا اسکندر نکند و بنابران خرابی تمام در ظاهر بلده روی نمود و در آن اثنا میرزا مستقیم بمرد  
شهر رسیده قاضی احمد با سایر سرداران و اراکین عراق انجناب را استقبال کردند و شهر را آوردند میرزا اسکندر بعد از تسلیع انجنیر متوجه شیراز  
گشت و معارف آن حال مراد او که بطرف بزد رفته بود و در بجا صر مشغول بودند آن بلده را قلع نمودند و انجناب میرزا یوسف خلیل با حکومت آن ملک  
فرستاده عرض داشتی نزد خاقان سعید رسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد نمود و التماس کرد که از برادران هر که اصلاح دانند بدینجا نب فرستند  
تا محمد و معاون بیکدیگر با ششم حضرت علی او را نوازش فرموده میرزا امیر ابیر ابن میرزا امیر شیخ با جلیل علم و جنل چشم نزد میرزا اسکندر روانه ساخت و بوی بود  
که با همون بپوشی حضرت ک با حیکت ما ملاحظه فرموده برادر ترا که آثار نجاست و اقبال بر با صیغه احوال محبتش لایح است با نجاست فرستادیم لایق آنکه  
سببش نوزم اخوت و مودت بجای آوردی اعدا الفت انتظام پذیرد و تحت انجانی بروی مرام سمت التیام کبر و استلام و الا کرام و صلی الله علی خیر  
خلق محمد و آل العظام و خیر کرام کفشار در بیان شمه از حال امیر قرا یوسف و سلطان احمد بعد اومی و ذکر گشته شدن  
سلطان احمد در تبریز به شیخ مستقیم و بیداد امیر قرا یوسف بعد از شهادت میرزا امیر شاه کورگان و فرار میرزا ابابکر بجانب کرمان گشت  
ملکت آذربایجان و امان را تحت تصرف در آورد و مشار عدل و داد اظهار کرد و سپه خود پیر بلاق با جهانه آنکه سلطان احمد جلایر که سلطنت آذربایجان  
ارثا و اکتساباً تعلق بوی داشت او را فرزند خوانده در سر بر پادشاهی نشاند و در جمیع قلمرو خود خطبه و سکه بنامش موشیح ساخت و فرمود که هنرهای شجاع  
و احکام چنین نویسد که پیر بلاق بهاد و خان یلیغدن ابو النصر یوسف بهادر سوزمیز و هرگاه پیر بلاق بچلیس به آدمی قرا یوسف دست آورد اگر  
بر تخت نشاندی و خود در پایان بدوزا نومی ادب نشستی و چون این خبر بلوک و حکام اطراف رسید چنان با تحف و بیلاکات بهرگاه امیر قرا یوسف ارسال  
داشتند مراسم تنبیت با قامت رسانیدند امیر قرا یوسف قاصدی نزد سلطان احمد فرستاده پیغام داد که چون حضرت سلطان ی پیر بلاق را بفرزند  
مبول نموده بودند تا آنفریز فرزند را بر تخت سلطنت نشاندیم و خود در مقام لشکر کشی و رفع شرعماندان که اجناد بر میان بسطیم تا برای عالی واضح  
باشد و سلطان احمد علی قرا یوسف را نوازش کرده و چهار پیر بلاق خیر و دیگر اسباب پادشاهی ارسال داشت و چند کبابی میان سلطان احمد و امیر  
قرا یوسف میانگام میشد بود بالاخره زلزله بخواهد محبت ایشان راه یافت و سبب مخالفت آن شد که در خلال احوال مذکوره و له سلطان  
احمد طار الدوله از شهر قندهکجات یافته باو زیبا بجان شافقه و امیر قرا یوسف روزی چند او را محوطه عین نهایت کرد و اینده آخر الامر با شایسته

که پیش پدر و دو عمارت در بارگاه خپال صوفی در سردشت انداخته بازگشته در وقتی که امیر قرا یوسف در غمی بود به تبریز در آمد و طایفه از اهل شزار رسید  
 آورد و قرا یوسف بجز نشود و کس فرستاد تا حاجی کو چاکت را که در آن قبل او در تبریز بگوست اشتغال داشت عمارت را که در آن در قعه عادل بود بجهت  
 ساختن و چون بجز سلطان رسید بیع و باره بصدور آنکه گم کرد و باینده فاصدان نزد امیر قرا یوسف و پیر بلاق خان فرستاد و پیغام داد که بواسطه خصم مزاج  
 و شدت عمارت بجزاد ببار آید در آنکس بیدان بلاق کرده خواهد شد و از باب چند عمارت را در وی بیچ گفت و قرا یوسف از آن پیغام و از خدمت آن  
 متاثر گشته چندان توجی با طیب سلطان کرد و در فصل بیچ بر بلاق آفاق شافیه بعضی از ولایات اشتغال نمود تا حدود او رسید و عادل جو برفت و از آن  
 طرف سلطان احمد با غلبه و از دعای نام بر بلاق بیدان خراسید و کما شکان بسلام جا که در آن ولایت بودند و هم نموده در قعه مشخص شد و سلطان  
 احمد تا بستان در بیدان گذر آید و در موسم خزان متوجه سلطانی شد و برادر بسلام جا که که موسوم به محسوم بود در آن بلده حکومت می نمود اطراف شهر  
 مضبوط ساخت و سلطان بهر ده روز از قعه را محاصره کرده کاری از پیش نداشت بر آنگاه شود که او پس نامی در بجزاد و دعوی فرزند می او میکند و  
 جمعی از او باش بر دوش آمده اند لاجرم همان بطرف داد است سلام انعطاف داد و بجزاد وصول او پس را گرفته و طایفه از بیدان را بقبول رسانید و  
 رستان امیر قرا یوسف در تبریز شلاق کرده در او ایل بهار بنا بر تفرغ آنکه بیدان ولایت آذربایجان و استخاره و در طهرن که حاکم آنجا بود بد آنجا نب تو بجز  
 و پسر خود شاه محمد را در آذربایجان قائم مقام ساخت و سلطان احمد فرصت غنیمت دانسته با سپاهی انبوه و لشکری کردن لشکوه در ماه محرم  
 سنه ثلث عشر و ثمانه از بجزاد متوجه تبریز گشت و شاه محمد بخوبی که بجهت سلطان در غزه بیچ اول بخل چشمتی هر چه تا سر بدار ملک تبریز در آمد و امیر قرا  
 یوسف بجزاد نگذارد بجان از بجزاد متوجه کرد آید و نایب خود پسر محمد را بجا و اولی ساخت جز وصول بکوب سلطانی را بر تبریز استماع و منزه عیان  
 مراجعت انعطاف داد چون سلطان خبر محاصره او را شنید مستعد حرب و پیکار گشت و در روز جمعه بیست و ششم بیچ الا فرسال آمد که بخواهی  
 خانان این جانبین متعانه صعب روی نموده امیر قرا یوسف غالب آمد و سلطان بطرف شهر که بجهت ترکمانی ما دانسته دو ضربت بروی زد تا از اسب  
 در افتاد و آنکه جامه و اسلحه او را گرفته گذاشت و سلطان از ترکب باغی در رفته پیری کفش و وز او را ساخت و فی الحال بخدمت شافیه گفت ای سلطان  
 عالمیان این چه حالت است سلطان بگفت که خاموش باش و سمرقانس کن که مردم ما درین شهر بسیارند چون شب شود برویم نزد اسب و آنچه خاتم  
 از ایشان بستانیم و روزار عایت کنیم و هرگاه بجزاد کسیم بلوک میجوید را نیز بسیم بوز فال تو مسلم داریم و پیکش ووزانی می قبول کرده بجان رفت و  
 حال آنکه او را محوره بود که فال میکرد و از امور مخفیانه خبر میداد و پیر صورت و اقدار بازان خود در میان نهاد و گفت صلاح چیست بجزاد آقا فال  
 کرد و چون از آن کار فارغ شد با شوهر گفت میان ما و بجزاد پستی بصید است و از آن بفرستی با خود بر رسید و بیشتر آنست که چون شب در آید بآمد  
 مردم پیش سلطان جمع آید که ترا با او بجال ملاقات نماید و چنین صیدی از دام بیرون رود و صحت آنست که در ساعت پیش امیر قرا یوسف رفت و او  
 سلطان نشان داد و امیر قرا یوسف جمعی از صحبان خود را در سال داشت تا آن پادشاه عالیجاه را که رفتند و جفا کنند در برش کردند و طایفه پاره بپاره  
 بنامه مبارکاه در آوردند امیر قرا یوسف بتبلیغ جناب سلطانی برخواست و او را بپلوی خویش نشانده سخنان درشت گفت و بقتضی بنیان جدید و پیمان  
 طاعت نمود آنکه پادشاهی را که سرگردون کرد آن فرودانی آورد از بپلوی خویش نصف فعال فرستاد و از روی بزل ایجاد او فرمود تا بخدمت خویش  
 در باب تفویض ولایت آذربایجان بر پیر بلاق خان نشانی باب زد نوشت و دستور دیگر همی کرد که حکومت بجزاد تعلق بشاه محمد میدارد و شاه محمد از بجان  
 مجلس روی بدار استلام بنامه و قرا یوسف نتوانست که بجان سلطان تفرغ رساند تا امر از بجزاد در باب انهدام قصر حیات جناب سلطانی  
 بسیار فخر کردند و بالاخره امیر قرا یوسف نیز بآن امر بجا مانده شد و سلطانی سلطان احمد بجزاد قاضی شیخ علی بود و طایفه بجزاد سالکان طهرن خوزری  
 او را بجهت بلاکت ساخته و در پایان نامی برادرش سلطان حسین که بشیر خرد او گشته کشته بود و دفن کرد و بعضی از فرزندان سلطان احمد که در سیر  
 شده بودند و عمارت را که در قعه عادل جو بگوست و معتقد او قاتل میگذر آید از بجان شربت چشیدند و نطقست که چون خبر شهادت سلطان احمد  
 بهر آتش بافت پسر شاه بیچ خواججه القادر حضرت موسی ما که سالها در مصاحبت سلطان احمد بسر برده بود و مخاطب ساخت و پسر سید که  
 برای دوست خود که بجهت خواججه القادر این رباعی را در بیچ کرد و بفرغ رسانید که رباعی عبدالقادر دیده هر دم خوزری با دور پسر نیست بجان

پیش قرا یوسف  
 روی صورت او  
 را از نزد او روی  
 مرده کانی کتیا  
 بتالی بیچ که در آن  
 مجوزه مشهور است

تبریزی  
 دیگر

کوشیده

این شیرکان در بهر روی مانا که تا پنج خدمت گشتند تیریز آتشگاه گشته در فرای و منجور از بیاد و پیدا و لا و صفا و سلطان احمد و غیره  
 در آن زمان که در عهد کمال آنیم حضوران و کثرتها نشسته و بگرفتند و شاه که در آن تسلیم نمود و اگر قهر بر نداشت و آن حربه توی شد و خلیفه و سبک  
 گشت و در یکوش پنداشت و عزایوسف نیز مترض او گشت ذکر ستمه از وقایع ماوراء النهر و در آمدن آن مملکت بخوزه شیخ خاقان  
 اسحاق است پسر عمه خلیل احوال گذشته آفتاب قبایل میرزا خلیل سلطان روی بر سر خوزه و ال نهاد و میان آنجناب و خدا و اجسینی مخالفت اتفاق افتاد  
 و خدا او در عهد ترکستان خلیفه صبح آورده است بر تیریز و ماوراء النهر است و این چهار در در سلطنت برات شایع شده و این پنج قهر قند در خاطر خاقان  
 سعادتمند و بیخوفت و بچشم عقیده شده است و شایع است که آفتاب شران از تفرقه سلطنت و جهان بینی بجا نیاید و در عین حرکت آمد و میرزا خلیل سلطان  
 تیریز را لشکر همدان تیریز قند پیران خرامید و در نواحی کش منزل گردید و آنجا خبر یافت که خدا و اجسینی کناز آب همدان سیده بنایران امیرتند او و از خون شایع  
 با سبزه و او اما خرد و نظر فرموده بود و لشکر در حدود و برون سیاهی بکد کردید و چند روز در برابر یکدیگر نشستند و امر را ایضا از میرزا خلیل سلطان  
 خلیفه شاه داده جلالت شایع با چهار هزار بود اما بجا نیاید و او نشد و آنکه گشت که شسته تیریز فرود آمد خدا و او در قرب وصول شاه داده آگاه  
 گشته بی مانند با بجا نیاید شیره نصبت خود و روز دیگر تیریز امیر میرزا خلیل سلطان رسیده آتش حرش تعلق کردید و سمرقندیان شکست یافتند میرزا خلیل  
 سلطان سپاه همدان بر تیریز برود خدا و او در حال حصار که قهر بر شاه داده سوتی شد و نشانها نوشته او را میفرمود که هر کند و هر جای خواست می  
 خیزد و تا تمامت ماوراء النهر تفرقه نشد و کفری میرزا خلیل سلطان بر دست خدا و او در سمرقند و عقیده و سنده احمدی شیره و تانگه دومی خود چهره  
 خاقان صید در میان با عین این خبر شود در ۱۰۶۲ م که کور اعلام حضور بد بجا نیاید نصبت خود و در ششم ذی الحجه کناز آب محکم نظر آب گشت و امیر  
 شیخ نوزادین که در سمرقند بود و هوای خرابی حضرت پادشاهی خود را بخارار رسانید تا امیر خدا و او در عقب او ایضا که تفرقه شایع با متفرق گردید و مرکب  
 شاه رخ تیریزی و فرخی انجمن گذشته میرزا میرک احمد تیریزی احمد که در طرف حصارشان بود و بگذاردت مبار در دست نمودند و هوای اطف سنوان  
 سمرقند گشته و چون هوای خرابی را در همدان مرکب نظر شایع خبر بار شد آنچیز شایع یافت که خدا و بجا نیاید خولستان که کثرت و میرزا خلیل سلطان امین  
 همراه برده و سیم ذی الحجه سمرقند این نوزاد خاقان سعادتمند فرودس تا گشت و میرزا محمد جابگیر و ارباب علم بلکه نامی اصاغوا و اعظم شرف با طایفه  
 در یافته نوزادین شایع الطاف پادشاه سمرقند کردید و سمرقند و مهابات با و جناب او تدرسانیدند و آن نشانها تیرخان بود و بجا نیاید خاقان کیتی شان  
 پیش امیر خدا و او را نصبت کرده نیز ملازمت رسانید امیر خدا و او با گفت که مرا معلوم شده که مزاج امیر خاقان متوجه تربیت در مقام  
 شست اما ظاهر نوزادین سعاد کرده مانع خواهد بود اگر آنحضرت میباید که من صمیم العقب که اخلاص بر بیان بندم باید که او را عقیده بد بجا نیاید سینه  
 میرزا شایع بهاد و از شایع و بجا نیاید و در ماه صواب بر شفته در ماه محرم الحرام ستمانی عشر و تانگه قرین دولت و اقبال از تفرقه بجا نیاید خولستان  
 در حرکت آمد و بعضی از شاه زادگان و امیر شاه ملک و امیر علی ترخان را بر ستم منطامی از پیش و ان ساخت درین اثنا صورتی بدیع که در آنینه خاقان کلب  
 مقصود گشته بود روی او و کیفیت واقعه اگر امیر خدا و او از پادشاه منور خولستان محمد خان مدد طلب کرده بود و او بر او خود شایع جهان را به سعادت  
 نامزد فرموده چون خدا و او در قرب وصول شایع جهان آگاهی یافت با صابر شایع دولت امید و گشته است بقبال شایع و بعد از آنکه بین شایع  
 طایف واقع شایع جهان اجماع متران شورت بوده گفت خدا و او مردی حق ناشناس بود و باست زیرا که با وجود چندان هوای اطف و اشفاق  
 که در امیر سمرقند کورگان در باره او بود و بجا نیاید هر چه کفران نصبت سلوک داشته سبب با ولادش این نوع سلوک میکند تا که خاطر خلیل او قرار  
 داده بشود نیز خرم جیانش با بوخت و سرش از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه ملک فرستاد و امیر شاه ملک با سایر امرای منطامی مراجعت نمود  
 سمر خدا و او سمر پیش امیر الله داد که در شاه خیزه سمر سمر و بار دوی پایون رسانیدند و بجا نیاید سبک ان اختصاص یافتند بعد از آن امیر شیخ نوزادین  
 عرضه داشتند که خولان بکستان همدان خرابی میکنند که حکم پایون نفاذ یابد بد بجا نیاید شایع شایع شایع در پیش نهاد و بخت کردیم  
 حضرت خاقان سعید او را اجازت داده و حقه ساخت که فی الحال مراجعت نماید در خلال آن احوال میرزا میرک احمد بن میرزا شیخ نوزادین  
 اشفاق گردانید و با است ولایت او ز چند فرستاد و بجا نیاید ای سبب از شاد ذکر وصول میرزا خلیل سلطان بخارار









سپردن آن به یک فرد نامیب جنگهای روانه کردند و شب قطره شاد پانزده آوازده در آنجا خستند که امیر اید کور سید بنا بر آن بعضی از امر احوال را  
 گذاشته سر خویش گرفتند و راه خراسان در پیش حضرت خاقانی اما متاع انجیر پریشان خاطر شده و بار دیگر امیر سید علی ترخان و امیر شاکت بخیزه نو لایت سال  
 داشت و چون ایشان بجای خواندم نزل نمودند پس راه کونیا بطریق که بر جای کرده بود از اعیان و اشرف بنحالی متوجه شدند که بحکمت و مساوات و علم و ادب  
 امیر شاه ملک استیضالی بود و تعالید شهر تسلیم نمودند و انجانب بخواندم در آمد و چند روز بعد بمصفا آمدند و منقح صاحب جمهور و نظم و ادب ملک و وضع  
 قوانین معدلت توقف کردند بعد از فراغ امان مهم روی توجه به دار السلطنه براه آورد و بعد از آن اوقات خاقان سعید ایل است خواندم و توابع هر دو آن امیر  
 انقا توفیق فرموده آنرا با هم حیات شاه رخ می آن ملک در تصرف او و پسرش سلطان بر این بود ذکر بعضی حالات امیر از هم و امیر  
 اسکندر و پسرش امیر اعلی سلطان بجای حضرت مالک الملک اکبر در آن اوان که امیر اسکندر از صحنه ملک مالک  
 فراغت یافت فرود آمد بمشیت بلند شمشیر پانزده تیر و لایات عراق عجم یافت و امیر عبد الصمد و امیر صدیق را بجانب صحنان روان ساخت و ایشان بوزیر  
 رفته صحنان را به صحنه که روانیدند امیر از هم بظاهر خصما شافیه بجا صحنه مشغول شد و امیر اسکندر از اینجی خبر یافته امیر توکل و امیر یوسف عیسی با باطن  
 از لشکر باین مجده محصوران روان فرمود و امیر از هم توجه شیراز باین روانه شدند و با استقبال ایشان یافت آنجست چون قوت مقاومت نداشتند بنا به صحنه  
 و خود برودند در آن آشنا امیر از هم بقره که خادم شیراز بود بفرار رسید امیر از هم او را با خود متفق گردانید و هر دو بر او بوخت یکدیگر کرد و در بجهت نشسته  
 تا که خبر متواتر شد که امیر اسکندر بصره در رسید و امیر از هم صحنان بجانب صحنان انعطاف داده امیر اسکندر از عقب و انصاف نمود و در سه  
 فرسخی شهر طاقی آن دو پادشاه بهرام قره تلقاق افتاده بعد از تین و او از امیر از هم روی کریم با صحنان آورد و امیر اسکندر روز منزل آنگاه جمعه در نگاه  
 بر فراشته امیر از هم امیر اعلی سلطان که در آن اوان بری آمده بود بکند و نمود و انجانب متوجه صحنان شده بهر چند قاصدان نزد امیر اسکندر فرستاد  
 از وی التماس کرد که با وی مصالحه نماید بجای ارنسید لاجرم از وی نومید گشته تا که آن اوقات میان شیراز باین و صحنان باین محاربات  
 قوی می نمود و در صحنان نقطه و غلاد بر حصوی یافته امیر از هم شهر باز گشته علم غنیمت بصوب اردوی قرا یوسف بر افراشت و امیر اعلی سلطان چند روز  
 بعد از امیر از هم محصور بوده در آن اناطایضا لشکر کرد و شول بی اجازت امیر اسکندر بکوشش بر از راه منزل آمده و جناب اسکندر می نیز ترک محاربت  
 داده و با خویش با گشت و در صحنان بلا رجوع و عسرت بر شهر رسید که امیر اعلی سلطان از محاربت انشیرانده مراجعت فرمود تا امیر از هم چون  
 بواجی بریز منزل کرد امیر قرا یوسف قریب ده فرسخ انجانب را استقبال کرده و با بیای پادشاه بانه داده آنچه وظایف عروت و انسانیست بود بخدمت رسانید  
 و امیر از هم نیز پیشکشهای لاین کشید و آن دو پادشاه در خلوت با هم صحبتها داشته در باب تنظیم امور ملک صحنان در میان آوردند و خاطر امیر قرا یوسف  
 مایل باین بود که یکی از ولایات آذربایجان را بسورغال امیر از هم کرد و آنرا از آن هم بریاق بهم رسانیده قح شام پیش نهادیمت سازد تا امیر از هم همی را  
 قبول نمود و بر توجه بجانب صحنان حاضر فرمود و بنا بر آن امیر قرا یوسف اشارت کرد تا خویشی از سپاه ترا که لازمست امیر از هم با صحنان روند و آن  
 جناب بدجنانب در حرکت آمده در اثناء راه ترا که باز گشتند و امیر از هم با خواصان خویش بجد و در صحنان شافیه خواجده احمد حاد می موکب کاسک  
 را استقبال نمود و انجانب بشهر رانده مدت دو ماه بفرجهال گذرانید چون خواجده احمد بخلاف مای صواب نایش همانجا بنحالی را فصل برسانید سعوی  
 تیج سیاست امیر از هم کردید بنا بر آن اعیان صحنان نفس محبت شاه زاده را از لوح دل محو کردند و انجانب مصطحت توقف ندید و بر افقت امیر با با توابع  
 خراسان شدند و در آخر شهر سنه اربع عشره ثانیاً دست و دستوس خاقان سعید رسید بعد از آن امیر اسکندر بر تاجی مالک فارس و عراق عجم فرما نگر گشته  
 اصحنان را دار الملک گردانید درین اثنا امیر اعلی سلطان در ملک ری دوسه روزی بهلور بستر توانی نهاد و بتاریخ شانزدهم ماه جب سال مذکور خست بقا  
 با دنیا داد و چون انجیر بر من خاقان سعید در بکوفن و تمام شد و هنوز جراحت آن صحبت الیقام یافته بود که والد امیر اعلی خان زاده در مشهد  
 حضور علی باقی با تخت السلام و انجیر بر این حدس متعال فرمود و در جواب آن در ضمیمه بشت نامه فون گشت تیج داعی گشته نیک که داغ در گشت  
 کشار و در بیان انصاف را بابت افسان مشرق طرف مالک آذربایجان و عراق و رسیدن خبر مخالفت و مانع  
 گری طار زمان جناب اسکندر می آنان زمان که خبر حضرت پناه امیر از هم امیر از هم در جنگ امیر قرا یوسف ترکان بجا و تهنات

بزرگوار

رسید حضرت خاقان سعید پور سه نفس انتقام مخالفان بر لوح خاطر و حقیقت مستقیم هر کس که داند تا از بجه حد و شایخ و قایم حضرت از قول جناب بنی امیه  
 ۱۱۶ که خاطر عالی با اثر از آنکه ولایات ما و اهل شهر و فراسان و فتنه گان و جز سینه آفرایوسف برادر با بجان و ازان و عراق و عرب و نواح و لو اسی  
 که تیسع جایون رسید عزم توجه با کتابت مصمیم فیه تو اچیان بر ارم دولت جبهه اجتماع لشکر با مالک کورد و سینه طراف با کلاوه اصهار در حرکت آمدند بسیار  
 بعد فطرات سلطان به تیغ زدن و نیزه کذا جمع گشته آنگاه م حضرت سلب تبارخ میر و هم رجب از دولت لفظه همراه بطرف نازندان حضرت آمدند  
 چون بر تو و جوانی نواحی بنیام بودند حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر نامه در علم آورد و همچون آنکه مایات عالیات جبهه دفع فتنه فرایوسف  
 ترکمان متوجه آذربایجان است بیاید که آن فرزند عزیز طریق اتحاد و یکاکی مسلوک داشته با هسا کورن و عراق در نواحی ری و کوبه جایون چونید و در کوبه  
 کشت جبهه رسانیدن آن کتابت بجانب صحنان در حرکت آمد و کوبه جایون آن نشان در بر جان قشلاق نمود و حکام نازندان و برادر جریب  
 و کیلان را که بشرف طارست رسیدند فریق بجر انجام و احسان ساخته حضرت معار و دست فرمود و ابو سعید چون با صحنان رسید و کتب حضرت  
 خاقان سعید میرزا اسکندر رسانید جناب اسکندر می گمان بود که آنحضرت همه کتلت او دارد و در ضمن آذربایجان در کتب حضرت وقت بختی  
 بنابر آنکه همچون کلمه آن بعضی از آن ثم فاعل مانده ابو سعید به او بهای درشت گفت و یکی از نوکران خود را همراه او کرد و اینده اجازت مراجعت داد  
 و ابو سعید در قشلاق نازندان نوکر میرزا اسکندر با کوبه خاقان عالیشان رسانید جوابی که یافته بود و بعضی رسانید آنحضرت بدان نشان چشم  
 التفات کرد و فرمود که اگر فرزند میرزا اسکندر خود میوریش آذربایجان نواند آمد لشکر فرستد و نوکر او را حضرت فرمود تا میرزا اسکندر  
 بعد از معار و دست نوکر شاعر خلاف پادشاه سوده و صاف ظاهر ساخته اسم جایون شاه رومی را در نظر خویش از خنده بنیادخت و بنام خود سکه زده  
 نشانها محسوب بچیان با طرف و جوانب ولایات فتنه بار و کامل فرغین و بیستان روانه کرد و اینده و حکام کورد را با نیتاد و اطاعت دعوت  
 کرد و نظری احکام او باین جهات بود که القائم با موال سلیمان و آل امیر المومنین سلطان اسکندر من امر المطاع و حاکم سستان ملک قلیب الی  
 ایلی میرزا اسکندر را که کافی اسلام نام داشت میقتد ساخته با کتوبی که با نوشته بود و ز میرزا میوریش که در برهه نایب پدید برز که او خود بود  
 و میرزا میوریش آن کتبه را بار دوی جایون ارسال نمود لاجرم مخالفت میرزا اسکندر تحقیق پوسید حضرت خاقان سعید عزیمت آذربایجان را فرمود  
 و در اوایل بهار میرزا با سقر را به دار السلطه همراه روان کرده غن غن در چهار دیم محرم الحرام سنه سبع عشر و ثمانه رومی توجه ملکبتری آورد و چون  
 خواندی مسکون نظر از کشت جمعی از نوکران میرزا اسکندر که بختی در کاه عالم پناه رسیدند و بعضی خواب کامیاب رسانیدند که امیرزاده اسکندر  
 فوجی از امر و لشکران امر و محاصره ساوه فرمود صورت واقعه آنکه در آن اوان که موکب حضرت نشان در قشلاق نازندان قامت داشت حضرت  
 ساه قاصدی بد کاه عالینا فرستاده التماس دار و فرمود و این طمس فرمود از غلبه انسانی از شاه رومی ساوه رفت و آنچیز بعضی میرزا  
 رسید امیر یوسف و خلیل و علیا شاه بر لاس و بیان توچین و عهد الله پر و آنچه و عهد الله را نام فرود ساوه کرد و چون کعبیت توجه آن مردم از جانب  
 نوکران میرزا اسکندر نزد خاقان و الا که بر و چون پوسید امیر حسن موی بر خان و در لخواجه و امیر جهان شاه ایلیاق و امیر جهان شاه با با ده هزار سوار  
 حضرت نصر الله در هایا ساوه نامور کرد اینده امیر اسکندر چون بر توچین لشکر و خوف یافتند با یکدیگر مشورت نمودند و فرمودند چنانچه  
 میرزا اسکندر بر طاق نیسان نهادند و بقدم خلاص و در لخواهی با مراد ایلغار خاقان عالی مقداره پوسیدند با تعلق مویچاره رومی جایون گشتند  
 در نواحی فتنه شهر یار سپان توچین و عهد الله پر و آنچه و عهد الله بشرف بساط بوس شهر یار ناما مشرف گشتند و موکب جایون ساوه شانه و فتنه  
 امیر حسن موی و امیر سعید علی و سایر امیر میرزا اسکندر را بلازمست خاقان سنزیدون فر رسانیدند و آنحضرت در باره اخصاف عواطف و رحم  
 مبدول داشت و در فتنای دلگشایی و بهودی شکار فرموده لوامی جانگشایی بصوب صحنان بر افراشت ذکر وصول موکب نشان  
 بظا بر صحنان و بسیار بعضی از قایم که روی نموده بود در آن اوان چون حضرت خاقان سعید در ولایت ساوه از مر  
 سکار باز پرداخت شفا نسبت عالی حضرت در هوای سعید ملک پرورنده بود و شمشیر صحنان را پیش نهاد خاطر ساخت و پس از قطع مسائل بنفر  
 که در دوزخی آن بلده دست از زمین مقدم آن پادشاه عالم رشک افرازی گشتان ارم کرد و در شیخ محمد قرابت امیر عباس و شیخ علی قزاق بهر سینه

مورد از عهد اسکندر که کشید و در آن منزل عبادت بساط بودی استعاده یافتند و بعضی از حشام و همگوشینان آنکه در نیر به بودی که بیان بوی شسته و سبکت  
سایر نبدگان آستان سلطنت آستان بنظم شدند و میرزا اسکندر را مشاهده این مورد در تجربه اندیشا شاه با امر اوله کان دولت طریق مشورت سلوک  
داشت و خاطر صفار و کبار برافروختن آتش جنگ و بکار قرار یافت لشکری چون فیض کباب حساب دانند نظرات اطراف شمار از درون صفهان  
بسیان بردان فرامید و فرمان واجب الاذقان خاقان عالی مکان بجایه و معاندان دشمنان صدادگشته لشکر جوش و عد خروش روی صفهان آوردند  
بعد از تو بیخوف و پیش آستان سوخته میرزا اسکندر صولت و شوکت لشکر خاقان عالی که بر ابعین یقین مشاهده نمود و دانست که تا بجایه دست آبان خورش  
از غیر قدرت او بیرون است لاجرم پیران و اتفاق سرداران فارس و عراق پشت بر سر که کرده روی کریم صفهان آوردند و دلاوریان موکب  
نشان شاه رخیش از آقا قبند خود کسی کثیر به تیغ تیر گدازیدند و میرزا اسکندر هزار جیل خود را در شهر انداخته خاقان سعید در ۱۳ ماه بر میچ لاد اول سال که  
در ظاهر صفهان زوال جلال از خود و امر اوله لشکران را بجایه و محاربه نمود و چون بجزیر رسید رؤسا و کلا تران با دار و فرقه میرزا اسکندر  
شخصی ماه متفق شد خطبه و سکه بنام ولایت بایون شاه رخ زمین گردانیدند و پسر میرزا اسکندر و اولاد میرزا سعید و تیغ سیا و ابوسف قوی  
در باب که از جمله معتقدان آستان اسکندری بودند که گفته کیفیت این نیکو خدی عهده داشت ایستادگان با پسر سلطنت میر کرد ایند حضرت خاقان سعید  
چون بجزیر رسید تیغ و مسرور گشته بکعبه نجی و لطف اقدسیان بمورد ایستاد اموال فارس تعیین فرمود حسن صوفی ترخان و علیا شاه بر لاس راجه آوردن و له  
میرزا اسکندر و اولاد کاهجه ایستاد رسال نمود و بعد از چند روز کعبه نجی از شیراز باز آمد جز آورده که امیر لطف الله حضور آنگاه امیر علیا شاه بر لاس خروج  
خواجه کرد او را محفل سینه حضرت لطف الله دادان و کعبه نجی مانان محض محفل ساخت و سید علی ترخان را بجای ایشان فرستاد و فرمود که سید  
قتل علیا شاه را بواجب تحقیق نماید و حضرت خاقان سعید بعد از آنکه بخواه روز محاربه صفهان بگذرانید و هر چند مدار نمود میرزا اسکندر با طاعت ایل  
نگردید و در دوم محادی لاد بیسیع عشر و ثمانه جنگ سلطانی در انداخت و در لیران محسک نظر از روزه پوش و جوش در گشته اندا و از غیر و نامی زمین  
نظاره در پهرین روز در زمان زمین افتاد و جیت چنان شد زخم کوس و غره و جوش که گردون پینه محکم کرد در کوش و از شهر تیر سپاهی بسیار  
باساز و سلاح بشمار سپردن آمدند و از طرفین دست به تیر و کمان و سیف و سنان برده بالاخره هم بدست و در کمان رسید و سرهای سرداران لیان  
کوی و میدان مظان گردید و دست سرهای سران قتاده بر خاک پهلوی دلاوران شده چاک و از روز از وقت طلوع همیشه خورشید بر با حصا  
خیزنده کار کردون ما بشکام هجوم کواکب رنگی شب در عالم بظنون بر دو لشکر باستمال تیغ و خنجر قیام نمودند و جام تلخ مذاق بر یکدیگر می نمودند  
قتضای دشت و صحرا از خنده و گشته محکم کوه و پیشه گرفت و از خون مردگان زنده رود صفهان رنگ شقایق نمان پذیرفت عاقبت عاقبت ضعیب  
خازان موکب بیا یون خاقان بیج مسکون گشته نیم فتح و ظفر در آینه زاده و کجاء کجبت بر پرچم علم میرزا اسکندر و زینده سپاه او مهرزم گردید و میرزا  
اسکندر با جمعی از خاصان و امر او اعیان قلع صفهان در آمده جنود حضرت در روز با تبار دیوار با شهر نهادند و بعد از آن ترک روی رود  
بجانب دیار مغرب مشغول بر جردان برافروختند و بی فصل آوردند و در آن اثنا امیر عبدالصمد از شهر کریمه بجایه خاقان سعید رسید و در آن جهت  
میرزا اسکندر عنان تالک و تاسکت از دست داده روی بودی از راه ناه علی الصبح که نفوذ شهرستان آستان بجزر و وصول موکب آفتاب تابان  
بجارت و مراج رفت هوا که حضرت تاژ در صفهان بکشته آغاز جنب و تالان کردند و چندان بند و جواهر و حلی و نفایس آفشته و خرابی بقعه  
بدست ایشان افتاد که از کثرت آن مرث میسکانه آرزو در لهار برکت و غایت نفاست آن غنیمت باواب نیاز بر خاطر فرود بست و میرزا  
شاه رخ فرجی از لشکر ظفر از کجا می میرزا اسکندر فرستاد و آنجا حمت او را گرفته پایه سر بر اعلی آوردند و حسب حکم میرزا تم سپردند و میرزا بکم  
خاکت بجزر تی در چشم انسانیت پاشید و میل آتین در چشم جان بین آور کشید غبت بکنک گشتن و گردون آمد و منداست زبان و کوش کسی  
کین حدیث گفت و شنید فیصل الله ما یثار و یکم باریه ذکر تفویض حکومت ولایات بشاه زادگان مجتبه صفات  
و معاد و دست رایات حضرت آیات بجانب دار السلطنته همراه چون تیر فتح و فروری از افق مراد طلوع نمود و ظفر صفهان  
بجزیر خاقان عالی ایشان در آینه جناب امن و دامن بر مغرب متوطنان آنگاه گسترده سلطنت میرزا دیار کبکی که نذر غزوات کرده بود بجزر متعلق

عبدالمطلب

عبدالمطلب

در ساینده و طاعت مال ابرار با آفتابیت بخشیده امیرزاده رسم در ملک عراق گردانیده ایالت بیدار کرد: جرد بنیاد نه در استان با بام  
 برآورد با بقران شیخ میرزا عنایت کرد و میرزا اجمیل بن میرزا میرانشا جنب کم روی حکومت بگفتی آورده بدنه تم با تواریخ و لواحق بجانب میرزا احمد  
 و خاص تعلق گرفت و کوشش بوش شاه نادگان از دهنه خراج خاقان بلند مکان صفت آرایش پذیرفت خاطر اقبال شرف شرق از جنبه سخاوت عراق فراغت  
 یافت اعلام حضرت اعلام در عین بساطت و آسایش در ایالت ملک شیراز شایسته و حکومت بگفتی بیگانه نامی نامزد امیر خراب شد دوران ایام تقبیح  
 مفتح ابواب جناب امارت آسید عارضه دست داد که اجازت مباحثه با خردمند و روح شرفش از تنگنای محض قالب انجمنی عالم بود و بیرون  
 نمود حضرت خاقان حمید باز ماندگان و ماثول خصایت بنیادیت کرد و ایله پنهان مملکت فارس را در قبضه قدرت شاه را در راه خلاصه بگنج  
 خواقین بخت و ثناء میرزا ابراهیم سلطان بنیاد و آن قره قیاسین خلافت و جهان بینی با به امید مبانی معدلت و رعایت رعیت و صیت فرموده و  
 عزیت بیشتر عزت و کرامت انطاف داد و در فارس بدار بسا و نیزه فرامیده از انجا برآید بیایان شهرستان بخت نمود و در ۲۲ حبس شد که  
 ببلده فخره هرات در آمده ابواب مکرمت و معدلت بر روی موقوفان آن دیار برکشود حکام شرف و اکابر اطراف بعد از وصول آن مظهر صلی  
 بدار سلطنته نهند دولت و اقبال تابستان دولت ایشان شایسته و با صنف لطاف اختصاص یافته دعا کو و شایخون بنیاد از پیش یافته و امیر  
 بسطام جا که که از قریب روی گردان شده بود و تواریخ اندود برادر امیر کور شد ستماری و حضرت احمد صحرای سواد از بخل بود و نه بعد از ایام تقبیح  
 الملکت کشف برادر سید عبداللطیف از که مبارک که زاد با الله تعالی و کربا بجنبه کعبه بر سید و کتب والی آن بجهت برتر که که معنی ندهد بخت  
 و مودت بود در ساینده و من الله و التائید ذکر بعضی از حالات ماوراء النهر و ترکستان و رسیدن میرزا الخ بیگ  
 کورگان تابستان خاقان عالی شان در آن ایوان که خاقان مسجد در حدود صفهان بود میرزا الخ بیگ کورگان از بهر تعلق پی زود میرزا  
 احمد که در آن وقت حکومت نمود فرستاده او را طلب فرمود و میرزا میرک احمد در اطاعت فرمان بجای پذیرفت که بخت جناب الخ بیگ میرزا  
 پروا بچی را که در سلکت خاص و مقربان نظام داشت بهمان هم روانه او زبند کرد و ایند و امیرزاده نیز بماند بچی سابق تا یکشته میرزا الخ بیگ خانم  
 اندکان شد و میرزا میرک احمد قلاع آنکه در در حکم ساخته خود بنا بجبال صعب السالک بود و میرزا الخ بیگ حسی با سحر کرد و به پانینه کجا دل سپرد  
 و از انجا بجانب اندکان در حرکت آمده بعد از وصول تحقیق پیوست که میرزا میرک احمد مخفی پیدا ساخته که بدست آوردنش مستسر است با حرم  
 میرزا الخ بیگ رایت مراجعت بر افراخت و امیر میرزا و امیر میرزا بان و امیر علی قوچین را با پیشاهن بلاد تا بنین در آن ولایت گذاشت و میرزا میرک  
 احمد از مراجعت جناب الخ بیگ خبر یافته از آن کوه پابان ماه و در این زمان و از اندکان انجمنی صورت یافته تا که میرزا میرک احمد برایشان تاخت  
 و اگر سرداران را بضرر سبب تیغ تیز بر خاک بلاک انداخت و بقیة السیف خود در قبضه نندگان ساینده اطراف برج و باره را محصور کرد و ایند و میرزا  
 میرک احمد روزی چند بمحاصره پرداخت چون دانست که فتح ممکن نیست بازگشت و بعد از آن که جز وصول با ایات عالیات بدار ساخته هرات  
 در ماوراء النهر مشغول یافت میرزا الخ بیگ به غیبت لازم پدربزرگ و فرزند خراسان نمود و در دوازدهم ماه مبارک رمضان تابستان سلطنت نیاید  
 رسیده با صنف عطف و اشفاق متفق و مباحی شد و روزی چند بفرجهال در قلع حال گذرانیده حضرت معاودت یافت و بعد از آن ایام  
 پروا نواز عنایت خاقانی از مطلع رحمت و مهربانی بروجبات حال شاه زاد استود و جنرال میرزا با شرف یافته ایالت ولایت لرستان و مشهد مقدس  
 و ابورد و بیلکان و جرجان و خوشان و نسایر و استرآباد و شامان و کبود جابرج تواریخ و صفات و منو بابت تعلق ابواب کامیابش  
 گرفت و در شش ماه و هشتاد و ثمانه خاطر مایون خاقان برنج سکون تعمیر قلع اختیار آید که صاحبقران حضرت نشان در وقت فتح خراسان از روی  
 کرده بود پیش نهادیمت بلند همت گردانیده با نکت زمانی انحصار سپهر ثانی چنانچه مشاهده میبرد ساخته و پرداخته گشت در مطلع سعیدین  
 نکه دست که مقصد بزرگ مرددان قلع کار کرد تا با تمام رسیده و العلم عند الله تعالی بعد ذکر مجلسی از وقایع که در ولایت عراق  
 و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعادت دست داد و بیان توجه آنحضرت گریه و دیگر بجانب  
 و در الملکت شیراز در صفهان صلح بلاد و عباد از جمله حالات که پس از مراجعت ربابات عالیات در ولایت عراق بگفتی

و خاص روی نمود یکی آنکه میرزا ایچک که ایالت حکمت در آن خلق بوی گرفته بود پهلوی بر سر آتشی نهاد و در او فرو خرم سنان مشرقی افکند تا زمین تمام اتقال فرمود و چون  
 آنچیز بار از سلطنت برآید و حضرت خاقان سعید میرزا ایچک نیز از آن خلق فرما طفت کرد آید با امیر یوسف و امیر خورشید الدین و عجب شیر بکومت  
 روی و ضبط حدود آذربایجان و آن ساخت دیگر آنکه امیر قرا یوسف ترخان بعد از طغیانه سلطنت برایت بهنفت برافراخت و امیر سلطام جاگیر در آن آودان  
 حکم خاقان کشور گیرد آنحضرت فرمان فرمایید که بکشد بدیده قدم با میرزا سعید و خاص پوست و آن شاهزاده سادده امیر سلطام را بنده نهاد بصورت و احمده را  
 عوض داشت پانزده سرباز علی فرمود خاقان صفائی صمیمی را قید سلطام جاگیر موقت مزاج شریف بنصفا و باطلاق او فرمان داده است حالت نامه فرستاد لیکن میرزا  
 سعید و خاص بآن حکم منتگشت و قتل خود را در قدم بر سر افروخت گذاشته و سلطام را محبوب خویش داشته زرد امیر قرا یوسف رفت و امیر قرا یوسف او را  
 عظیم و تکریم بسیار کرده در تبریز مقرر فرمود امیر سلطام را از بند بجات داده به تبریز تربیت نمود و پسر او را که اسمی فرخ نام داشت با فرجی از نزدیک  
 بقم فرستاد تا حرم میرزا سعید و خاص فاسکی بنت میرزا امیر شاه را با زرد بایجان بخت نماید و چون اسمی فرخ به قم رسید آفا سکی که عورتی عاقله بود با او گفت که سعید  
 و خاص بد کرده که از حکم فرمان میرزا شاه رخ کردن عیب زرد قرا یوسف که دشمن آن خانه دانست رخت و لیکن که قرا یوسف مغرب سعید او نماید و  
 حال در میان ترکمانان بسیاری انجامد نگاه نوکران خود را با او کل ساخته بجهت ترا که را گرفت و ایشان را بپرتو شیخ و قتل خود فرج علی زنده که حرکت میرزا  
 سعید و خاص بجانب قرا یوسف بودند کشته سربازی ایشان را زرد خاقان سعید فرستاد و کیفیت واقعه شرح داد و میرزا شاه رخ از کمال مراد آنکی آن سرباز  
 زن بخت نمود و فرستادگان او را رعایت فرمود و استالت ما نهاد در قلم آورده رقم روان کرد شعر و لولکانا النساء مثل جدا لفضلت النساء علی الزمان  
 واقعه دیگر آنکه شاهزاده جلالت آنجا میرزا با بقره که در بیدان و دهنانند در مورد حکومت بیکر بقره بکشد برادر خویش میرزا اسکندر که بعد از نسیل کشیدن  
 قتل عاقبت سیر میرزا یعنی شده حیال تنخیر سیر از فرموده و در سه هزار سوار فرجام آورده بدو بجانب در حرکت آمد و میرزا را تمام کیفیت حادثه و خوف یافت  
 جمعی از سپاه صیقلان برادران فرستاد و انظار بده جوانی برادران بدیشان باز خورده اقیانار کردش حرج تنگ میرزا اسکندر بدست اوس بکشد  
 و اصل گرفتار کردید و مشار ایها او را زرد میرزا تمام بردند تا محبوس گردانیدند و بسبب میرزا با بقره از تبریز در وجه توقف و بیخ سعی در خلاف تکلف تا  
 در روزی چند در کند مان گذرانند و خبر مخالفت میرزا با بقره بشیر از سعید میرزا ابراهیم سلطان زنده آنفکران میرزا اسکندر که در شیراز بودند مثل شیخ  
 خواجه و اردوان و عزیز بنید که محبوب محمدی در خانه خراسان گردانید و بنیاد در جرس خانه کوکل خود را بقتل رسانید و بکشد مان شناختند و زرد میوه با بقره  
 مجال سخن یافته گفتند جنان گیری توقف بر تابه بنا بران با بقره میرزا با بقره بصوب شیراز در راه بودند و میرزا ابراهیم سلطان با سپاه آماده  
 استجالی شناختند و نوای صیقلان بغان رسید و از طرفین قلب و میهنه و میسر بست داشته آواز کارزار کردند بر افکار و جوانان میرزا ابراهیم در حمله اول دست  
 چپ و دست راست میرزا با بقره را پیش بر گرفتند اما امیر ابوسعید جنگ که ضبط میهنه مستغنی بوی بود در شاه که زرد خندان بکران بفرستاد قول انصاف داد  
 بشاهزاده پوست و میرزا با بقره از غایت تهو و پردلی اتفاق امیر شادان اسب جلالت برانگشته بر بخت سپاه شیرازیان تخت و میرزا ابراهیم  
 سلطان زنده آن حمله با فرگشته که بصوب ساروقه آورد و میرزا با بقره از فرین فرج و غرید با الملکت بدو خویش فرمایید مدد او را خربرج الحاق اول سنان  
 مشرق و ثاقان کاران و سرافراز شیراز در آمد و لوائی پیش و حضرت مرتضی گردانیده با جمعی از خوانانی از دست سابقان کفند از کف کشید و میرزا را تمام  
 بعد از شنیدن آنچیز میرزا اسکندر که امیر مایه آن فتنه بود قبضه سانسید و چون حضرت خاقان سعید قضایا فارسی عراق را شنید مای عالم آبی حیال  
 اقتضا فرمود که قبل از آنکه میرزا با بقره از بید قوت و کشت استخاص باید خطه فارس را از تحت تصرفش آسوز نماید بنا بران و جناب لشکر فرماندا و بتایخ ۱۷  
 جمادی الاخر منت لوائی کشور کشتا اتفاق افتاد و صحبت توجه موکب با بون در غم طاق کسب کردون بچسبید و بر چند راه میرزا با بقره کیفیت  
 حضرت خاقان سعید را بر عرض می رسانیدند تا از مشرب ارام و مباشرت با جوانان سیم اندام اجتناب داده بر تفتیب اسباب کارزار و تدبیر حصانت  
 طغیانه حصار پر دار و بجای بر نیاید و جواب داد که خاقان سعید پادشاه است جلالت بجهت تنخیر شیراز خود در جناب لشکر خود بکشید و بر کس زانرا و شاهزاده  
 را که ارسال نماید بجز و مشاییده اشترک ششپاه ما هنرم خواهد کردید تا آنکه تمام علم نظیر بیکر خاقان بهنفت کشد و در سینگه مبارک در میان و باقی نشسته اند اگر  
 طالع شده با بقره میرزا با بقره اسرا سید شده بعد از آنکه از اندیشه امیر ابوسعید جنگ را زرد میرزا با بقره فرستاد و انعام نمود که از حضرت خاقانی

سخت

درخواست فرماید که از سرورایم و نام او درگذرد چون میرزا با اینقر سبب آن شاه زاده و او فرمود محبت بسیار داشت متعجب این شده فی الحال امیر تیمور  
 بسیار گاه مالپناه برد و زبان شفاعت برکشاد و میرزا شاه رخ بهاد بلا حفظ خاطر میرزا با اینقر تم غنور بریده جرم میرزا با اینقر کشیده امیر تیمور سبب منظور  
 حافظت گردانید و قسم یاد فرمود که چون شاه زاده سپردن آید در باره وی غنایت و شفقت فرماید و امیر تیمور سبب معنی المرام از پای سرورای علی برخواست  
 در باره گاه رفته بازگشت و زانو زده بر عرض رسانید که توقع چنانست که اگر خدام ذوی الاحترام نسبت میرزا با اینقر در مقام انتقام باشند نخست بنده را  
 بسیار سانه و حضرت خاقان سعید نوبت دیگر نماند شختت میرزا با اینقر و در ده امیر تیمور سبب المرام خاطر بازگردانید و جناب امانتجاری از مجلس بیرون میرزا  
 رفت حضرت خاقان فرمود که هر کس را که مثل این مردک ده نوکر باشد چو چنان استقلال کند الهیته میرزا با اینقر بعد از مراجعت امیر تیمور سبب در سبب  
 پنجم ماه مبارک رمضان از شیراز بدر آمده بمنزل میرزا با اینقر شافت و میرزا با اینقر روز دیگر او را بقتبه علیا برده خاقان سعید چنانچه عده فرموده  
 مستقر عرض جان شاه زاده بگشت اقا و در مصاحبت جمعی از اهل اعتماد بقتبه بار فرستاد تا در قید میرزا بقید و بسر برد و بار دیگر بگنج غنایت همین گاه  
 سازه از الملک شیراز در محنت تصرف خاقان سرافراز قرار گرفته ماه مبارک رمضان در آن بلده جنبت نشان سپایان رسانید و میرزا ابراهیم سلطان  
 مشغول ظرف و اشفاق گردانید بدین پیشینه نام ایالت اولایت را در قبضه اقتدار او نهاد و منصب حکومت قم و کاشان و ری و سمنان را تا حد و حد  
 با میرالیاس خواججه بهادر داد و امر او حکام و ولایات در محنت انصراف از آن داشت و بگنج غنایت بصورت لالمان کرمان برافراشت که  
 ذکر محنت خاقان عالی شان از شیراز بجانب کرمان و معاص و دست فرمودن از قصبه سیرجان بصوب خراسان  
 حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی و مشغول حافظت خدام بلند مکان خاقان معنی آن بود که چون تحت سلطنت و جهان بینی بجلوس بیایون شاه رخ غنایت  
 والی کرمان سلطان اویس بن ایدکو برلاس بگزارست پادشاه سیرجانی شاه به و خود زاده و در منظور نظر آفتاب کردار گردانید در سال بخت و هدایا و قبول  
 باج و خراج طریق اجمالی و اشغال سلوک ندارد و چون بخواهد طریقاً اعلام عمل نموده درین مدت مدتی پسندیده به تقدیم فرمایند و با آنکه چند نوبت  
 بچنان بطلب آورفته اطاعت فرمان واجب الاذعان بجای نیاید و دمت خسروانه و غیرت پادشاه حضرت خاقان سعید ابراهیم داشت که  
 بعد از ضبط و نسختجات فارس و عراق به انجانب محنت فرمود و سلطان اویس از توجیه اعلام نظیر اعلام و خوف یافته عرضی تا تک اسلام و عهده او را  
 اجماع و خیرالانام سید شمس الدین علی بی را جهت تمهید بساط مصالحی باقبال موکب نظیر آن ارسال نمود و جناب سیادت نهایی معارف و سکا بی در قصبه  
 سیرجان باستان قبایل ایشان رسید و زبان شفاعت بگشاد و قبول فرمود که چون موکب بیایون بدالت سلفه هرات شاه سلطان اویس را با پادشاه  
 سلطنت مقرر سانه و حضرت خاقان سعید نماند سید مباح رضایابی داد و انجانب را رضی و شاکر بگرفت کرمان مانده گردانید و روی تو به خراسان  
 نهاد کامیاب و کاروان از ولایت هراتان عبور نموده در راه وسط محرم الحرام سنه شمس و ثمانه در بلده فاخره هرات زوال اجلال فرمود غنایت  
 ربانی در سفر و حضر حافظه و معین و حافظت بجائی در زوال او در حال فتن و فرین و احمد الله رب العالمین صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله همین ذکر مال  
 حال بعضی از شاه زادگان و جلوس میرزا با اینقر بر مسند مارت دیوان و آن اوان که خاقان عالی شان از پادشاه کرمان از پادشاه کرمان  
 کشته به سیر سیرجانه و جلوس سعید میرزا میرک احمد که سابقاً با میرزا الخ بکت کورکان مخالفت نموده در اندک آن جمعی از نو مینان از کشته و چنانچه در کرم  
 عدالت نهاد کرده بدالت سلفه هرات شافت و منظور نظر غنایت به غنایت شده با میرزا ایلنکرین میرزا ابا بکر آقا به صاحبست کرد و آن دو شاه زاده  
 موافقت یکدیگر خاطر مخالفت حضرت خاقان سعید قرار دادند و منتهی شد از این معنی بعضی رسانید و خاقان عالی شان پیش میرزا بقید و بدر گاه مالپناه  
 رسید و عرضیه عرض گردانید منمونی آنکه میرزا با اینقر با طایفه از مردم مفید تمنی شده قصدین گنج نمودن باران او را گرفته بمصنوط ساختم تا بهر چنانکه  
 فرمایند پیام غایب حضرت خاقان حکم فرمود که میرزا بقید میرزا با اینقر اندک بکنند تا بهر جا خواهد رود و میرزا میرک احمد روی کعبه سینه آورد و میرزا  
 ایلنکرین کشتی سمرقند یا اختیار نماید و چند صحنه حسب حکم خادم این دو شاه زاده شده تا ایشان را بر انقیاد فرمان واجب الاذعان بگنج  
 کند و مشار به حاج رفته چنانکه آمدن غنایت ذکر اقا میرزا بقید بجز ملاحظه خاطر میرزا با اینقر که دست میسر از با اینقر بود و شاه زاده  
 آفتاب گذرانید و در سنه که خاقان عالی شان توجیه قید با گشت او را باره و در فرستاد و حضرت خاقان امیر زاده را با فوجی از اهل اعتماد بگنج

مهر قند فرستاده و یک روزی جزوی پیدانند و چون رای ملک آرد ای خاقان کشور کشای کفر سلطنت را از خار و خاشاک فساد و کجاست پیراسته است  
امارت ما بوجود شریف خیاث سلطنته و الدین و الدین میرزا با نیقربا است - اشارت علیه صد و رایت که آن نوبه و بیخ پادشاهی هر روز در دیوان  
نشسته قضا یا در فرق بر ایا بر پنج عدالت بعضی رسیده و همچون پادشاهان حکم بین الناس بالحق یا منظور داشته و مظلوم از ظلم استمانه قیبت بغیر او فریاد خوانند  
رسد بدرد دل داد و اربابان رسد و میرزا با نیقربا بوجوب فرموده میرزا شاه نوح مباد و محموده از رشحات کجاست حدتش را بغیر دین و دولت نصیحت  
از سر گرفت و از لغات نوار بر حشمت خال ملک و ملت بنام کی صفت حضرت پذیرفت و بیاض ملک شد از فضل و دلش خرم و ذکر آمدن سلطنت  
او ایس بن اید کوب بر لاس باستان اقبال اشیا ن سپهر اساس اشیا العو الطاهره سید شادین علی که ساکت طریق مردمی کشته نشیت علم  
کرمان را قبول فرموده بود چون از میرجان نزد سلطان او پس رفت هر چند در ابر تو چه پاید سر بر علی و غیب خود بجای برسد بنا بر آن جناب بر رضوی صفات  
باز سلطنته جرات شتافت که کجاست نزد سلطان او پس بر عرض رسانید و از تهنه نیم نخبه نایر غضب خاقان التهاب یافته فرمان عالی یافته شد که امیر جانشان  
بر لاس و امیر حسن صوفی برغان و امیر قربان شیخ با خاقان حکام ولایت فراه و سیستان و چهل هزار سپاه حضرت نشان تو چه تهنه کرمان شوند و امر بوجوب فرموده و روی  
براه آورده بدار و مصل جان حدود سلطان او پس در شهر کهن بود و سپاه حضرت پناه افرا کما صره و محاب به کرده پس از انقضای وقتها در در سلطان او پس در سال  
زود امر فرستاد و پیغام داد که اگر حضرت خاقان عبید گناه بنده را بخت و شمار اجبت نماید قدم از سر ساخته بگذارد استان به فیج الشان مبارک است  
نایم و امر کجاست حال عرض داشت پاید سر بر علی کرده آنحضرت جواب داد که اگر سلطان او پس در قول جوین صفا و قست با پاید کی از صحت آن خود را به جناب فر  
تا لشکر قیامت اثر ترک محاصره کند و آلا امر تا که باز از کینه باز نگردد امر سلطان او پس از فرمان واجب اذعان آگاه ساختند و او شیخ حسن را  
که از جوارگان و دولتش بزمیه تقریب خصام داشت زود امر فرستاد و ایشان را نگاه بر کرمان بر خواسته علم خراسان کشته در او از هر جنب شیخ حسن را نرسد  
نوبت خاقان بر من رسانیدند و او بر زبان تصریح و نیاز گناه سلطان او پس را در خواسته نمود و اتمام ناکید تو به عمد و حیثی که در حضرت خاقان شمس شیخ حسن را  
بجس قول آفران داده تم با در فرمود که در حق سلطان او پس بدینید بشود و رقم حضور بر او و در آنست کجا شیخ حسن بر کرمان با کشته حاضر سلطان او پس مطمئن کرد  
تا احوام جنبه کعبه بر جنبه بسند در دوازدهم شوال سال نه که مژده شد و بعد از طی سنانه آن پاید سر سلطنت میر رسید به جناب الطاف پادشاه با نه و اعطاف  
حسروانه اختصاص یافت و در او فرماید برج الاخره ششترین و تا نمانه حسب کسب بوجوب مهر قند ساخت و در او از فرسالی که فتح کرمان بوقوع انجامید یعنی  
ساله خاقان و الدین میرزا با نیقربا بایست ولایت بدخشان فرستاد و در شب شنبه عده جمادی الاولی سنه ششترین و تا نمانه ولادت با سعادت میرزا کین  
الدین علاء الدین ولد میرزا با نیقربا اتفاق افتاد و جیت و بان او ملک از قباب پرورد کرد بدین بشارت خوش صبح چون زبان بگشاد و ذکر ستمه  
از حال سید فخر الدین وزیر و کر خا ر شدن او و غضب خاقان صفائی صمیمی مددت خاقان صاحب سعادت میرزا شاه نوح  
بیاورد و او در اقل و کات سلطنت تعلق سید فخر الدین میداشت و چون جناب بیاد تا باب دوسه سال علم اقبال و زارت بر افراشت خود جیثات این  
ساله که در ملک عالم نویسنده کان دیوان صاحب قران حضرت نشان منظم بود و در آن فتح یرو با کرده تمام اوست سینه شایر خیه شتافت و در نه شتر  
و تا نمانه بر سید فخر الدین تهنه بود و سپید موزل کشته خود جیثات الدین ساله و زید شد و او بعد از شروع در آن کار بسنت بر طایا و وزیر در ستان مرادم عدل و  
احسان بجای آورد و اقبال او در کان دولت بغیر و تعمیر مصایقه و مناقشه کرد و باران اکثر خواص و معرین بجز جیثات الدین ساله چون مستغنی بایست زلال مثل  
کشته و پس زانکه کسب ال شروع او در اموال زارت که کشته است سید فخر الدین مبلغ صد تومان برومی تهنه بود و در سر دیوان جنایت و خیانت  
بر خود جیثات الدین و کارکن نزل ثابت شده امر اعظام تیج انتقام از نیام بر آورد و در آن وزیر بی بد میرزا با عالم آخرت روان کردند آنگاه سینه  
فخر الدین بانه وی اقبال برسد و زارت نشسته تمثیلت امور ملک و مال اشغال فرموده و سید اگر چه بطولت و تمرد قیبت انصاف داشت و در خصایط  
خواهر سعادت و علماء و کارکنم لطف و احسان میگاشت اما جلیت شریف و صفت و تمیز عجب و نخوت و کبر و انانیت در خویشتن داری و مردم از داری  
مجبور و مظلوم بود و بعد از اقل جیثات الدین ساله مبلغ صد تومان تکلیف حنیف و تقدیب شکیبایه اعمال دیوان حاصل نمود و در وزیر پاید قدر و شتر  
می یافت تا به نهایت خستیا و افتداده سید و فرمان او در اطراف و اطراف حالکت خاقان عالی شان بسان احکام قضا و قضا که پدید آید او

میل  
میل

پرتاب

امیدگام بخار و کسار هر بلاد و دیار شد و آستان فرج اختیار و استوار بلدان و احصاء آنه نسبت تا یوان قدس شکست مغزی بدرگاه جابش ملک چاکر  
 اعیان زمان و اشرف جهان که بلا قش میرفتند پیشانیه نظار یکس را بار میزد و چون هفت شدی بعد از آنکه مردم از چند دیننده که شکر خیز از صدوی  
 نام بردی کسی از مجال دخول بودی و اکثر طاعت ناکرده بگشتندی و پس از آنکه قریب ده سال جناب سیادت تاب در غایت شمت و عظمت از خاک گذریدند  
 آنکه سپهر سیزه کار چنانکه عادت اوست در استر و ادوا بسبب عطای خویش کوشید در شهر و سترغ عشره و ثمانه میرزا با سیر بعضی از طوایف پسندیده و  
 معلوم نمود و خواهر نظام الدین محمد بن خواجہ داد در اکثر کیش ساخته بر حسب وزارت نصب فرمود و چون خواجہ احمد بن داد و بعد از صلح و لطافت بین  
 اخصاف داشت بانکه زمانی بر کهای عجات و معاملات سید فخرالدین و قوف یافته گاهی بید و ایما تا بدل نمان غریب و کلمات عجیب سید میرزا  
 و دست سید از روز و غلبه کونا گشته از غصه این بختی آرام شد و شکست خورد و یوان که بر صاحب سید فخرالدین صاحب دیوان و قوف داشتند  
 از بیم سانشانند برکت بید از تنه بادی لرزیدند و مجال اظهار خلاف او مجال سیدانستند تا چون تغییر فرج میرزا با سیر نزد بکنان بوضع انجامید  
 امیر علی شانی در مقام معارضه آمد و خط سپرد که مبلغ دو بیست تومان یکی بر تنه موجود سازد و الا از عهده بیرون آید و میرزا با سیر آقا پسرش این  
 قضیه نموده امیر علی بخت بر عرض رسانید که سید از خوانه حاضر مبلغ کلی تصرف کرده است و سید برین سخن انکار نموده حکم شد که عرض خوانه کنند و خوانه  
 بصبر و قرار شد جمعی را که مبلغها برای سید برده بودند گفت و جوی که ازین کرشاید باز آید و الا همه را خواجہ سپید شد از آنجا خواجہ پیر علی بن خواجہ  
 محمد با زید را که محرم اسرار سید بود و شکایت بنام خود بخوانه می داد و مبلغها ساند بسید تسلیم کرده بود و تقاضی گشته از طلب نمود و او بر روز و  
 میگفت تا هم بخونت رسید و کار از پرده پوشی بخاورد کردید و کیفیت آن بخت معروف خوانه سید کشته پادشاه بنفشه در مقام عفتش آمد و سید  
 بر آنکارا در انود پیر علی بوجوب شکایت خویش اقرار کرد و میرزا شاه رخ کلمه سخن حکم با نظر هر منظور داشته حکم فرمود که پیر علی آنچه از خوانه می گرفته بگذرد  
 و بعد از آن هر کس مرچ بر تنه موجود سازد بستاند بنابرین خواجہ پیر علی و جمعی دیگر که در میان آن معاطله بودند عقیدت کنند و سید فخرالدین این غایت شکر  
 شده بچنان برسد وزارت ممکن بود و لیکن خواجہ پیر علی و دیگر بندهان شخانی را که تا غایت از دهم سیاست آهسته نمود  
 می توانستند گفت با و از بلند در سر دیوان بر زبان می آوردند بیت وقت ضرورت چو غانده گریز دست بگیرد شمشیر نیز و جمعی دیگر که رشوهها  
 بستید داده بودند از هر طرف بغیر از دو فغان آمدند و سید فخرالدین در بگردانیدند فرود آمد صلاح چنان دانست که مبلغ دو بیست تومان قبول نماید و خود را  
 معروض معارضه قرآن نیارد و خط سپرد که دو بیست تومان یکی در عرض کیمیا لبط فرود آورد نگاه دیوانیان بر حسب قرآن بندهی کران بر پای سید  
 نهاده و او را بدست مختلان دادند و کار سید فخرالدین با نظر انجا امید عرض میرزا با سیر فرستاد و در عاقبت حضرت رسالت پناه  
 صحتی آمد طلبه و سلم شفیع ساخته این بیت را در آن عسره ضد داشت ثبت نمود بیت بگرد تا به دل در مرچ خونت کز آری  
 از محنتی قشنگونست شاه زاده جو ابد که هیچ شگفت نیست که در معطر حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه این احوال کوه سیده نال پسندیده  
 که از سید فخرالدین صدور یافته راضی نیست و آنچه با و میرزا سید خدیجه کرد از نا بجا آوردست بیت ظلم کردی عدل بیداری طبع ایت محال شربی دادگاه  
 برود هم از آن شربت نبوش سید چون این جواب که حکم تم فائل داشت استماع نمود از جانب میرزا با سیر تو سید شده پناه بوالده او حمد علیا  
 که بر شاد آقا بود و آنجا بخت آید بر تضرع و ابتهال او ترجم فرموده زود فرزند از ان شفاعت بکش و بنابران حکم برداشتن بنصا و دهنده است  
 بدست بر روز بلا رفت بخت سیادت و وزارت رسید محلی با که از جمله دو بیست تومان معترض بود طلب می نمودند و سید آن وجوه را از طهارت بهم  
 رسانید و با نوع جمل تر و در اندر دم ضد و جنس عرض میکرد و فرودی آورد تا وجود اینحال شب و روز در حینال وزارت تا بود و کوشش بپوشش از سید  
 غفلت مسدود ساخته مزج دلش به جوی جاه پرور می نمود و همواره بان میزدند که از فلان چندین تومان میتوان گرفت و از همان چنین و  
 چنان حاصل میتوان کرد بخت خوبی بد بوسی که نشست زود و بزوقت حرکت از دست در آن آسان از غایت خصه امر عرض مخلصه عمل متفاده  
 بر و مبتلا یافت و صاحب قرآن گشته دست اظهار با براند و امن معاطله حاضر آمد و سید با سید بگشاید و دی در کورده مقام کرم مینویسند تا توانی  
 نهاد و حضرت و نادت آه سو می کشید تا در او فرج بادی الا اولی سده عشرین و ثمانه بجای همی منزل که زید اعیان و خوانسان که از بیم او نمانند



مانند حضرت سیاح و اضطراب بود بجهت خویش و آنی کشته و مجلس عزت بر فردا شارت او اذیت می نمودند مع نوید امنی مان جوان و عام  
 میدادند کشتار در بیان پورش که مسیر و قندهار و نشستن خواججه پیر احمد خوانی بر منب وزارت خاقان کامکار  
 در سنه عشرین و ثمانه از جانب کریم سیر علی که سیر پیر خاقان کشور کرده و غرضه داشت نمود که پسر علی قندهاری و ملک محمد که بر یکت حکم  
 حاکم ناحیه از خوانی آن ولایت بودند پیوسته با یکدیگر نزاع جنونت میکنند و بدان جهت عاید در سخت و محنت می افتند بنابراین برای ملک آراخی  
 خاقان کسی کشای چنان قضا فرمود که آن نشان در کتاب میر شمشلاق فراید و معتمدان را بر سر رسانیده ابواب عدل انصاف بر روی  
 اطراف ولایات کریم سیر و قندهار یکشاید در ایات عالیات منتصف جب از دار السلطنه مرآت نصبت نمود و چهار دهم شعبان سنه وصول بر  
 یورت شمشلاق انداخت و در آن منزل میرزا سیر علی و شمشاق امرا و بخشان بود که حضرت نشان پوست و حضرت خاقان معید از آنجا بجهت نفعی که انداختند  
 و احوال میرزا قندهار و تفرس فرمود و متوجه قندهار گشت و بیست و دوم ماه مذکور کلام منصور از آنی انداخته طالع شده تیم ماه مبارک رمضان شرفیایان  
 غزین بر روی غفر فرین آمدند شخصی از غزین میرزا قندهار رسید و بعضی رسانید که شاه زاده فرار بر قرار اختیار کرد آنحضرت فرمود که رسید به شریف  
 کس یکجائی نفرستاد و نیم ماه دیگری آمد گفت که در کابل و غزین از مردم میرزا قندهار اثر نماند نگاه خاقان علیجا میرزا ابراهیم جهانشاها را روانه  
 انصوب گردانید و فرمود که اگر قید و پیش آید صلح کرده غزین را با او گذارد و الا آن ملکیت را در حیطه ضبط آورد و در خلال این احوال مولانا صده الدین  
 ابراهیم که بمصنوب علیه المراتب صدارت مشرف بود بوجوب اشارت علیه ایسان برزانه شافیت تا ایشان را بصلح سودمند و موافقت دل پسند  
 از نظام سرکشی گذرانید بکافران بری رسانید و همین انعام شریفه جناب صدارت بآبی رسد انقوم اظهار افتاد و اطاعت نموده اسپان بسیار شایسته  
 و شتران با برادر ایشان سپهر قندهار را سال است ششده و پنج و خراج قبول کردند و چتر غفر کار را در حدود خوانی قندهار بمنزل شمشلاق معادست فرمود و در آن  
 یورت روزی بر منب کیتی نور و سوار گشت فرزند شریف که می بود و یک بیکت ناکا و سبب سرد آمد و آنحضرت از پشت زمین بر روی زمین نشاند و بدست  
 بجا یون که بوسه جلی حکام راج مسکون بود کسری ماه یافت مع جدا یافت که یکجاش راه کم کردی و همان لحظه همچنان برق سرعت جده آوردن است  
 میردی یکجا نگر که در فن شکسته بندی بدیضای نمود بکاتب دار السلطنه برآه تا ختنه علی اسیر و الحال استاد در پای سر ری علی رسانیدند تا بجز آن کسر رود  
 و چون ذاتا شرف حضرت خاقانی از خصیض علت خورشید شمال باج صحت ترقی فرمود استاد میرور بر وجهی منظور نظر انعام و احسان گردانید که دیگر  
 خیال فرود خانه بخاطر کند ایند و در یورت شمشلاق ای صوابهای خاقان با سخنان چنان قضا فرمود که مسند وزارت را بوجود و بری آرایش و بد که فکر  
 تا بخش بسیار آصف بن برخیا همام ملک و مال او در سلکت نظام منظم گردانید و در هر صامیش بدستور نظام الملکت طوسی امور جاه و جلال انقبیل رسانید  
 و بعد از آن از دیشبه خلعت و وزارت بر قامت قابلیت خواججه عیاش الدین پیر احمد خوانی نسبت یافته زمام عمل و عهد و قبض و ضبط و ترقی و فن و مهات حفا  
 دیوانی را یکت کفایش داد و خواججه پیر احمد در آن خطیر بوجوی شروع نمود که بیم رعایت شرفی بود و بیم در اموال سلطان خوانی واقع نمیشد و مدت سی سال  
 پیشتر مالک عالم محبت پیران وزیر دین هم طراوت بهشت برین و لطافت کارخانه چنین داشت و آن خواججه والا ترا در ایام دولت آن پادشاه  
 نهاد انصاف را تا بجزیر ادران روزگار نگاشت که عقل دور بین حکایات مدل و احسان همند و سابق با خواب و خیال پیدا داشت جیت وزیر چنین  
 شهریار می چنان جهان چون بگردانی چنان ذکر تمه و قانع منزل شمشلاق و بیان معادست خاقان آفاق چون دیات آفتاب  
 اشراق از حد و قندهار مراجعت فرمود و در باز دهم رمضان سنه وصول بر کتاب میرزا قندهار حفت و در آن خرمجان ماه پیر ابراهیم جهانشاها از آنجا  
 کابل رسید و بعضی رسانید که میرزا قندهار قریب سعادت بساط بوس شرف میکرد و در آن اثنا میر شیخ لقمان بر لاس همه کسبیل اموالی که بر سر اصل  
 نموده بودند بایمان رفت و بعد از چند روز خبر رسید که آنحضرت در ادران مال اقبال نیانید و میر محمد صفی ترخان و امیر بوسی کا و امیر قویونلو  
 فرمال واجب الاذعان بر میرزا قندهار ناخته و هم ایشان را بر حسب و طراوه ساخته بتابع بستم دعبده با کرایم غنایم با نماندند و در اوایل فصل مبارک خاقان  
 نفع مکان نماند جزو ثوابت و سایر حازم بیت الشرف خویش کشته بر او میرزا قندهار و میرزا پیر و میرزا کارگاه ارلات و امیر علیکه و امیر فرزند  
 شاه را در آن دیار باز داشت و فرمود که هرگاه قندهار بیاید او را براه آورند و او را مرد می ناخته و او را بپیدا ساخته بدرگاه عالیشان رسانند

و در حضرت زینب که قضای دشت و کوهسار از سینه و لاله عزت افزای سبزه سید کرد و در ایات ظفر آیات بجانب در است سلطنت همراه در حرکت  
 آن بیت ایام بکام و اخوان فرمان بر افلاک نهاده و خط فرمان سر و موکب جایون مغز و محترم در دو م شهر محترم سحر سحر سلطنت را همین مقدم کرد  
 رشک کشتان ارم کرد ایند و در او این بیج الا اول نه احدی و عشرین و ثمانه مباح علیه رسید که میرزا سید و قاصی که فرما که داشته پیش امیر قراویوسف رفته  
 بود از عالم حلت نمود درین اثنا امر از جانب قندهار باز آمد میرزا هدایت و راهبر آوردند و منظور نظراتش شده و معاتبه آنحال غیر متوجه آنکشت  
 که شایان بدیشان لود و طینا و طینان برافراشته اند و خیال استقلال بر ابواب خاطر نگاشته خاقان سعید میر شیخ نعمان و امیر برهم و امیر محمد صوفی بر معان  
 و امیر فرزند شاه و امیر حمزه را فرمود که سپاه قندهار و بغان و کهنک و سالی امیری را جمع آورده در نخل را بیت شاه نامه مظهر و امیر خوش شهنشیر  
 بدیشان شوند و چون شاه زاده نوبرل کشم فرود آمد و شامه نخبه شام بدیشان سپید سپه شاه بهاء الدین که والی آن سرزمین بود حضرت ولایت  
 شکار و تاج الدین حسن عطار را بدگاه شهر با عالی مقدار فرستاد و او را اطاعت و انقیاد نمود و بیج و خراج قبول کرد و آنحضرت شفاعت نمود و چون  
 بحسب قبول معنی فرموده در قم حضور بر علیه جرایم شایان کشید شاه زاده و امر آنکشته حکومت بدیشان بر شایان قرار یافت و در ماه رجب سال مذکور میرزا هدایت  
 حقوق تربیت و رعایت خاقانی را بنا برده انکاشته با جمعی از اهل قندهار و سیم شیری روی بجانب قندهار نهاد و میرزا با نیت بر باره ایشان همیشه تیمور بکام شیری در آن  
 شده و در قریب سیزده سینه را سید و او را گرفته و سید کرد ایند به درگاه عالینما و ساینده و حسب حکم در حصار اختیار الدین مجوس و بی اختیار ساخت  
 آنکه پادشاه عالیجاه تمامت مملکت قندهار و کابل و غزنین را بر میرزا یوسف خوشش آورد و کوشش بوش او را بدو اعطا و نصاب کران بدو کرد ایند به درگاه فرستاد و در  
 اوایل شنبان همین سال خاقان ستوده و حصار اطراف مرقد حضرت سادات امام الحسن و ابوالحسن علی ابن موسی الرضا سلام الله علیهما  
 بسته بدان در وضع متوجه تشریف برد و لود از م طواف بجای آورد و قندهاری را که از سینه نیز اشغال طلا ساخته بود در بعلیل نذرا معقت گسبده معبره در ادبیت  
 و مجاور آن مقام کعبه احترام با بصلاطت و صدقات نوازش نموده مراجعت فرمود و در ماه رمضان سنه ششم و ثمانه اردو شیر تواریج که در شهر  
 سنه عشرین و ثمانه بجای رفته بود بهر ایام چنان در اینک خان و خان چنین و غیر بنیاد درگاه عالم سپاه رسید و تبرکات پادشاه باز کرد ایند و کاتب  
 در اینک خان را که منی بر اظفار محبت و یکا نکی بود بر عرض ساینده حضرت خاقان سعیدی تا چنین و ایام چنان چنین را با اصناف الطاف نواخته و در باره  
 ایشان انعامات فرمود و بعضی از ایام چنان بشیر از نزد میرزا ابراهیم سلطان رفتند و زمره جمده ملاقات امیر غیاث الدین شاه ملک روی بخوار  
 آوردند و در سنه ثلاث و عشرین بهیم بپوستند و سینه خرامیدند میرزا الخ بیکت کورکان ایشان بطولی داده بطرف خنای کسل فرمود و حضرت  
 خاقان سعید میر شادی خود میرزا با نیت سلطان احمد و خواج غیاث الدین خاش و میرزا ابراهیم سلطان امیر حسن و دیوان جمال و میرزا یوسف خوشش را در  
 و امیر شاه ملک اردوان و شایان بدیشان و خواج جیح الدین راهبر ایام چنان فرستاده بودند که بجای رفته و اسفارت نمایند و غریب حالانی کران  
 جماعت در آن مملکت مشایخه نموده بودند نشاء الله تعالی به خاتمه کتاب بستن خواهد شد و بعد درین سال یعنی سنه ثلث و عشرین خاقان ظفر قرین در  
 بلده مرقد شلاق کرد و در اول بهای بعضی جانفرازی با پیش نشاء الله انجا بد است سلطنت همراه خرامید و عزم یورش آرد با بیکان مجسم گردانید ذکر محامد  
 و مصالحه امیر قراویوسف با امیر شیخ ابراهیم شروانی و سر بارز دن حاکم آرد با بیکان از حکم و فرمان حضرت خاقانی  
 در آن اوان که امیر قراویوسف بر سلطان احمد جلایر غالب گشته نشاء الله تعالی فیصله داد از امر او حکام حد و در اوقار عرب و آذربایجان و ایران  
 بر کس که در بر جا بود سر خط فرمان امیر قراویوسف نهاد و ذکر امیر شیخ ابراهیم شروانی که بروی اتفاقا ذکرده شرط اطاعت بجای نیار و در سلب توتم  
 شروانشاه از شاه آذربایجان آن شد که در وقت توجیه سلطان احمد بدترین سپه خود ملک کیورث را بجهت ادا و بسگر خندان در اوان ساخته بود  
 چون هواد نزع بن الجابین در بیکان آمد امیر شیخ ابراهیم سپاه شروان ما فرام گشده اند که جابان نهاد نمود و کوهستندیل داد و بنر او را تکلیب بوی پوست  
 امیر قراویوسف از خیال جمال شروانشاه و قوف یافته با سپاه آذربایجان و آردان جمعی کثیر از ترکمانان شجاعت نشان بجانب خاقان و حرکت آمدند  
 کنار آب کرمان آن دو سردار پر شور قتل نزع و شیب گشته شکست بر شروانیان افتاد و بسیاری از کر جابان بقتل رسید امیر شیخ ابراهیم که زیر دست خنای  
 کرد و در نشاء فرار خواست که اسپ از غنچه فکر کرد و لشکر گاه گنده بود بجهت ناکا باز داشت زین بروی زمین افتاد و دشت شکست در کمانی مجمل

جمول بوی رسیده سپید و جامه اش بتاند او را بکشد و بطرف دیگر مانند حال امیر شیخ ابراهیم انصاری در دست با خطرات بجا میاید خود را بر کجا  
 اندر که هر ساخت و آن شخص خود در گذر نشاند خسته پیش امیر فرات یوسف برود و همچنین که مستندین اجماع کشیدند میان کربستان و پنج تقدیر اسیر و دستگیر شدند  
 امیر فرات یوسف کربستان را تمام عرضش تمام کرد این دو امیر شیخ ابراهیم یقین بر بر بر رسید و چون بر زبان بواسترس معاش پادشاه شروان بود خواه  
 بودند هر کس از ایشان در مجلس امیر فرات یوسف مجال سخن می یافت شکر از حال همسید و او حال پسندیده و لطف کفار حسن کرد در امیر شیخ ابراهیم بعضی میرزا  
 بنابران امیر فرات یوسف رقم حضور جرایه جرایم شروان شاکه کشیده او را در مجلس بزم طلب نمود و پس از باب صحبت و مباحثه گفت تا امیر شیخ ابراهیم  
 کاسه داشتند و چون بخار با ده خوشکوار در دفع پادشاه شروان تشریف نمودند این کلمات دلیله بر بعضی امیر فرات یوسف رسانید که شفق روی کردید و  
 بنده از پیش بر داشته او را بر پهلوی خویش جای داد و بعد از آن مجلس اخراجی قصاب و ارباب تیر تیر تار با او در هیچ امیر فرات یوسف رسانید که بر سببی که امیر شیخ  
 ابراهیم از خواب دیوان عالی قبول نماید تا صامی می شویم که در تیر تیر فرود آوردیم مشروطه بلکه محصلان در عرض بزم بر در آمد و امیر فرات یوسف این مجلس را  
 بشرف اجابت قرین داد و امیر شیخ ابراهیم نیز در دو سیست تومان عراقی قبول فرمود آنجا که فرات یوسف نشان حکومت شروان با ارزانی داشت و  
 شروان در دو مکان بیلا و قلاع مملکت خویش فرستاده آن زمان هر یک بزم و این مجلس امیر فرات یوسف بود و دیوانیان از بیجاان بروا تفضل او را  
 بنام اخراجی قصاب و سایر ارباب که صامی شده بودند می نوشتند و ایشان بر خوت و اقمشته برات دار داده امیر شیخ ابراهیم عرض بر بال شروانات  
 برات می رسانند و بانه کت زمانی تمام هزار و دو سیست تومان از هم گذشته در او ایل بهای امیر شیخ ابراهیم حضرت یافت و شرف خود شاکت و چون  
 طغنه گوین استخوان و غور شوکت و اقبال امیر فرات یوسف شوار و متعاقب بخراسان رسید خاقان سوده خصال المجدی صید بن نام نزد امیر فرات یوسف  
 ارسال داشت و او را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و صید بن از عالم آذربایجان جوابهای پریشان شنوده و آثار غناد و سر کشی مشاهده کرده روی  
 بیاید سر بر اعلی آورد و آنچه دیده و شنیده بود بعضی رسانید بنابران خاقان عالمیگان را نظر نشان عقیده شجر آذربایجان مرفوع گردانید کفار  
 در بیان منصفیت را بیت فیروزی نشان از خراسان بجزم شجر مالک آذربایجان بخت بلند حضرت خاقانی بهواره  
 بر سر انجام عظیم امور کیستی سانی معصوم بود و عوایم امجد زنده دو دمان صاحبقرانی پوسته جبهه وصول با علی در شب کارانی روی مینویس و چون  
 آنانی سانی جهان با در طی مسالک و فتح ممالک غیر تقویت ارکان دین مسلمانی و تثبیت تمام طبقات انسانی عرضی بداشت بهر طرف که تو بود شجر  
 جنود دولت و اقبال در منزل اول مرا هم بقتال موکب محبت غلامی می آورد و بقلند همیشه صورت بهر تها که بر لوح خاطر حکایتش می بست پیش از تفتاب  
 اسباب حصول برشته طور نمایان شده در نظر او روشن با حسن وجهی جلوه گر میکردید نظم چون در غنیده او زکات شاهی نگریدی شتی جز خیر خواهی هر دو  
 روی آوردی لوائش شده تحت خلافت خاک پایش بر کشود که بر افراختی سر خدایش ساختی جان صاحب منزه مصداق این سیاق حکایت  
 منصفیت آنحضرت به بیت محاربه امیر فرات یوسف ترکمان و وفات یافتن امیر فرات یوسف و خوش شدن ممالک آذربایجان تحصیل این مجال آنکه چون حضرت  
 خاقان سید شجر مالک آذربایجان با خود همگردانید فرمان بجایون نفاذ یافت که امر او را می مان مسا کر نظر کار با طلبند و سپاه مالک محمود سده از  
 انصاری ترکستان تا سر حد هندوستان جاریه رسانند که مبعاد شتر در مسکن حضرت از مجتمع کردند و بر تفتاب سباب قتال تکمیل آلات جدال اشارت  
 فرمود و امر اعظام عرض کردند که می برادر دست چیده در قورخانه تها چون موجود است آنحضرت گفت که ده هزار دیگر میرا انجام بیاید که دو سوخته  
 مسعود میرزا الخ بیگ کورگان بجا حضرت ترکستان و ما و ما و اله و میرزا سوزش بصله کابل و غزنین در هستان بعین یافته امیر علی محمد ترخان  
 حکومت و از دست لغت بده مقرر گشت و بجای چترها چون فال در میزند هم ما شعبان شش و هشتم و نهم تا غانه از باغ ترخان در حرکت آمده  
 بر فراموشی شت آثار زوال اجمال دست داده و جهته شدت حارثت بود و مصلحت اجتماع لشکر با چند روز آنجا توقف داشتند و در آن منزل امیر  
 عیاش الدین شاه ملک با سپاه خود بزم بار دوی که میان بوی رسیده بشرف بساط بوسی شرف کردید و در مراجعت امیر حسن صوفی ترخان شش  
 لشکر حضرت نشان شده از پیش روان گردید و حضرت خاقان سعید در چهارم ماه مبارک رمضان که آفتاب در او ایل میران بود بطالع صدر  
 آغاز قطع منازل و مراحل فرمود و در بیستم ماه مبارک شکار کنان بر ولایت نیشاپور عبور کرده میرزا با شجر مقصد مرگش که پنهان گشت و در بیست و پنجم

حقیقت بخوابد و از فرودسول موکب بادشاه و الاثر از حضرت انزلی قضای سبب شده و حضرت خاقانی در آن مرطبه طوایف فریضه و سنت حیدر  
 پرداخت آنگاه از آنجا نیز در حرکت آمده چهاردهم ماه شوال دولت و اقبال در نواحی سمنان نزول اجلال فرمود و در آن مقام خیر انجام لشکر با دست  
 و فرار و قستان در کسیر و قند بار و کابل و غزنین و خراسان سپاه ظفر قرین شد و همچنین میرالیا س خواجه الشیخ اف و اعیان قم و کاشان باستان سلطنت  
 ایشان شتافت و ماچو دایت منصور سیم ماه مذکور از دره ننگت عبور نموده در این رمی با همین مقدمه محبت حضرت فرخنده خلک ساخت و در این مقام  
 میرزا ابراهیم سلطان بیخود عازم تشریف آورد و به شرف دست بوس و اله بزد که در شرف کشت درین قیاس میرزا ابراهیم با عساکر صفهان و امیر غیاث  
 الدین که بعد از عزل سلطان اوسین حاکم کرمان شده بود بار دوی بجایون رسید و امر انواری چند روز احتیاط و سان لشکر بایان کرده دو بیست هزار  
 سوار بجهت روانه باغی لشکر بجزوش و موج شکوه ثابت و پایدار چون کوه همه بهرام طبع و کویان پوش همه پولاد ترک و آیین پوش و از آنجا  
 امیر قزاقوسف نیز با سپاه بسیار و استعداد و پیشار در مقام غنا و استکبار ثبات قدم نموده بهرم جنگ و پیکار از دارالملکت تبریز بجهت او جان آنقدر  
 این احوال امیر غیاث الدین شاه فکرت یکی از ملازمان بخندان برسم رسالت نزد امیر قزاقوسف ارسال داشت و پیغام داد که حضرت خاقان سعید با  
 رقیب مقدمه و توایم مقام صاحبقران کسب استان حضرت شاعر بنابران مناسب چنان نماید که ایشان زبان با اعتماد و استغفار گشاده از امور می که سزا  
 بخلاف رای شریک کاسکار واقع شده اظهار مذمت نمایند و قلم سلطانی و بلده قرظین را بطلبان اعلی باید گذارند تا ما حضرت خاقانی را از مقام مقام کنیا  
 نشان با دست آفرینان و آران و بغداد و راه دور و شام بنام آنجناب ارسال داریم امیر قزاقوسف چون بوخارایان و انصار و قوت سار  
 شجاعت آثار محروم بود از استماع این کلمات داشت و فرستاده در محبوس و عقیده ساخته مضمون این مقال بر زبان رانده نظم ببینیم تا اسپا سفند بار  
 سوی آنقدر بدی بی سوار و یا با به دستم جنگجوی بمیدان هندی جداوندی و چون وفور جرات و جبارت دشمن بر عرض خاقان صف شکن رسید بسیار  
 ظاهری را از نظر اعتبار انداخته وی نیاید و افتخار بدرگاه پروردگار اسم آورده و در محفل حاجت دعوات از حضرت و اسباب لطیفات ظفر حضرت  
 رسالت نمود و جماعتی از فرزند خاقان را فرمود که دو از ده برزانه بسوره انما ختم نمایند و بعد از آنکه گوش بوش آن پادشاه دین دار از سر و شین غیب فرود  
 فتح و فرود می کشید امیر قزاقوسف خواجه را با برادر او در طرف قرظین فرستاد و قاسم نامی که از قبل امیر قزاقوسف حاکم آنسریزمین بود شهر را گذاشته سلطان  
 شتافت و میرزا جهان شاه ولد امیر قزاقوسف را که بصیغه آنحضرت قیام می نمود کیفیت حادثه آگاه ساخت و امیر قزاقوسف خواجه قرظین در آمده موطنان  
 انجانی را در ظلال امن و امان جای داد و طایفه از شراف و اعیان باستان اقبال ایشان فرستاد و چون میرزا جهان شاه در سلطانی از وصول لوای آنجا  
 اشراق بولایت عراق مطلع گشت در باب کجکام برج و باره حقه که اتمام بر میان بسته بر تیب اسباب کسب شغال نمود که ماکه قاصدی چنان بریز  
 از تبریز در رسید و بعضی رسانید که امیر قزاقوسف در او جان جان شیرین بکشت الموت سپرد و در آن تحت و تاج بجای آورد و لاجرم میرزا جهان شاه را سیم  
 کشته سلطانیه نگذاشته روی بگریز نهاد و بعد از آن ایام طی انقرین بصوب اردوی ظفر قرین که در منزل آنجا بود در حرکت آمده باز و هم در بقعه  
 بدرگاه عالم نپا رسیده و کیفیت فوت قزاقوسف بتفصیل سرور عرض کرد و اینده حضرت خاقان سعید لودنم محامد الهی تقدیم رسانید و توجه سلطانیه کردید  
 و میرزا با سینه قزاقوسف را بر لبیکه کوکلتاش بجانب تبریز روان ساخت و میرزا ابراهیم سلطان حسب العزم و روی بر افراخته آورد و ما بخلوق جهات کثیری  
 باز فرمود و بقعه پر تو و حمل بر خط سلطانیه انداخته راهای چهاره از حرف لشکر قیامت اثر موکب بجایون خاقانی بهتعال نمودند و حضرت بطل  
 آنحضرت ترجم فرموده قاصدی بشهر فرستاد که باید هیچ افریده از نظر بیرون نیاید تا وقتی که تاجی بر یکت حضور بگذرند و امیر قزاقوسف کجا حفظ سلطانیه  
 نامور گشت و خاقان کشور گشایار و بیل تشریف برده و شرف زیادت عتبه علیه حضرت سلطان الا و لیا و بر بان الا صیغ شیح صنع الی و الحقیقه و آذین  
 حدس اند سره عزیز در یافت بر ملاقات انیس بخش شیح ملا الدین خواجه علی ظاهر شد و از آنجا بر او خان بهنعت فرمود و در هشتم ذی الحجه مذکور در تابان  
 عبور نمود و در دیگر فرایع از آن فرود آمد و طرح خندان آنجا بیت بهر مقام که اعلام او قرار گرفت معین و حافظ او گشت لطف بجانی و محمد علی  
 حصول الامان الایمانی ذکر امثال امیر قزاقوسف از عالم پستیز و رسیدن میرزا با سینه قزاقوسف در دارالملکت تبریز چون امیر قزاقوسف  
 افسر فرود و چند بار بر سر نهاد و اندوهی غیب و انانیت خفا و جان را مسکرم کرد و اینده سپاهی چون در آن آفتاب و فرودمانند نظرات صاحب سکا و کورگان

عقابت



برو میرزا با ستر نظامی بر آفتاب نشانی سپاه حضرت پناه آغاز محاصره و کار بنمودند و بیاد احمد دو سه روزی بمقابل او ماضی و اختصار پایی احمد که استخفازانه  
حصار پیرون آمد و روی نیاز بر خاکت درگاه شاه زاده هایجا بود و ان طلبید و میرزا با ستر از تبریز میاید که شده و او را همراه داشته مراجعت فرمود  
و در منزل حسن خانی گردن بستیم پای تخت حضرت خاقانی رسید آنحضرت یاد احمد گفت که خود را بی اعتبار ساختی و با میر جبار شنیده سپرده آنجا بود کسب بجا چون از آن  
موضع در حرکت آمدیم ده ماهی الاوی از آب این عبور فرمود و چون جلگه اندازد بضر بخیام سپاه خضراب گشت با سماع طعنه رسید که درین نواحی حصاری  
موسوم بقصر یزید در غایت عظمت و تمیید و امیر قراویوسف در وقت استماع توجه بایات خطرات ایات نغابین شکار و ذخیره بسیار با کجا فرستاد بود و بعد از آن  
و می فرزندش امیر سلیمان حضرت با تصرف در آورده و بعضی از مردم خود را آنجا حبس نمود که در حضرت خاقان حبس کند بمبت بختی قلع بایزید انداخت نمیکند  
حمادی الاوی در حوالی آنحصار زرفول جلال فرمود و کس فرستاد که کولان را با طاعت و انقیاد دعوت نمود و آن مردم در تسلیم قلعه سپردند و در لشکر قیامت  
از آغاز افروختن نیزان جنگ و انداختن تبر و سنگ کردند و محصوران بفرم مماغت و محاربت پس آمد زمان کوشش و گشتش اینصباح تا ماند که  
برداشتند و در آخر زمان روز که در حقیقت وقت غروب آفتاب و دولت مخالفان بود و خود خضر در درختند و بود احصار بایزید انداخته بتاید  
بیکر قلع و نظر جلوه گر گشت و خنایم بسیار ضعیف و بیکت نظر شکار شده رایت آفتاب شرق بصوب بلاق آلتان در حرکت آمد و بعد از وصول  
حضرت خاقان سعید غرق بجا یون را در دامن کوه زد بجای توقیف نمود و بعضی نغابین با چاه بنزد سواد نهار با خلاط شریف برود و در انجام حاکم قلعه او  
امیر دولدی و والی وان سلطان طاکت محمد ولد ملک عزالدین شیره امیر علی بن قراخان باستان سلطنت استیانت یافته بقتیل انا علی خلیض سوزا  
شده و بناجی سائر دیم ماه حمادی الاخر خاقان نظر لو از اخلاط با چس خرامیده از آنجا بلاق بلاق تشریف برود و در اقی بلاق امیر قراخان بچو کب  
بجا یون بپوشه شرف دست بوسن پادشاه بیج مسکون در بافت و شکست کشیدند با نعام خلع خسروانده و تاج و کربا پادشاهانه مخصوص گشت و همچنان  
خاقان عالی شان بجانب تبریز روانه شد ذکر محاربه خاقان عالی مکان با او لا و امیر قراویوسف ترکمان چون رایت خاقان  
اشراق خسرو افاق از اقی بلاق متوجه تبریز گشت و در اشراق با سماع جلال رسید که پسرین امیر قراویوسف اسکندره اسپند با سیاسی افزون از چو  
و چند جنال ستر کرده بعد و در حال جزو اخلاط آمده اند بنابراین خاقان نمود و خصال خرم بقتال دشمنان کوه سعید اصال افزون و نمان بکیران بصوب  
سپهان بقتال انطاف داد و امیر قراخان و امیر لیاخو ابو سعید سپاه خروزی نشان گشته مشیر روان شده و در او را فرهاد در جنب مندرج و خروزی  
و تا خانه تقارب فریقین بملاتی انجامیده از جانبین بنویسند و فرود خیر و سوزن و او ای کوی کرمانی زلزله در زمین و زمان انداخت  
و ایران مذکور در میدان کاندازا خشتند و در آن روز از وقت ارتجاع رایت زک کار خود شمشیر خنجر گذارند تا بانی که اطراف نصای هر دو دارند  
نکس خون گنگان سحر که بیکای کلگون گشت آن لشکر کشید و در بزم او بگشته بودند و مجال شمشیر خنجر در افتاد و اعدام یکدیگر انجام تمام میبوندند غیبت  
چو شب لشکر خود بجا موم کشید همه دامن جرح در خون کشید بر طایفه لشکر خویش رفته و لو از م حرم رعایت کرده تا صبح پاس داشتند و در  
دیگر که خاقان مشرقی آفتاب بزم جنگ موکتب بر نقره خنک طاکت سوز شد خاقان کامیاب پای مبارکت و در کاب حضرت تاب  
اوه و در انظار و جو انظار سپاه خضر شکار ترتیب داده روی بجای نمان نهاد و از آنجا سب امیر زاده اسکندره و امیر زاده اسپند نیز با ساحتی لشکر  
قیامت اثر کرده در برابر آمدند و بار و بگردان و دران جوشن پویش چون بگر خنجر خنجر جوش و خروش نمودند و بجز شمشیر بران و نشان جانستان و خنجا  
در زمین و جلوی پهلوان گشودند و در آن روز امیر زاده کلنگ شمشیر امیر ابوبهجهان شاه کاندازی کردند که در انسان شجاعت رستم و اسفندیار بر خاطر انبار  
روز کار فراموش گشت و پیر حسین سعید که در مسلک همچنان لشکر ترکمان نظام داشت سیر گرفتند و چون گشتش و کوشش سیر جدا رسید و نگاه  
لیل نوز با صره را اندر ویت اشباح سمرقند گردانید بیکش از آن دو فریق تمیزانل خویش فرود آمد به شریح خرم و خنجه و سمان نظاره کین سعید  
آسمان تا وقت طلوع آفتاب طلوع صحیح صادق دیده بر بزم زنده صبح روز سیم کفره شجوان و بیگام زوال آفتاب اقبال ترکمانان بود سپاه خضر اسیاب  
اجتماعی خازم سمرقند قال شده و در آن جانب نیز گردان جلادت نشان با آفات و استعداد افرادان در برابر آمد و آفتاب تیر خرم سعید فرج صروج  
و در آن آتشانه کمان آفتاب پرواز نمود و بیکان حاد اسکاف جهه کریم جابجا ابل مصاف روز نهار در حضر حجاب ایشان کبک بود و بعد از آن آمد شده و

بیت  
خوش شام

سپاه آن ده لشکر برآمده تمام سپاه یکدیگر رساندند و در آن روز شجاعان ترکمان حاکمات سوار گردیدند و چون شرف کمانی را با چند نفر از مردم خراسانی در پیش  
 تیغ بر کردارند و نزدیک بود که چشم نمی بماند و آن بگویند و آن رسد و آن شایسته خاقان و نیز آنکه شجاعت سفید با به عبادت ملک دنیا جمع داشتند  
 و در آن میان میدان حرکت عمارت خانه بر فراخت و بزم و بزم گار چاشت که مدت العزاد آنحضرت فوت شده بود و فرود آمده شکین و تالی تمام و ضو سنا  
 و در کت نامه بدستورات فراخت و اکتب شریفه عدیل ارکان بجای آورد و پیشانی سکنت و نیاز بر زمین نهاد و از درگاه پادشاهی انبار  
 ظفر و حضرت مسالت فرمود و چون اثر اجابت دعا بر غیرتایون ظاهر شد از غلظت که زار پیره و فرامیده بر زمین ملک ستانی نشست و همان بکر  
 بجانب عقب لشکر اعطاف داد و بجای خویش بایستاد و درین محل امیر غیاث الدین شاه ملک را به مقتضای الحرب خدشده تدریجی بخا حرسیده و فرمود  
 تا قاره شادمانه و کوس بشارت فرود کوفتند و او زده در انداختند که امیر را ده سپند در میان جنگ به بند افتاد اسکندر از شنیدن این خبر کشته شد  
 عنان نصف نیز بودی که کردارند و لشکر منصور و دیگر کشته یکبار قول و برانفاد و انظار بر مخالفان یافتند و اقدام ثبات و قرار اول اکثر او  
 منزل پذیرفته با جناب محسن و نامف عنان با هزارم مختلف ساختند و سپاه ظفر شایسته فتح و فروری آید ایشان را عاقبت نمودند و غنیمت جنبه  
 گرفته معسکر پادشاه بهفت کشور را جمع نمودند و حضرت خاقان سعید بر اسم محمد الهی و شکر گزندی هم نامتسابی پادشاهی برداخته و تمام اطراف  
 حاکمات هر دو سر و در آن کردارند و از راه خوی بجانب تبریز و انشده در نصف شعبان آن مکان به همین مقدم بجایون غیرت کارگاه کردون ساخت  
 و ابالی آذربایجان را لباس امن و امان پوشانیده و او را عدل احسان بر معارف طبقات انسان بر فراخت و کر معا و دست خاقان سعید  
 از تبریز به دار السلطنه همراه و ایراد بعضی از حوادث و حالات و لایات چون خاقان سعید از تین مقامات آذربایجان بر  
 یافت میل به اجابت بجانب خراسان فرموده و ایات ظفر ایات از تبریز حرکت آمد و در او ایل و مبارکت رضوان سایه و محول بر فوج سلطانی  
 انداخته لشکر حکام و دار و حکان ولایت را اجازت اضراف اندرانی داشت و از آنجا نیز نصرت بجایون آفاق افتاده در حدود قزوین نیز از  
 سلطان و میرزا هم محصل کشته بجانب شیراز و صحران شتافتند و مویکب ظفر نشان بملکت خراسان در آمد و میر غیاث الدین شاه ملک نیز نصرت  
 یافته و از راه کسره آباد روی بخوارزم نهاد و فوج دوم ماه شوال بجای خوارزمین سعادت و اقبال سیاح را غان رسیده آن منزل سلطانی  
 رضوان بخشید و در همین شهر خوارزم و سارق او غلان و صدر اسلام از خولستان بآستان سلطنت ایشان میرزا الف بیکت کورگان آمده بود  
 بسیار یافتند و بعد از چند روز شهر خوارزم و غلان و سارق او غلان تو هم بجایگاه بخوارزم داده با کرده بی سوز از ایل حبه فرزند نمودند و جناب سیاح بیک ایشان را  
 شایسته فرموده بکشته یاق بکر بیکان رسیده شهر خوارزم و سارق او غلان را اسیر و دستگیر کرده بازگشت و بعد از وصول این شهر قندرقم غفور مرده  
 که شاران کشید و شهر خوارزم را اسباب پادشاهی بخشید سلطنت خولستان برودن کردارند و در چند ماه به حسب ششمین و هشتمین و نهمین حضرت  
 السلطانی میرزا با پسر ساری سعادت تا کرامت فرمود و خاقان عالی شان آن بولود فرزند هم را با بر نام نهاد و بوالفاسم کنیت داد و در سن  
 ست و هشتمین و نهمین خاقان ظفر قرین در نمرات ولایت خراسان در غایت دولت و اقبال گذارند و بساط عدل و انصاف بسطت  
 محاسب جور و انصاف فرمود کردارند و در سنه ثمان و شش خوارزم و غلان حقوق رعایت میرزا الف بیکت کورگان را نابود و کاشته راست خاقان  
 بر فراشت بنابرین شهر مایه کار از دال بزد کور خود اجازت طلبیده و در بیست و پنجمین سال اول موافق هشتم حوت با سپاه خوارزمین دفع شهر خوارزم  
 ستون خولستان شد و بعد از فتح منازل متراجل در موضع توتوسا شهر خوارزم و غلان نمودار شده در پانزدهم جمادی الاخری آن دو لشکر کینه در رو  
 و در وی آورده سورن نداشتند و از هر دو کور که در غزین کزای کوی گردون را کور ساختند و در این مرض دست به تبرکون و سیف و نسان بازید  
 و بخیلی میدان شتافتند و فایت کشش کوشش بقدم رسانیده بزم شیشه و غیره و فرق هر یکدیگر کاشفتند و آن شاناری شهر خوارزم و غلان چنان افتاد که  
 که دست چپ و دست راست را با قول ضم ساخته یکبار بر جوار خوارزم کور خوارزم و امیر سلطان خوارزم که در آنجا نب بود چون کوه ثبات شد  
 نموده بداخت اهدا پرداخت چنانچه بر چند محولان انجام کرده و در آنجا جای نماندند جنبانید و میرزا الف بیکت کورگان توانا مات برودن باید  
 جوار خوارزم سال دهم شکست بر لشکر حبه افتاد و شهر خوارزم و غلان بخان بکران بصوب فرزند افتاد که حضرت تا در شمنان ما عاقبت فرود

کتابت

بدره

اکثر مواضع مملکتان را دست تسلط و اقتدار برافراخته بسیاری از مملکتان را فتح میدرخ بگذرانیدند و غنایم موفور و اموان را محصور گرفته بود که یکی از این  
و میرزا النعمانیک مظفر منصور بجانب سمرقند بگشت تا علی امیر سمرقند را که عالم بنا بر فرستاده حضرت خاقانی با این فرقی بمیدان اعلام داد و قاصد در اوایل ششما  
بذات لطفه برات رسید کیفیت حال عرض رسانید و آنحضرت بلوازم شکر الهی قیام نمود و کسب و مسرور گردید و در اوایل همین سال میرزا النعمانیک  
عزم عازمت خاقان جمشید خلعت کرده در پانزدهم دیگه دیده بدیدار پدر بزرگوار و برادران کامکار در شمساخت و بناست عطف و عنایت خفاص  
یافته روزی چند در دالاملک حراسان خوشدل و شادمان بگذرانیدند تا گاه میرزا تیمور جوکی محسوب خویش گردانید و هم فرزند باز گردید و در عرض کیفیت  
از میرزا خود را با و از آنهر رسانید و چند ماه آن دو برادر نیک اختر در سمرقند بهشت مانند بچش و کامرانی بسر بردند و در جمادی الاخری لشکر میرزا تیمور  
جوکی از جانب پنج ایجازت یافته بذات لطفه همراه بازگشت و در شب دوشنبه پانزدهم ربیع الاول سال امیر کبیر سوره حسان ضیاء الدین شاه  
ملک در ملک خواندم وفات یافت و او عظیم شان و علو مکان و وفور اعتبار و کمال اقتدار از سایر امرا امیر تیمور کورکان و ارکان دولت شاه  
ممتازی بود و پیوسته در تربیت و رعایت ابالی علم و فضیلت و اشاعه خیرات و انفاض برات اهتمام تمام می نمود و در اطراف دیار خراسان  
و ماوراءالنهر و خوارزم بقلع خیر و ابواب البر مانند مدارس و خانق و مساجد و در بعضی تعمیر کرده یا دکا گذاشت و در آن او ان که حضرت خاقان  
سعید ملک خواندم را بوی عنایت فرمود سرکشان آفاق و اشراف دشت چاقان را بطبع و منقاد ساخته است عدالت و هدایت پروری بر او داشت  
و چون خبر واقعه میر ضیاء الدین شاه ملک عرض حضرت خاقان سعید رسید تنگدل شده اظهار جزن و طلال فرموده پسر شدنش امیرزاده ابراهیم  
سلطان را نوازش کرده حکومت مملکت خواندم بوی تقویین فرمود و مولانا شهاب الدین عبد الرحمن لسان که در مملکت محترمانه بار که حضرت خاقان  
عالم با این نظام داشت در تاریخ وفات امیر شاه ملک این صفت بر لوح بیان گذاشت قطعه ای دل خسته چه حال است که بگم کبیر همه در ذکر نمانند  
برین بخت اوزنک و من چون چو اشد چو دل من چون هر چه هر چه اگشت چنین برانگیز که آمد خبر عزت میر کبیر آنکه در خجالت بگشاید  
که بود پندگش شکست امیر جوان بخت جهان بگش که بود پیش جودش کرد و عمل بر پیاده و سنگ رحمت الله علیه آمده تاریخ وفات با در و در  
مصاحب همه باشا به سنگ مدفن امیر شاه ملک شهنشاه است در جوار مرزا قاضی الانوار امام بزرگوار ابو الحسن علی بن موسی الرضای  
اندر علیها و بعد از این سال با پادشاه کبکان و سلطان تمشک که جو و احسان امیر تیمور رضی الدین سید رضا که که مدت سالها دست خط بگشاید پس بعد از  
انگوده نشده بود در روز نوزدهم از عالم رحمت از دنیا انتقال فرمود و در شانزدهم محرم سنه ششصد و شانزدهم شاه زاده و فرزند امیر تیمور  
مبارک در کابل بجهان جاودان انتقال فرمود و در روز ششم از شهر خجندت امیرزاده رسید خاقان سعید در محلیت قره العین سلطنت نمودن شد و لو اول  
تقریب یکای آورده نامت مملکت را که سوره عالی شاه زاده مرحوم بود بکلف صدق او میرزا سعید عنایت فرمود و بجا بقا و جذایت و ملک  
ملک خدا ذکر توجه میرزا النعمانیک کورکان بجانب خاقان و انترام باطن از دست بر و لشکر ضایع است اشراف  
براق و فلان که از بنبار ادوسلخان بود در سنه از دست چاقان سمرقند شافقه التاج بجانب النعمانیک نمود و شاه زاده او را بخوار خجندت در رعایت  
گردانید با اسباب سلطنت و شهر یاری بجانب دشت با فرستاد و براق همین طاعت التاج بجانب بر محمد خان که پادشاه او بجان بود و غلبه کرده  
قدم برسد سلطنت نهاد و در اوایل سنه ششصد و شانزدهم خاقان سعید و خاقان سعید در آمد قاصدی نزد میرزا النعمانیک از سال نمود و پیغام فرمود که دیدن تیم  
که بهت خدام عالی مقام از ضبط الواس جوچی خان فراغت یافتیم بنیابت بیجاست شهر یاری مستطرب بوده با این حدود و دشنام خجندت خجندت خجندت  
بود که براق و فلان میگفتند که خلف خوار خجندت شرفا و حقا تعلق بمن میدارد ایچی اورا موافق بد تا جواب نداد و متعاسن آنحال ارسلان خواجندت  
که حاکم آن سرحد بود عرض داشت نمود که تو کورکان براق درین ولایت خواری بسیار میکنند و خود را صاحب اختیار مطلق تصور کرده لاف سلطنت  
میرزند تا بران میرزا النعمانیک کورکان براق جنگ براق فرموده چیه استخوانه قاصدی بذات لطفه همراه فرستاد حضرت خاقان سعید از  
حضرت که موجب و رعایت منع نمود اما لشکری هم فرمود که در ظل است میرزا تیمور جوکی متوجه ماوراءالنهر گردید و شاه زاده در پی قدم  
برج الاغزاه همراه متوجه سمرقند گشت و قبل از وصول امیرزاده النعمانیک بجانب خجندت کرد و میرزا تیمور جوکی از حضرت آن هدایت خبر یافته

بدره



خبر یافت و پیشانیه توقف از عجب برادر عالی کهر در حرکت آمد خود را بوی دساینده شاهزادگان بمشمان یکدیگر علی مسافت نمود بهر زور برجه تا متر فرود آمد  
 بران فرزند کردند و او نیز بخدمت محال و متعاقبش آمد چون برود لشکر در برابر هم صف قبال بسیار استند بدان تمامی اتباع خود را در قول جمع ساخت و یکبار  
 بر سپاه ما و در انهر تاخت و امواج و بیای بکار در تمام آمد گشتی حیات جمعی کثیر از مردان کادی غریبی کرد اب فنا گشت و خون چون رود چون در فضای داشت  
 و با مومن رود نشد و خون کوس و کور که از پهنر نیکیون در گذشت بیت تن از اسپ و سر زین سر کون شد زمین در با هکت صحرای خون شد میرزا الغ نبیک  
 کورگان که بوجود جنود نا محده و مسرور بود برین کلمه بودیم چنین از انجکت کتر تمکیم سپاه اندک مخالفت نداشت تا فرمود تا آنجا که استقامت را مقتضای ایام کم  
 و غیره طبعیت فیه کثیره صورت حضرت روی نمود و لشکر ما و در انهر به استحضار همان بودی فرار تا فترت و هجرت بر میرزا الغ نبیک و میرزا احمد  
 غالب شد همچو استند که نفس نفس قدم در آن بحر که هلاکت دهند تا بعضی از مرانح آمده ایشان را بچید که توانستند از آن دریای زخار با سامل کجاست  
 نبیک چنین است رسم سزای درشت کوی پشت زین و کوی پیشین ذکر کار و خوردن میرزا شاه رخ به باور در مسجد جامع جبراه  
 از دست احمد لر حضرت خاقان عادل پوسته در ادا و اجبات و نوازل اهتمام تمام می نمود و همواره اوقات غمگینه ساعات را صرف اعتنا  
 طاعات و عبادات می نمود و اکثر جمعات مسجد جامع تشریف حضور اندازی میداشت و روی نیاز بر زمین خلاص سوده لوا و مناجات و عرض حاجات  
 می فریاد و در روز جمعه سبیت و تیم ریح الاخره نشین و شانمانه در وقتی که مسجد جامع درون بلده فخره بارات نازک گذارده بفرم سواری از مصطفی بفرمان  
 در و انشد کینک پوشی احمد ز نام که مرید مولانا حاصل آید استر ابادی بود بصورت داد و احوال بان کا کله در دست بر سر راه آمد حضرت خاقانی یکی از زکات  
 را گفت که سخن شخص معلوم نمی و احمد لر فرصت یافت و بی اندیشه پیش دوید و کاروی بر کلمه حضرت رسانید تا چون حمایت تا در چگون حالت  
 ذات فایض البرکات آن پادشاه فرزند صفات بود کار کار که نیتها و نکات زخم با حشا و اعسار است نکرد و علی سلطان و چنین حضرت  
 آن لعین حاصل نموده در ساعت اورا بگشت و امیر علی که و امیر فرزند شاه بر در مسجد باور با ستاره بودند و نهار چنان بدستور یک در آن زمان صمود بود و  
 نهاره زدن کردند تا کجا بفرقی است از شوند و دست ایشان از کار باز مانده ازین جهت هجرت بر خلاق استیلا یافت و حضرت خاقان بعد از  
 فرزند شاه را طلب فرمود و او همچنان سواره مسجد در آمد و چون دانست که زخم کاری نیست زبان بشکر همین مشان کویا کرد اندید و حضرت خاقانی  
 که در محله نشیند امیر فرزند شاه مانع آمد گفت که اگر مردم حضرت را سواره نه بنیند بر حیات و حیات تردد خواهد نمود کرد و وقت عظیم حادث خواهد  
 مباران خاقان عالی مکان پای در رکاب سعادت انتساب آورده بدولت و اقبال سوار شده نهاره در غایت حمایت فرود کوفته حضرت از راه  
 با در پیای زغان تشریف برود و طلب از جراحان معالجه آن زخم برداخته در عرض چند روز زخما را کامل بحصول پوست یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه کوی  
 قطعه سال تاریخ بشخصه وسی بود روز جمعه پس از ادا می صلوات تقه پس عجیب واقع شد در خراسان ولی شهر مرانه کجروی در بساط چون خیزین  
 خواست تا شمره زنی زند شد مات القه بعد از وقوع این قضیه غریبه میرزا با سیر و امیر بخش احوال احمد لر مشغول گشته از گشتن او پشیمان شده و در میان  
 دعوت آن مردک کلیدی یافتند که در خانه تخته بان کشاد یافت و مردم تخریب گشته که شخصی موصوف باین صفت درین خانه طایفه میدخت و بسیاری  
 از معارف پیش او می آمدند و از آنجمله کی مولانا معروف خطاط است و این مولانا معروف مروی بود با نواع فضایل و هنر موصوف و کسب خط و لطف طبع  
 مشهور و معروف نجابت خوش نما و دره و شیرین کلام و بواسطه وفور استعداد برج فضلاء را نام بود و ندی علمی پوشیدی و طایفه بنده هم از آن جنس بسیار  
 و الف نندی بر کرد ان بچیدی در او ابل حال غارت سلطان احمد جلایر سیکر و در او اخرازی متفرقه روی بشیر از آورده و میرزا اسکندر که در آن  
 زمان حکم آن دیدار بود خباب مولوی را منظر نظر بسیار ساخته در کتاب خانه خاصه کتابت فرمود و مولانا معروف قبول کرده بود که هر روز با  
 بیت کتابت نماید و در آن اوقات در روز کتابت نمود و چون آنچه در مجلس میرزا اسکندر مقرر شدی طیل الوقوع بود خدمت مولوی را طلبید و  
 از سبب طیل کتابت رسید جواب داد که میفرمایم که در مکرور زهر زده با نصد بیت بنویسم میرزا اسکندر مسرور شده فرمود تا در موضع مناسب خورا  
 و شایسته بنا بر افرامشتمند و مولانا معروف آنجا نشسته آغاز کتابت کرد و یکی از شاگردان خود را بقلم زایشان تعیین فرموده تا نماز دیگر مشغولی  
 نموده بر اثره نصد بیت در فایت لطافت نوشت و میرزا اسکندر را با نام و احسان خویش محفوظ و بهرور کرد اندید و حضرت خاقان سعید

و شایسته  
 کون میرزا اسکندر  
 قندهار و قندهار  
 کتایب خود  
 اوله از میرزا  
 بسیار کرده

در آن زمان

میل فرود

بعد از فتح شیراز مولانا معروف را همراه خود چنانچه در کنگرهای مجامع با یون کسبت فرمود و مستحقان خراسان بعضی جهت تعلیم خود و زمره برای مصاحبت محبت و  
 باطل گشته و او بشایه خویشین در در بزرگت خویش بود که کاندیز را با نیت قرار که جهت کسبت حشمت و نظامی بوی داده بود و نیاید بر کسب آنجا داشته نوشته  
 باز فرستاد و باین بسبب صورت که در وقت مولانا معروف فریاد خاخر میرزا با نیت خویش بست و درین وقت که آنجناب بدوستی احمد از منگشت اورا حکم  
 قتل فرمود و چند نوبت مولانا را با پای او آورده و در آن راه دور چاه خفته و قتیله را قیام بخوش کرد و در این مطلع از جمله منظره است که دوست که نسبت بزرگت حشمت تو  
 بر ترغیر کا در است درون سینه شمشیر چنان که دل میخواست اما خواجوه عیسیا که درین که دختر زاده مولانا و فضل الله استرآبادی بوده و همی دیگر از  
 موافقان احمد از مقول بلکه محزون شدند و در آن اثنا بر من میرزا با نیت رسید که احمد را کوی بجای حضرت لغابت منقبت سیادت در وقت محاسن  
 شکار بدایت آواز میرسد تا سم او در حشمت الله سره انگریز میرفته حکم فرمود که آنحضرت دیگر در خراسان نباشد و امیر خاسم حازم ماوراء النهر کشته و  
 گفت که سلطان اینست بخت ایندایم چو اقا دست قسمت انقدر در کربن درگاه میرانند و ایم در بدر مارا و چون حضرت سیادت پیامی فرستاد  
 تا نید تا آنی سلبه هر قدر رسید میرزا انج بیگ کورکان مقدم شرفش مستقیم دانسته و از مصلحتی که در تقدیر ساینده و التوفیق من الله العظیم الحید  
 کشتار در بیان رفتن موکب همایون خاقانی بدار الملک سمرقند و مراجعت فرمود و در رمضان حمایت حضرت  
 خداوند چون بخلاف دستور محمود در جنگ براق خاقان سپاه حضرت نشان میرزا انج بیگ کورکان با شکستی روی نمود درین فرصت که ذات خرد  
 صفات خاقانی اندکی که احمد لرزه بود و تحت ایت حبه تدارک آن اختلال بجای سمرقند حضرت فرمود و خرد نشان سینه نشین و خاقانانه در دست  
 برآه در حرکت آمد چون قیامه اسلام غمض بر سر اوقات سلطنت گشت میرزا با نیت که تا آنجا اقبال آسا ملازم موکب همایون بود و در وقت  
 میرزا انج بیگ و فرمان خاقان عالی مکان بصوب بلخ حاضره برآه مراجعت فرمود و در شب یازدهم ماه مبارک رمضان خواجه جلال الدین قسبر  
 کبکی را در اردوی شاه زاده قتل ساینده و قاتل معلوم نشد و میرزا با نیت بعد از قطع سنارل و طی مراحل مسیت و یک ماه مذکور در سفر حضرت زوال احوال  
 فرمود و خاقان بود و خصال بعد از حضرت میرزا با نیت را با نیت میجو کرده کابرو اشرف سمرقند طوارم همچنان اقبال نمودند و آنحضرت چون  
 بلخ دست حضرت رسیده کیفیت کار براق تقبیلش فرمود و زمره از افراد سرسبکان را چو با یاساق زده میرزا انج بیگ چند روز در جزایر و اختیار  
 اشد و اذاعه در عرق ابوت در حرکت آمد و دیگر شاه زاده جو اطف خاقانی و ایلالت دار الملک صاحبقرانی مشغول بمبای گشت و براق  
 از وصول خاقان سمرقند خبر یافته دل از حکومت خاقان بر گرفت و فرار بر قرار اختیار کرده شش نغمته و در حرکت ساهفت انظار پذیرفت و همین زمان  
 همایون فرمان در بیج سکون از تعلیم امور ماوراء النهر فراغت یافت و در میان حمایت و اهنبا العظیبات عثمانی و نوبت بصوب برآه یافت و در یک  
 خرم گشته به مقصد سید و باغ راغان زمین مقدم شریف حضرت انضای را با من جهان گردانید در آن اثنا باری سجاد و تعالی میرزا احمد جوکی را پسر کرد  
 فرمود و آن مولود واقف گوید میرزا با نیت که موسوم شده چند روز بساط عیش و سرور عشرت و سرور جمعه بود ذکر منصبت همایون خاقانی  
 بولایت عراق و اذربایجان گشت ثانی در اوایل محرم الحرام سنه اثنین و ثانی سنه سبع اشرف اعیان رسید که اسکند بن امیر فریدوسف  
 بار دیگر افعال ایران هیسبان پروراخته براق آمده سلطانیه را مقرر ساخته بباران خاقان عالی مکان با جماع لشکر راه داد و آنکه تهر و حرکت خاقان و حشمت  
 ساوه و قندهار و بلخان و بدخشان و سیستان و غزنین و بلخستان فرمان داد و در روز یکشنبه پنجم حرم همایون خاقان را با نیت بصوب  
 اکتبا بجهن در حرکت آمد نسبت با سپاه اندام جهان که خدای بخبید چون کوه لشکرزجای و غیثات السلطنه و الخاقان میرزا با نیت و امیر شیخ  
 خاقان بر لاس امیر علی که کولتاس بریم منغلای پیش روان شدند و حضرت خاقان پاکت عقدا بهر عقبه و شهر که میرسد بطواف فرادگشای عظام تمام  
 نموده مجاوران غیبات او بسیار اندام دیده انعام و احسان کبکی و فرخنده و بهر رو سیاحت و چون در مملکت ری اعلام حضرت اعلام تابع  
 شهر فروزه نام بر فراخت حبه اجتماع سپاه بلخستان و عراق و اصفهان و هازم و لرستان چند روز اتفاق توقف افتاد و ما نولایت میرزا  
 سلطان از شیراز و میرزا ستم در اصفهان و امیر شیخ شامی از یزد و امیر ترخان از ابرقوه و امیر غیثات الدین از کرمان با بدوی حضرت نشان رسید  
 بر طاعت خاقان همیشه منزلت نایز گشته نگاه و او از نظر کار از آن مملکت منصبت نموده مسیت و یک ماه رمضان ساینده وصول بروجای سلطانی

انداخت و قبل از رسیدن خبر حضرت پیکر کاشکان اسکندریه را گذاشته که بچشمه بودند و حضرت خاقان صید در آن مقام رمضان با بایان سانیه  
 با دوید روز عید قیام نمود و از آنجا به تبریز شتافته شب خاندان زمین رزق پایون حضرت روضه ضوان گشت و از تبریز با بچه گزیده اقباس سبلی  
 رفته در آن یورت خبر وصول اسکندریه لشکر قیامت از تواتر پیوست و حضرت خاقان حضرتتین جیشیه جلالت قرین پرداخته نیزه ابراهیم  
 سلطان را با همچنان فارس در بر افکار جامی داد و میرزا با لیسقر با دلیران خراسان و هارند ان بجا افکار فرساده و قول با بجز و دو پایون خیزن گردانیده  
 و میرزا آقچه جوکی را با چند هزار سوار شیرکار مقرر ساخت که نزدیک قلب آماده و متمنا باشند تا در هر طرف کجاست جیشیه یافته شریک معاونت مبدل  
 دارند و از آنجا سبب اسکندریه نیر مینیمه و میره و قلب سپاه ترکمانی را با بایستی که حتره مانده در آن دیده الوالاصهار و صبح روز شنبه خبریم  
 توجه مذکوره جیت دو حیش کینه در انداختی با فرق جوایی جلوه در جوشن شده فرق میدان قتال رسیدند و دلاوران طرفین بیاد حمله نیران متعابله آتش تها  
 مشعل گردانیدند و میرزا ابراهیم سلطان خشن نفسین با جانیه از مردان شمشیر زن بلکه گردان لشکر شکن بر جوا افکار مخالفان تاخت و براد اسکندریه میر جهان شاه  
 به اضمحش آمد از دست برد سپاه فیروزی نشان بی ثبات و قرارش سمت تزلزل پذیرفته و اسکندریه با دوبرادر مرکب بر آنکس خشن بسیار می اندر  
 برخاک خذلان بخت و از اینجانب نیز جسی ای شجاعان مجادنت میرزا ابراهیم سلطان بمیدان تاخته کانداری می بود که از قبول آن بهرام خون زیور  
 چادر ناهید که بخت ضربت شمشیر جسم جوانان دبان جل خندان کرد و اصابت پیکان چشم دول پهلوانان سیلاب خون در جریان آورد و بیت چنین  
 بود حال بلایان سپهر بخون شفق لاله کون کرد و چهره نگاه هر دو لشکر کشیدند تا فتنه آتشک صبح حارس مراقبت بودند و لحظه از اندیشه نگردد امانت  
 بجا بفرخواستند خودند و در دگر که چرخ خضر پشیزند و در آفتاب بر کشیدند و در باغ خطوط شجاعی شتر کوکب را منهدم گردانیدند بیت بر آنه زهر  
 صدای غیر سلامت شده مردان کوشه کبر خاقان اسکندریه کان اسکندر رستم توان در برابر یکدیگر متوجه صوف لشکر پرداخته و نو کور که و سورن دراز  
 در کوه و دشت انداخت و حمله مبارزان بتمن تن شکاف در صف اعدا کنند را بی کوی عدم ظایر ساخت و درین روز نیز حری در غایت مصون  
 بوقوع انجامید و امیر اسکندریه کمال جلالت و مردانکی ظهور رسانیدند چون سعادت بود شش بسیار چه بود وقت اسونک خاقان مظهر لو از ادوار نماز  
 و عرض نیاز درگاه کرم کار ساز خان گشت و بار دیگر بر اسپ کوه پیکر سوار شده روی بوی اعدا آورد بترجمه و فیروزی از مطلع نایدات ربانی خلق  
 نمود و بای حضرت و ظفر فرق خاقان عالی که خراج اقبال کبیره اسکندریه چون حال بران نوال بد دست از تبره او نیز باز داشته بای در وادی کزیر بنا  
 و حضرت خاقان صید بر تیسرین فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین دوی لاتنداره تواند بود لشکرهای الهی بجهتیم رسانیده فتح نامها با طرف کلاک شکر  
 فرستاد و میرزا آقچه جوکی بهادر موجب فرمان واجب الاطاعن به تگاشی دشمنان تو جوشه و مانده و هم صحرای موش زخته و آنا دستخط ظاهر کرده مراجعت  
 فرمود از شرف الفضلا و ابلغ الضحای مولانا شرف الدین علی برزی که در آن یورن شخر آیت لازم موکبالی میرزا ابراهیم سلطان بودند سفول است  
 که توبی میفرموده اند که آنچه از کمال شجاعت و بسالت و وفور مردانکی و جلالت میرزا ابراهیم سلطان در ظاهر سلما س برای العین مشاهده افتاده  
 اگر شمشیر آن صبحی میشد البته متصل معقول آن نقل زبان نمی کشاد و باعی زاین ثبات شاه شج بخت خوشه زحده بر روز بجدل سنگت و پخال  
 کوههای سلما س پرس کرده صد شرح دهند از دل سنگت و تیغ ابوا صحنه علمی همچون این نظم باغت اما بوضوح می پیوندد و باعی اسکندریه کان  
 چه حصیان و نندید و نامی جهان سزای او واجب دید از تیغ ابوا فتح چو بک بخت زنجبک تیغ شد زنده ابوا فتح بدید در خال این احوال خصیه  
 الخبیکت کورگان از جانب ما و در آنه و ترکستان رسیده و روضه داشتی رسانیده همچون آنکه در صورت تمامان سلطان محمود و خاندان و براق افغان  
 حامد اتفاق افتاد و براق روی جالم آخرت نهاد و هم در آن ایام از خراسان طبعی آمد و مرخص داشت که شاه زادگان مالیشان میرزا مظفر بن میرزا  
 با بقره میرزا پسر محمد کالی و میرزا امیر شهن میرزا پسر محمد شیرازی از عالم مجازی انتقال نمودند و خاقان بهیال از امتیاح خبر فوت دارای پسران دارای اظهار حال  
 فرموده چه ترویج روح ایشان بخت کلام و طعام طعام اشارت علیه مبدل داشت و بار دیگر از ما و در آنه سرعی رسیده جزو رسانیده که محمد خان  
 سلطان محمود افغانی یعنی شده بود بجهان جاودان فرستاد بیت گشتی نگشته تورا بهر کافات تا باز گشته شود آنکه ترا گشت ذکر  
 مهننت را بیت نظر اقباس از ظاهر سلما س بصوب قلعه البخی و مراجعت فرمودن از نو احمی انحصار در صمان

عنايت مالک الملک مطلق چون خاطر خضر خان گورکیز از جانب اسکندر فراغت یافت در ششم محرم الحرام سنه شصت و نهمین و ثمانصد و پنجاه و نه  
ظاہر سلطنت کوچ فرموده عنان باره جهان نور در بصورت عتق انجمن یافت و پس از وصول مسجد مستطغان اسکندر که در آن حسن حسین بودند بصورت بنیان نهاد  
و پیشکش سپردن فرستادند و چون آنقله در متانت استد اسکندر برابر است خاقان و الا که همان قدر از منتسبان اسکندر راضی شده بجانب قسطنطنیه  
معاودت فرمود و در نوادهم صخران منزل سید مقابل آنحال امیر ابو سعید بن امیر یوسف بار روی بیاوین چو بست و سعادت بساط طوسی استعدایه  
عنايت خسروانه شامل حال او گشت و حضرت خاقان سعید آن زمستان در قراباغ آران بیابان رسانیده حکومت مملکت آذربایجان را با امیر ابو سعید  
مفوض کرد ایندو در پانزدهم ماه شعبان قبت بمن طالع سعود و بخت میمون فال خداد روی سومی شرف و جلال و در ختم رمضان سلطنتی در  
اجلال فرموده ماه صیام در آن مقام گذرانید و چون بلال شوال سعادت و اقبال جمال نمود با در برون عید پرداخته حکام ولایات فارس و  
عراق را مثل میرزا ابراهیم سلطان و میرزا رشید و امیر غیاث الدین چقاچ شامی حضرت اصراف آذری داشت و دوم شوال خضر خاقان را سلطنت  
بجانب دارالتسلطه تیراه در حرکت آمد و ششم ماه محرم سنه اربع و نهمین و ثمانصد و پنجاه و نه در آن ایام خدمت بیاوین غیرت افزای فرزند جهان گشت  
بیت خسرو و عادل همیشه و شایسته به چو خورشید به بیت الشرف خویش رسید اکابر مملکت هر سه همو با عظم خراسان خصوصاً ابراهیم پیشکش  
و ثمار و لوازم تنبیت و استیضای تقدیم رسانیدند و بزبان حال قال مضمون این مقال نمودی گردانید شماعی غلبه باد تباخیر ایزد متعال وصول  
رایت شاهی مستقر طلال به مقام که آید بهر کجا که رود معین و حافظ او باد ایزد متعال ذکر فصل عنایت السلطه و الخلافه  
میرزا اباسمیر تقبشلاق استر اباد و بیابان بعضی دیگر از وقایع و حوادث که در آن اوقات دست داد  
رای مملکت آماهی خاقان گورکیز که بعضی از مصالح مملکت چنان اقتضا فرمود که قره العین سلطنت میرزا اباسمیر بیاوین در فی سنه شصت و نهمین و ثمانصد و  
ولایت جرجان قسطنطنیه و امیر علاء الدین علی که کهنش را میر محمد صوفی ترخان را با جمعی از نوئیان مقرر فرمود که در آن یورش ملازم موکب بیاوین  
شاه زاده باشند و میرزا اباسمیر در ختم صفر سنه مذکور عنان باره جهان نور در بصورت خضر خاقان معطوف ساخت بعد از قطع منازل علی مرتضی  
ببار ارفع استر اباد در آمد با طرف آن مملکت را بمن سعادت آرایش داده طرح قسطنطنیه انداخت و در آن زمستان بوضع چو بست که اسکندر گشت  
و دیگر لشکر آذربایجان کشیده در اوج و امیر ابو سعید را بقتل رسانیده و چون فضل شاد گزشت میرزا اباسمیر متوجه خراسان شده به بتوس پدر  
بزرگوار مشرف گشت و در سنه ۸۳۶ سپهر اسکندر را میرزاده یار علی از پدر که بخیه زدا میر خلیل الله شردانی رفت و شروانشاه میرزاده را بنده فرمود  
بر درگاه عالم نیا فرستاد و حضرت خاقان سعید او را منظور نظر تربت اثر گردانید و در حاکم شاه زادگان جای داد و در آن شمار ذری آنحضرت  
خبر نظاره مکان به حد که اسناد فرخ رنجیه که ساخته بود و سنک چهار صد من بدو می می انداخت سوار شد و در شمال کوه بادلیکاه که محل سنک  
انداختن بود غلبه از خواص و عوام از شهر سپردن آمده بودند خاقان سعید نیز پیشه سواد تا شامیکه فاکاه میرزاده یار علی بدان هیچ  
و چون او جوانی بود در غایت حسن و بصاحت نهایت جمال و راحت مردم عاشق پیشه بی اندیشه زنک نظاره مکان رعد داده سردر پی او نهاد  
و حضرت خاقانی از شاه به صورت متعجب گشته پس از آنکه بارگاه جهان پناه خوازمیده اشارت فرمود تا امیرزاده یار علی را بنده کرده بجانب حرکت  
بردند و درین سال در دارالملک میرزا ابراهیم سلطان را پسری دو قلند متولد شد و میرزا سعید را در سنه شصت و نهمین سال میرزا سعید  
جانشین میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور کورکان که نیز صاحب برت خاقان عالی مکان مشرف بود و از عالم انتقال نمود و امیر تیمور کورکان  
که با بخت و دوی خوشی میگردد و در وقت براته بود راه سفر آخرت پیش گرفت و آن منصب بولد ارشدن سلطان ابو سعیدت تعلق پذیرفت  
ذکر ششمه از صفات فارس مضافاً لغیاث السلطه و الدین میرزا اباسمیر و بیان رحلت آنجناب  
از عالم فانی در ایام شباب و او ان جوانی میرزا اباسمیر پادشاهی بود جامع کما سن شامل و عادی انواع مکارم و فضایل عفو  
مکانش بر تبه که تا جلد آن روز کار در بارگاه خلافت پناهنش در صف عالی نشسته با آنغبار گردندی و در وقت شانش مشابه که تخت نشینان عالم  
و در کباب سعادت استایش فاشیه چاکری بردهش کرده نوادم فرغانه بری بجای آوردندی بجای عدل رحمت گسترش در هوای انصافی جهان جهان

پروبال اقبال مکتوبه که بگویند قریباً شایسته این بجز اذیت می نمود و تمام دست سعادت پرورش آن سان که بر بارگشت که ششمین زمین از ششمین پیرین بر است  
در گذشته اندک زمانی ملک آزادی او اگر بیکر فرسیدی می نماید نورنا صبح روز شنبه بخود بنشیندی و تیرتد پیر صاحبش تیرش چون در شب و بجز جواد شام  
گردید طی ظلمت مصائب خواب را با بصارت حصول نواد و مآرب مبدول گردانیدی بوجود و نور جاده و جلال و کثرت جنت و اقبال کمال است ارباب علم  
و کمال ضایعیت راغب و مایل می بود و در تقسیم عقلی صاحبش نیز کسیج و قوی از اوقات اقبال انفعال نمی نمود و فرزند آن کامل از اطراف و اکناف فارغ  
و نوزان بهره آورده در استان کمرت آشنایش جمع بودند و بلعاده و افزاست و ضحاک صاحب کیا ست از اقطار اصحاب عراق و فارس و آذربایجان  
بدرگاه عالم پیش نشانی صبح و شام ملازمت می نمودند و آن شاه زاده عالیشان در تربیت و رعایت تمامی انظار کرامی کوشیده همه را بجز خاتم و خان  
مسرور و شادمان می ساخت و بر کس از خوش نویسان و مصوران و نقاشان و مجلدان و در کار خویش ترقی میکرد به یکی تمت بجالش میبرد اذیت بیت بود  
شده چو سلطان با سبقت عقل و عدل و احسان و دهنور و آن شاه زاده عالیجناب در غوغایان او ان شباب بشیر شرب شفق تمام داشت و مجلس  
کامرانی و اوقات زندگی را بی رایح و باده از غوانی حرام می پذیرد داشت به صبح که بام زنگار هر در برم پیر لاسح شدی از ساقیان خوردند خوار  
سے خوشکوار طلبیدی و هر شام که قریح سیم اندام بلال در مجلس شایسته و تیار بگردش در آمدی از دست خورد و بیان ماه دیدار جام باده نکل  
در کشیدی چون این سخی از خنده اهدال تجاوز نمود حرارت سرب لطیف در مزاج شریف نصرتی تمام کرده سبب مرضی گشتی گشته استعانت از دست خسته ضحاک  
روی بخلاف آورد اقطاب عادی و کلمه مدتی بر چند در معالجه سعی نمودند بکافی رسید و آن خسته و جنت استین در صبح شنبه معتمد حادوی الاولی از نسج و نشین و شام  
از عالم فانی جهان جاودانی منزل کرد چون حضرت خاقان سعید ازین عاده با یادگاری یافت در غایت اندوه و حسرت از بیخ زافان سیاه سفید که سکون  
شاه زاده مرحوم بود شافت بعد از تقسیم شرایط تخریب و کفین برنج سنت نیا لرسلین طریقت تمام نمیشد بان باغ برش حضرت قاب نماز کرد از حضرت  
خاقانی بهانجا توقف نموده امرای عظام و اکابر اقامت بایوت را برداشتند و بعد شش شریف محمد علیا کو بهر شاد آغا برده بجاگت سپردند و در آن روز جمع امر  
و دند او سادات و علماء و عامه و کافه بر ایالیناس کبود و سیاه پوشیده بودند و از کمال شگفتی و اندوه بودند فرخ اکبر و صیو صیو صیو صیو صیو صیو صیو  
حفاظ آیات قرآنی در آن مدرسه شریفه تخریب گشت کلام پیر و اخذ و امرای عظام و خدام بارگاه بهر احتشام خاص علوم نام را از مطهرات و علا و  
مخوف و بهر در میا خسته بعد از آن پادشاه و افزای احسان خلاق را از جا نگه کرد و سیاه و سو کواری بیرون آورد و به تخریب ایالین امر فرموده دست در جلی  
صبر و نیکبائی زد چون بخرید جنت بمرشد رسید میرزا انج بیگت کورگان اظهار اندوه و اضطراب فرموده حبه اقامت مراسم تعزیت بد از دست خسته میرزا  
شافت و سعادت و جنوس پدر بزرگوار در یافته جرات آن مصیبت تازه گشت و نوبت دیگر ناله و غیر میر و وزیر و صغیر و کبیر از اوج فلک تیر در گشته  
و آخر لام چنانچه عادت جانیان است همگنان تسکین یافته سبب تعزیت را در نوشتند و حکام و ولایات بفر فرود شافت بعضی عشرت مشغول گشتند  
بع این جهان همیشه بود است چنین مدت حیات میرزا با سبقتی محبت سال و چهار ماه بود و یکی از فضیلتی وقت این باغی و در تاریخ و فاس نظم  
نمود نظم سلطان معبد با سبقت محرم کشتا که بگو بابل عالم جنرم من رقم و تاریخ و فاسم این است با در جهان هر در اندر م از میرزا با سبقتی میر  
با در کار ماند باین ترتیب میرزا کن الدین علاء الدوله میرزا سلطان محمد میرزا ابو القاسم بایر و حضرت خاقان سعید بعد از فوت فرزند رشید شاد  
او را میرزا علاء الدوله تفویض نمود و حبه میرزا سلطان محمد و میرزا بابر موجب و مرسوم تعیین فرمود کشتار در میان نهضت لوا و خطیر  
بیکر کجاست آذربایجان حبه دفع شش سکن در روز که بعضی از نوایب زمانه خدار و مصائب پیر همکار در اوایل سنه  
شان و نشین و ثمانه از انهار امیر خلیل الله شروانی بسیار علیه حضرت خاقانی رسید که اسکندر بن امیر قراوسف از صفا آذربایجان طایع گردیده و  
تخریب طایع بلاد شروان را پیش نهاد بخت کرد انیده بنابر آن خاقان سعادت نشان بار و دیگر غم عراق و آذربایجان فرمود اگر امر این بورش  
مواقی مصلحت دولت نمیدانستند خاقان بینه نصرت ما بفتح آن فریبت رعیت می نمودند اما امیر جلالت الدین فرزند شاه در غوغای مسرور شد  
که چون سال میرزا با سبقت از عالم اتقال نموده بعضی از مردم کوه نظر تصور کرده اند که بدان جهت صورتی کمال عساکر منصوره یافته مناسبت است که سفر  
از بایجان به صفا رسد و این سخن در غیر صورت کوه کیر جایی که شرفان بایون به صفا جود کمالک محروسه نفاذ یافت و امیر قراوسف بکوهت دست یافت

براهمه سرکشته امیر علی شاهی و خواهر رمضان قوی بصیغه اموال دینی تعیین یافتند و اعلام حضرت علام دوم ماه ربیع الثانی در میان حمایت بهمانی اند  
 مستقر بر دولت و جهانیانی در حرکت آمد و چنانچه عادت آن پادشاه نیکو اعتماد بود در اسناد راه زیارت مرقد اولیاد اهل الله مبادت مینمود  
 مجاوران مرزات و خوار اصلاط و صدقات فواختره از روحانیت اکابر عباد و زباده ها و میفرمود و روزی در جنگاوم و سرداران بار دو طی طویون  
 می پویند و لوازم پیشکش و شایر بجای آورده نمودنش می یافتند و چون مالکتری می مضرب خیا مکار حضرت انجام کشت بگو چو درستان از سر ماری و در  
 و دیان بر تبه انجامید که حرکت از آنجا کمال نمود لاجرم اشارت علیه نفاذ یافت که امر لودگان دولت بوریا با ساختند و دوران ولایت طرح نفاذ  
 انداختند و چون اسکندریه وصول موکب نظار و واقف شد مملکت آذربایجان باز گذار شد است بهر میت بر افراشت و اشرف و همیان آندای روی  
 شهرای فلک آرد و نه و امیر علی الله شرفی تیر شریف و سبوس ناز کشته با صنف الطاف اهتمام یافت و معادن آنجا امیر شاه بن قریب  
 بر بنوی سعادت و اقبال بید کا سلطنت و استقلال شافت و نظور نظرات و عنایت پنهانیت کشت و در شان ازین اوقات میرزا ابراهیم سلطان  
 را در شیراز حاضر دست داد که هر چند اهل باور مد او سعی کرده معینه خیا و در چهارم شوال سال مذکور طایر روح مشرف آن شاه زاده سعید فخری با  
 با شانه دست پرور نمود و میرزا ابراهیم سلطان بفرمود کارم اخلاق و محاسن آداب و تربیتنا بل فضل و بنور عنایت پنهانیت آن دانشور از سایر پهلوان  
 دو دمان صاحب قران نظور قرین اختیار تمام داشت و در باب تقویت امور شریعت به خیا و ترویج جهام قیت خراسان و علم سعی و اهتمام می افراشت  
 و کتاب خلافت آیات نظره که عامه حکیمان اهل عالم هرگز خیا ن یعنی در سلک نشا نگشید بهین التفات آنحضرت و خنده صفات بر صفت ظهور سید  
 اشرف الفضلا و بطن الصفا مولانا شرف الدین علی البرزوی بسبب تصنیف آن نسخه شریف بنوی نظور نظر انعام احسان گردانید که صحبت آن اطراف  
 اتفاق مشهور گردید و آنحضرت چون خبر یافت آن شاه زاده صاحب تائید حضرت خاقان سعید شنید باز به اندام عرض بهر شکلی آن هر چه کشت  
 را سخن گردانید و خلق و اضطراب بسیار نموده لوازم سوکوی و تعزیت داری تقدیم رسانید آخر الامر بختش در تانی رسانا داده و حق تقدیر جهانی نهاد با  
 طعام و خنات کام ملک علام اشارت فرموده مشور حکومت فارس با بنام خلف صدق شاه زاده مرحوم میرزا عبدالقادر نوشته سر انجام امور ملک آن  
 ولایت بر شیخ محبت الدین ابوالخیر تقویین نمود و بعد از اوقات امیر علی الدین خاوند شاه بن امیر خورشید بر او امیر جلال الدین فرزند شاه که بعد از  
 میرزا سیم حکومت بهمان تعلق بودی گرفته بود در می جهانم آخرت انتقال نمود و درین سال در بلده و بلوکات هرات علیه و با و طاعون طلیان گردید  
 از خلافت روی جهانم آخرت آورده شدت آنجا بر تبه بود که در یکروزه هزار کس در شهر و بیرون فوت شدند و آنحضرت بصورت هر چه تا تر متعاقب نمود  
 بارودی جایون میر سید و موجب توجع خاطر اکابر و اصناف دیگر و بیابان خزان واجب الاذعان نفاذ یافت که هر گونی که از خراسان بار دورید  
 کسی آن در مطاف نماید بهمان سر تبه نواب کامیاب رسانند هم در صورت شقاق جز رسید که امیر الیاس خواهر که در قصبه دکان بنا بر عرض رضی  
 از علامت موکب جایون مجور کشته بودند عالم انتقال نمود و آنحضرت بر فوت او تا سفر نموده ما دکان را به پیش سید یوسف خواهر بر سیم سوغالی  
 غایت فرمود ذکر آنحضرت حضرت خاقان سعید کباب و دارالملک آذربایجان و رفتن میرزا محمد جوکی بهادر از  
 عصبیت اسکندر با در پایجان چون همیشه شید از طول کشت دندستان خانه حوت طول شد متوجه منزل بهرام گردید و لشکر از طریق سها  
 ریج غزیت بهر میت نموده سیم فروردین روحی تازه و غالب نبات نبات و میه حضرت خاقان سعید از یورت شقاق در حرکت آمد و فارغ از خنات  
 میرزا محمد جوکی بهادر در ابرم البغداد عقب اسکندر ارسال داشت و موکب جایون در میان غایت ملک چون بکنگی می مسافت فرموده فرزند و  
 ازین مقدمه جنبه صفات نصارت در عرض خبان داد و در آن مقام سادات و قصات و اعیان و اشرف تبریز لوازم استقبال بجای آورده و  
 خسروانه بهر ما فوازش و رعایت فرموده آنحضرت تا بستان و بیراه در دارالملک آذربایجان بدولت و اقبال کنایند در آن زمستان بصوب  
 قراباغ اتان توجه نمود اما امیرزاده محمد جوکی بهادر در جست و جوی اسکندر تا آذربایجان خنان کیران باز گشید و چون از وی نشان نیافت روزی  
 چند در آن ولایت با ترحم پرداخت و امیر فراموشان دمان ایام مراسم صیافت و جهانداری تقدیم رسانید و میرزا محمد جوکی سبب بصارت  
 انجذاب کرده که تبه از خنات خاندانش از خطبه فرمود و امیر فراموشان آن مجلس با اجابت نموده در نهره بیج امدت قرین در می هر سلطنته کرد

جباریم

کرده و در روز بیستم بریح الاقل ششمین ماه عقد نکاحت بوقوع پیوست و چون پنج روز بعد از آن حضرت خاقان مسجد رسیده و در شیدان کتین بسیار فرمود  
 بر اجابت امر نمود و شاهزاده بخدمت پدر بزرگوار گذشت به شرف دستنویس مکتوب یافت و بعد از آن ایام خاقان خلعت اقتسام عنان و عنایت بصورتی باغ  
 یافت و بیستم بریح الثانی نوبت شلاق از پرتو با چهره رایت خاقانی زینت بروج اسمانی یافت و از آن منزل خسرو عادل شیخ نوزاد بن محمد بن شیخ مرشد الدین  
 گذرد و بیستم رسالت بروم فرستاد و پادشاه آند پار سلطان مراد پیام داد که اسکندر بن قزاقیوسف پوخته در غیبت موکب بایون مستر عن خلعت از بیجا  
 می شود و چون جریمت منصور دفع اوجی کرد فرار برقرار خستیمار نماید لایق آنکه اگر بجانستان نماید طازمان اورا گرفته بند کرده در کالام نپناه فرستند  
 تا علامه از بیجاان از غنمه و فساد او امان یابند کثرت در بیان معاودت ریاست ظفر نپناه و تقویین فرمودن حکومت  
 از بیجاان با میر حجابان شاه نظم چون باد به از برخواست از سبز کل جهان بیاراست شایع عمل جوین کلشن از پرتو آفتاب  
 خاقان متوجه خصال در پانزدهم شوال سال شصت و سی نه از قریب از آن بصوب او جان حرکت فرمود و بعد از وصول بدان مقام فرج انجام نام  
 حکومت تمام ولایت آند بیجاان را در قبضه اقتدار میر حجابان بن امیر قزاقیوسف نهاد و او پیشکشهای پادشاهان کشیده جنبهای حسروانه ترتیب داد  
 و چون چنانچه خیر پادشاه خلعت بخش کشور کیر از بند و نسق امور مملکت آند بیجاان فراغت یافت عنان سمن جهان نوزاد بجانب دار السلطنه برات  
 ساخت و دویم بریح الاخره اربعین و ثمانه در عین دولت و قبالتی بفرجه و جلالی رسید کار و احیان خراسان که سه دو سال از بیجاان خدام  
 بارگاه سلطنت و استقلال گذرانیده بودند از عیار موکب بایون دیده نظر کشیده را مسور گردانیدند و بوزارم نیاز و شایع مودت نمودند و نخست  
 همه را بواجی خواستند و بی تمهید بساط عدالت آورد و در رعایت قائم و رعایت کافرا بیا بر شیبها لغزید که فریدی بر آن صورتی توان کرد  
 و بعد از آن ایام شیخ نوزاد بن محمد مرشدی از خزره م باز گردید و عنان بخت آینه که از سلطان مراد شنیده بود بعضی رسانیده و بعد ازین وقایع چند سال  
 خاقان متوجه خصال در منقرات و ولایات خراسان بعبادت و اقبال اوقات شریف مهورف داشت و همواره در انتظام همای مملکت و ملت و  
 سر انجام امور دین و دولت رایت مسی و استقام می فریادت ملوک کامکار و سلاطین نامدار مراطهاست بر خط فرمان بناده و دست عنایت ربانی و  
 انامل شتیب سجانی ابواب آمان و آمانی بر روی روزه کار طبقات انسانی گشاده بجای بیجاون بخت و کارانی در هوای دولت و جهان بانی طایر و ساغول  
 حال طرب و شادمانی در بزم حیات و زندگانی دایره بجهت رتبه العالمین و اهل صلوته علی محمد و آل الصلوین ذکر گشته شدن اسکندر  
 بدست پسر بد اختر از ثقات فطرت مرویست که اسکندر بن قزاقیوسف را پسری بود قبا و نام و جناب با محبوب ترین همگان پدر که سمات بجا  
 سلطان بود و بیسی لعبت داشت تعلق و تعلق میورید و در آن اوان که خاقان عالی مکان آند از بیجاان بجانب خراسان معاودت فرمود اسکندر بطلب  
 انجی رفت و با جناب و بیسی آفای خوشونت و بد مزاجی گردید که شایع بخت سادری و پیشکش بای مولانا خلیج یعنی میرزا شاه رخ فرستاده بود و دید قبا و بیسی  
 هر چند با قامت عذابی مصقول بان سگینود و معقول بی اشتهار و ایشان بقبل ستم پدید آمدن باران قبا و بیسی صورتی نمودند که اسکندر بی بی بیجا  
 برده بایکد یکسر مشورت بجای آورد و بعد جانش کرگین بستند و در شبی که اسکندر شراب بسیار خورده و در بام قلعه خفته بود بیسی بخلاف محمود نرمان  
 با ناکشید و قبا و بیام بالارفته مخبری پدید رسانید اسکندر از خواب بیدار شد و تصور آنکه ستمی قتل او بیکانه است بزبان بهمانت قبا و آواز داد  
 و آن پسر بد اختر بیجاان پدید آمد و بکروشا و ذکر آمدن بیجاان حکومت قانام از نرزه الی مصر و شام و بیان بعضی از خواست  
 ایام و وقایع سهو و هوام در وقتی که سلطنت مملکت مصر تعلق بکانت اشرف گرفته بود و میرا خورشید چاق بیکت بساعت بخت بیدار شدی در  
 خواب دید که حضرت شاه زنجی اورا بر دوش بر سر پادشاهی نشاند از غایت نشاط و انبساط بکالت بجهت و انبساط آمد چون کل از نیم نیم سهری ششم  
 و بیالت مملکت مصر رسید و ارگشته خاطر بران قرار داد که میرا که بکروشا او در همین حال از پرتو نوا بار ز عو نه جل بشکند با حضرت خاقان بصیطرین خفا  
 سلوک دارد و چون خلعت شرف فوت شد ارکان دولت و احیان حضرت از جمله خوار امر چاق بیکت را قابل سلطنت یافتند و با آنکه محمود بنود  
 که میرا خورشید قانم پادشاه کرد و او را بر سر پادشاهی و سروری نشاند و مملکت الظاهر لقب دادند و نوزاد طاعت و چاکری بجای آورده و در  
 سلطنتش نهادند چون چاق بیکت در خلعت دار می گشتن کشت بنابر معتمد که در چاکریت خوار که در مملکت خاص امر نظم بود با تبرکات لایحه و منقولات

چهره متمیز بسیار و او در خان در فتح شیوه خلافت و نفاق بدکار عالم پنا فرستاد و چنگو تا در شهر سمنگت و اربعیین و خانانده بیاد التماسه برآوردیده و بعد از  
 سه روز بوسیله امر اعظام سعادت مقبول نام خانان کرده و نام یافت و آنحضرت بزبان لطیف و رحمت احوال ملکات ظاهر از وی پرسید و اظهار محبت و  
 فرمود و چهره او در دست راست در جگر که نویشان بزرگت جای جلوس چنین بود و در اندر و طوی عظیم ترتیب کرده بودند و اکثر طرف و او ای که بچشم پادشاه  
 در آوردند و چشم از طلا و امر بود و بدو که بر تر صبح داشت و چنگو تا بعد از اکل طعام ستونی در کمال اغواز و احترام تمام خویش بنگشته شاه نادگان طعام  
 و امر از وی الاحترام بویست او را طوی دادند و اسپان از می نزد باری نهایی زنگار و خلع شایع و فرستادند و در آن ایام چنگو تا بموت و عرض بسیار  
 چنانچه پنج کتاب مجتهد از کتب نهج پادشاه بهجت کثرت طلب داشته تا و بیات حجاب سنت و جماعت مؤلف پنج منظوم از تریه می تفسیر کسب علامت از می شرح  
 تفسیر جامع مصنف خود و بکار می شرح کشف مولانا غلام الدین بهلولان و وضع در مذنب شاهی با آنکه مجموع این کتب در کتبخانه بایون موجود بود  
 حضرت خانان سعید فرمود که هر یک کتاب را بجز خوب نوشته و جدول کشیده تسلیم چنگو تا نمودند و در وقتی که چنگو تا اجازت مراجعت طلبیده خانان  
 سعید بویست دیگر او را طوی داد و چهره سلطان چنان تبرکات پادشاهانه و بیلاکات حسروانه عظیم فرمود و مبلغ پنجاه هزار دینار کیلی الملی اعظام نمود  
 و هر یک از پنجاه نوکر او را اسپ و جامه و هزار دینار عنایت فرمود و مقرر شد که مولانا حسام الدین مبارکشاه بر او پنج برسم رسالت مکتوب بیامی  
 مبرور و در هر یک برسم حساب نه مذکور چنگو تا در ضمن کشته روی برآورد و چون بوجیب فرمان ملک ظاهر برآید داشت که بر اصعبان و شیراز و  
 یزد و کاشان همواره حضرت خانان سعید سرخان آن بلاد فرستاده پیغام داد که در وقت بیامی شهر آیین بندند و از هر چهار شهر مبلغ پنجاه هزار دینار  
 باورسانند و در هر سال و اسب محال میرزا غلام الدین را در شیبگاه شهبان سپری کر است فرمود و آن فرزند از چند سلطان ابراهیم سوم کشت  
 و چهره صفت تاریخ ولادت این مصراع که تاریخ شود شب سیم از شهبان بر خاطر یکی از اهل فضل گذشت و بعد از آن سال میرزا قزلباش شیخ که در استان  
 سلطنت آستان خانان هالیستان اعتبار بسیار داشت و راست نیست مصوب عالم آخرت بر او فرار داشت و از آنجا که در خیابان برآورد در شیبگاه  
 موجود است و سپهر سوده آثار محرابین اجزاء صنادق الدین محمود رزقه الله علما خانان در آن بقعه بلوزم تدیس اشغال آورد و در مندرج و اربعیین و خانان  
 امیر خسرو عادل غلام الدین علیکه کوکلتاش که در مبارکشاه از نو و تجا و بود از عالم طاعت نمود و در کسب در سینه که در سر خیابان برآورد ساخته و پرورش  
 سعادت است مدفون گشت از آثار خیر میر علیکه با طلی است که در پنج فرسخی برآورد بجانب شمال آن بقعه بود در کمال وسعت و رفعت و نایبیت که  
 سنین هجری سنه ۸۰۰ و ستیماه رسیده اکثر بیویات انعامت بر جااست انعمه حضرت خانان سعید بعد از فوت امیر علیکه مناصب او را بولد  
 ارشادش امیر ابو الفضل تقویین فرمود و یکی از فضلا این قطعه را در تاریخ وفاتش نظم نمود قطعه میرزا عادل علیکه آنکه او در سلطنت غنیمت شد در زمان  
 شاه نوح سلطان لولیک رحمت حق بر روان گشت در تیره پیر ملک زان بود تاریخ فوت رحمت الله علیک و هم در سنه مذکوره جنرید السلطنه  
 برآورد رسیده که مولانا حسام الدین مبارکشاه که بجانب مصر رفته در عمارت احوال قدس است وفات یافته پسرش امیر رحیم داد مصحوب چنگو تا نزد سلطان  
 چنانچه رفته و بر تو عنایت سلطانی بر وجنات احوال شایسته معارفین این حال از جانب کابل و خنیز جز آنکه که با فوجی غلبه آغا جنیت نصر و علان  
 که در اوایل حال بجبال کج میرزا علی شیخ بن میر تیمور کورگان پسر میرزا اسکندر و میرزا باقر از وی متولد شدند و بعد از شهادت میرزا علی شیخ  
 خانان سعید او را در حرم خویش مای داد و میرزا بهر غنیمت از وی در وجود آمد از عالم غانی بر ارض انجالی اشغال نمود از آثار ملک آغا در بقعه الاسلام  
 پنج مدینه رفیع و وسیع در کمال تکلف و رفین موجود است و در فن آن خانان که کسب بهمان بقعه شریف است و در بلده فاعرة هرات ملک آغا خانان  
 و در آنجا پیش و در اشعار و دو مقام ساخت و در نه فرسخی برآورد در میان دره نگی و جبل و خنیزان رباطی و وسیع طرح انداخت در این سنوات بود اسطر تواتر  
 فرات اکثر این بضاع روی با بندام آورده و نایبیت به صاحب دولتی میل تجرید عمارت کرده و التوفیق من الله تعالی آنه قادر علی ایشاد کشتا  
 در بیان منصت حضرت خانان سعید بجانب نیشاپور بطلب خصمیان ملک کیومرث رسید از می و در ضمن میرزا  
 سلطان محمد بن میرزا ابی نصر بقران جبه کشید قوا عد سلطنه و شهر یاری مدینه حسن و اربعیین و خانانده ملک کیومرث رسیده از می  
 که تا آن غایت نسبت بان هر شهر کامکار می در طریق چاگری و فرمان برداری سلوک می نمودند از جاده طاعت گذاری پرون نهاد و جمعی از سپاه

کر سلطنت

بنام آورده



از سپاه رسیده و با تاخت حدود در میزد و آن فرمود و جناب فخره و انوشیروان ملک لر خلع یافته چون با خیرید از سلطنت برات رسید خاقان بخت  
کشور با سپاهی قیامت از دروازه ایل نشسته ۸۳۱ متوجه دفع شرخ خاقان بدافتر گشت و چون نواهی میسایر از فرزندم خاقان حضور بر وقت از شهر حضور گشت  
سپاه بطلب و براس اساس طغیان ملک کیومرث را اندام داده قاصدان بخندان باستان سلطنت ایشان بر نسا و در زبان مجزونیان عرضه داشت  
که مرا چه زبیره که اندیشه مخالفت خدام بارگاه خلافت بر خاطر کند نام و معا بد فوجی از سپاه حضرت پناه مایش نهادت کرد نام اگر فرض مجابون اینها  
و متابعت است بنده و خدمتکارم و اگر میل ولایت و ملکیتت بگریز فرام شود بسیارم امر انعام شرح مجزوه منظر ملک کیومرث را عرض کرده بزرگ  
حسن مقال نایب ختم خاقان بود و خصال اسطغی کرد اینده و در باب تعیین مالکی که منصب بلاد عراق تواند نمود مشایخ مشورت بجمعیم رسانیدند و در آن  
اشا امیر جلالت فرزند شاه گفت که این اوقات که شیخ بهار الدین عمر از سفر مجاز بد از سلطنت برآه رسید فرمود که در باب تنجبه قزوین بر سر تربت حضرت  
زبده تسکین شیخ احمد غزالی قدس سره بر خاطر هر کردید که اگر بر او میسر از سلطان محمد بن میرزا با سلطنت عراق بر داشتند و علم دولت آن  
شاه زاده جوان بخت را در آن محالک بر افروخته شده بنام علی بن خاقان مطرف و حکومت ولایت سلطانیه و قزوین و رمی و قزوین در می برج کشور  
از زانی فرمود و کوش شاه زاده را بدر اضلاع سودمند زینت داده شرف حضرت نهایت نمود امیر جلالت الدین فرزند شاه در طارنت میرزا سلطان  
محمد با بطام شریف برده از آن مقام رفیق اخوان و احترام مراجعت کرد و چون میرزا سلطان محمد معتمد سید لوار عدل و احسان بر افراشت مردم بسیارند  
اطراف بلاد و اعمار رومی بدگاه شاه زاده آوردند و سرزدان کردن کش و لشکر کشان رسمش در سلکت سایر خدام شرف انعام یافته حاکم تمام  
بنا یونش با تو تیا بصر کرده لاجرم دخل شاه زاده بخرج و فا کرده دست تصرف بجهت بعضی از ایل توتل در از فرمود و این جنر بد از سلطنت برآه رسید خاقان غیبت  
پرور فرمان داد که سلطانیه و قزوین سپور خال میرزا سلطان محمد باشد و در سایر ولایات عراق دخل نماید و آنچه پیش الدین محمد بجزی لجنه ولایاتی که از شاه  
زاده بازستند مستحق شده و از وقوع این حکم میرزا سلطان محمد متاثر گشته مهم بدان بنامید که شایع مخالفت و خصمیان ظاهر کرد این چنانچه کیفیت آن  
داستان باج که بر بود هم بیان خواهد کرد و ذکر شمه از احوال امیر جلالت الدین فرزند شاه و مرخص شدن خاقان عالیجاه  
امیر فرزند شاه بن از خوش شاه بغایت حمید و خصال پندیده و حال بود و از ایل ایام جوانی تا او احوالات زندگی بقدم اخلاص طارنت خاقان  
مینمود و در بر زخم او را اختیار و اعتبار رتی میکرد تا من حیث الاستقلال تمام تمام محتات ملک و مال با عجبش افتد و در او روی شایسته کثیف  
و کمزوری این ده همچین سرودی در ایام دولت و اقبال همیشه سر بجام مهمام سادات و علمای شایخ و فقرا در عیاد و مساکین را بر ذمه تبت خود واجب  
و لازم میساخت و در در خانه بیت احوال کا قدر باریا و اشاعت جرات و مبرات خالصانه تعالی پویسته تبت عالی نمت مصروف میساخت و در در  
سپرون و از سلطنت برآه و سایر محالک و ولایات قباخ خیزان در این مساجد و حوائج و در عیاد و حیاض بنیاد نهاده با تمام رسانید و با قامت نفا  
و قری بسیار از قباخ را محمود و آبادان گردانید بکس انجبار روزگار و آسپید نانه همگامی مضطر شده دست نمایند در این حال غشش و اگر رسانید  
چهار تنی از دم و دنیا بود چون باری در دولت سمرای او نهاد مانند کل حبیب و در این اولدند تمام میسایر تبت عیبت در بار اگر دست نوکیت عالی  
نمند دست تنی برین کند هرگز از چهار و بعد از فوت امیر علی که کوکلتاس اعتبار و اختیار امیر جلالت الدین فرزند شاه از پیشتر بشیر شده سایر امر  
دارکان دولت را در هیچ امر از امور ملک و مال اختیار نماند و هر کس با آنجناب بجهت بعضی می نمود بیخ آفریده خلاف آن صورتی نداشت فرمود و بعضی  
بر خاطر مجابون بادشاه برنج مسکون کران می آمد تا چون از نوینیان دیگری بود که بصالح امور ملکیت پرورند و خاقان بادشاه به مشار روزگار بجا چون  
می ساخت در شمشیر و در بعضی نماند امیر جلالت الدین فرزند شاه امیر جلالت الدین هم و جناب ذی را که بصروف خصال و کمالات انصاف داشت  
اموال با عجب گردانید و تبت از قول آن عمل استغنا جسته بر چند در آن باب بسیار نمود بجا می رسید بکرامت تمام بوجب فرموده امیر تبت عالی مقام  
متوجه قبا لاسکام گشت حضرت خاقان سعید در وقت حضرت او را گفت که تحقیق نماید که اموالی را که در آن روز ایل از او بجا می برد آفریده آورده بود  
چشمیغ و معتاد بوده زیرا که بیع اشرف اعلی رسیده بود که نوکران امیر فرزند شاه دست تصرف بان جهات در آن کرده اند و اینها تبت با ایل  
با فرایح محاسبات سر ساله سرکار بجا نامور گشت و چون در آنسال کسب اتفاق میرزا محمد بکی با او در حدود و بجا بود حضرت خاقان سعید تبت

که در سوال آن ولایت فوت و فرو که پشت بسیار واقع است و اگر تعلق بنیاد میرزا شاه و او در دستیه می تواند که بی مد آن مهم و این در میان  
واجب الادفان شرف نهاد یافت که جهات قبه الاسلام پنج بحضور و شور فرزند میرزا محمد جوکی تحقیق نمایند حال آنکه شاه زاد مد اسنت و جناب  
سختت بود مزاج تمام بود و ای بر حال کسی کشم کند نمودار کی العقد چون سید محمد الدین محمود بمقتضی سید با تعلق بنیاد میرزا محمد جوکی سید تحقیق  
معاملات و افران محاسبات و ضبط اموال و جهات پیش نهاد تمهت گردانید و تصرف و مختصر بسیار بود و کلا میرزا شاه شده در آن با بنیاد  
مستقر زینب داد و قبل آنکه تیدار پنج مراجعت نماید در سهواً شده مزاج شریف حضرت خاقان سعید از جاؤه اعتدال تصرف شده سیریه اعتدال  
و ضعف قوت گرفته و بی باقیست ضعیف گشت و پنجه در اطراف بخت کشور شیخ یافته ممالک جهان خصوصاً خراسان خنان شفته و پریشان گشت که شرح  
آن در خبر بیان و اما در تمام و مدار تیسیر پذیر نیست و امیر جلالت الدین فرزند شاه ابطبار سجاد و حکما تخریص هم آورده در از آن وقت و دست و تخت و  
دو تیر و کسب شریه و اخذ شغال بودند و در ویشان و گوشه نشینان دست تخریص و نیاز بر آورده از درگاه حکیم علی الاطلاق شکار ذات غایب البرکات  
حسرت یافت و اسانت نمودند و عاقبت نهایت ایزدی شایع حال عالمیان گشته هیچ محنت از طلع مراد طلوع کرد و از دیار مرض روی در خطاه نهاد  
مزاج موفرا لابتیاج روی سیریه اعتدال آورد و محمد بنده العالی الکبیر و الصلوة علی البی البشیر التذیر ذکر جامه پوشان خانه کعبه مطهره از اجاب  
تعمیر و مکرر با بیان انتقال امیر جلالت الدین فرزند شاه بجو ام حضرت ایزد تعالی در سال گذشته حضرت خاقان سعید جناب  
مرضوی سید محمد زمری را بمصر فرستاده بود تا از ملکات الظاهر سلطان جهان استخاره نماید که خانه کعبه را جامه پوشاند و سید بان ولایت شتافته و از  
پادشاه مصر موافق با جواب یافته مراجعت نمودن بارین درین اوان که ذات شریف خاقانی از خاخار لطف بجانی شریف محبت سید بصیرت  
فرمود شیخ نوزالدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد الابهری را نامور گردانید که خادم حبت اقدس شده طوارم آنکار پروردار حضرت شیخ الاسلام  
و جناب مولوی جامهائی را که در در ابعبا و پروتیب آورده به راه آورده بودند بر داشته روی بر راه نهادند و چون ملکیت شام در آمدند امر او اعیان  
آن بلدان بنیت بدیشان شریف عظیم و ضیافت تجویم رسانیدند و بعد از وصول مجدد و در سلطان جهان جمعی از مقرران و مخصوصان را با استقبال فرستاد  
تا آن دور زک را با خازن و احترام تمام بهر رسانیدند و در و شانی بگلف فرود آوردند و جناب شیخ و حضرت مولانا پس از آنکه سه روز آسایش نمودند  
ایشان را طلبید منظور لغات گردانید و از احوال خاقان سعید پرسید و بعد از چند روز با سبب سفر محاسبات کرده و محو جمعی از خدمت ان شرف حضرت  
اندانی داشت چو را چنان کعبه رسیدند معادست طواف رکن و مقام استعاذ یافته با تمام مشرف و حکام و مذاکره لطاف طوایف انام خان حضرت حکمت  
علام ما جامه پوشانیدند و کاری چنین بزرگشمن توجه خاطر خیر خاقان جهانگیر میر کردید و جناب شیخ و خدمت مولوی بعد از آنکه از مسکن و ادب  
اسلام باز پرداختند همان غرمت بصوب خراسان یافتند و آن مسافت دور و دمازی قریب بوده در و از است منطقه بر آه بلاد است خاقان سرفراز  
گشته کیفیت حالات بعرض رسانیدند و در سنه مذکور یعنی ثمان و اربعین و شانزده میرزا محمد جوکی بهادر از جانب قبه الاسلام پنج پای سیریه علی  
سید محمد الدین محمود جناب بی را به راه آورد و تا کیفیت صحیح و صحیح آن ولایت را مشرف معروض داشتند و حضرت خاقان سعید بوضوح انجا مید که نزال  
و جهات آنسرا سببهای کلی سراز کرسان از تبار و کلا امیر فرزند شاه بر می آورد و لاجرم آنجناب را مخاطب ساخته پیش جواب آنجناب پرودخت  
امیر فرزند شاه را کجا بخاطر میرید که امثال انتقال با بوی توان گفت بنیاد آن تخریص برخواست و دست برداسن برده از مجلس تا یون بیرون رفت  
و چند روز بعد بان حاضر نشا نگاه خاقان علیجاه لانا بصوب پروچی به پیش جناب امارت پناه فرستاده پیغام داد و که نامه امری که موجب حال  
خاطر امیر باشد واقع شده و در خاطر با و خود کرده بود که چند تصرف موال پنج و کلا و تسیان او با با جزاسی کنیم اگر تو در چنین است که پادشاه  
در میان سخن گذاشته مجلس بیرون روند بجا کشاید و الا باید که از غضب پادشاهی بر میرزا یاد و امیر فرزند شاه این مقام هشتم در ای مقام نموده نگاه  
حکمت با بنیاد ایشان گشت و غم و اندوه مفرط بر ذات شریف استیلا یافته بپارشد و حضرت خاقان سعید از غایت لطف و بینه نوالی عبادت آورده  
تعمد و نهایت بسیار خاطر کرد اما میباید چنانچه در روز مرض امیر فرزند شاه در تیرا بود تا بجو ام حضرت ایزد تعالی انتقال نمود و غش گنبد در  
که در ظاهر در است منطقه به راه نزدیکت بجات محمد علیا کو بهر شد و افا بنا نهاد است حضرت خاقان سعید از فوت آن امیر صاحب نامید ستا سفار